

۵

حوت ۱۳۹۱
(مارچ ۲۰۱۳)

همبستگی

نشریه حزب همبستگی افغانستان

خواهران،

تنها با آگاهی و مبارزه متحدانه

می‌توان زنجیرهای ستم را گسست!

دایره‌ای



درین شماره:

- خواهران، تنها با آگاهی و مبارزه متحدانه می‌توان زنجیرهای ستم را گسست!..... ۱
- با اتحاد و مبارزه به کشتار مردم بیدفاع هزاره پایان دهیم! ۵
- دافغان ماشومانو ډله ییز وژني پر وړاندې د امریکایي رسنیو چیتیا ۸
- با درآمد سالانه صد ثروتمند دنیا می‌توان فقر را ریشه کن کرد ۱۱
- با گذشت دو دهه، از زخم افشار خون می‌چکد ۱۳
- از حیدر لهیب شاعر آزاده و مقاوم باید آموخت ۱۸
- گوشه‌ای از جاه طلبی‌های «امیر» اسماعیل خان ۲۸
- سکینه جانسز، سمبول مقاومت مردم مبارز کردستان ۳۲
- «دچای غورخنگ»، د امریکا د جنگی ماشین خرخونکې ۳۶
- تصویب کنندگان بودجه مسخره در پیشگاه ملت شرمسار خواهند ماند ۳۸
- تاریخچه سازمان استخباراتی امریکا، سی.آی.ای ۴۰
- په افشارو کې د ډله ییزی وژنی عاملان څوک وو؟ ۴۴
- بحران اقتصادی و موج نوین جنبش‌های اعتراضی ۵۱
- اعتراضات وسیع مردم هرات بر قتل فجیع کودک ۹ ساله ۵۵
- شیوه‌های وحشت بنیادگرایان در همه جا یکسان است ۵۷
- کارلوس لانوف با کارتون‌های خنجرگونش همسنگر ستم‌دیدگان جهان است ۵۹
- بازهم جشن و پایکوبی نوکران ایران در کابل ۶۷
- تصاویری از جنایات عبدالحکیم شجاعی، قومندان خونخوار اربکی در ارزگان ۷۱
- دست پنتاگون پشت مداخله فرانسه در مالی ۷۴
- از ایستادگی مردم ایتالیا علیه پایگاه‌های امریکا بیاموزیم ۷۷
- رسانه‌های بریتانیا تحمل‌پسندی کرسی وتیمش در لندن را به تمسخر می‌گیرند .. ۸۰
- کشمکش درونی حزب «گلم جم»، سرنوشت محتوم تمامی احزاب جنایتکار ۸۲
- «پول خون»، روایت پس پرده زد و بند آخندهای ایران با اسرائیل و امریکا ۸۶
- مافیایپیشگان بلخ، هستی‌ام را از من ربودند ۹۱

خواهران، تنها با آگاهی و مبارزه متحدانه می توان زنجرهای ستم را گسست!



ادامه ستم، تحقیر، آزار جنسی، تهدید، قتل و صدها مورد وحشتبار دیگر افغانستان را به زندان بزرگی برای زنانش تبدیل کرده است. با آنکه مجموع ملت ما در تحت سیطره جهالت بنیادگرایی، اشغال امریکا و ناتو و دولت فاسد فعلی جان می کنند، اما بار این استبداد و بیعدالتی های روزافزون بر شانه زنان نگویند ما سنگین تر بوده کمر شانرا خم نموده است.

زنان افغانستان طی سالیان متمادی اولین و آسانترین قربانیان ددمنشی های باندهای آدمکش بنیادگرا بوده اند، اما با اشغال افغانستان توسط امریکا و متحدانش یازده سال است که از وضعیت اسفناک و دردآور زنان افغانستان بصورت شرم آور و خاینانه سود تبلیغاتی و سیاسی برده می شود. بلندگوهای غرب سعی نمودند که با پخش اکاذیب و دروغهای شاخدار جنگ غارتگرانه شان را منحیت «جنگ آزادیبخش برای رهایی زنان» جار زدند. با آنکه در شعار ها نام زن در صدر فهرست چه امریکا و دولت مزدور و چه نهادهای به اصطلاح حقوق بشر قرار دارد، اما عملا هیچ گامی در جهت رفع فشارهای استخوانسوز بر زنان برداشته نشده و برعکس با گذشت هر روز میزان خشونت در برابر زنان ما افزایش

بسیارقه می‌باید و جو معافیت تمام برای زن ستیزان وحشی حکمفرماست. فقط چند روز بعد از اشغال افغانستان، جورج بوش اعلام نمود که «در اثر عملیات ما زنان افغان دیگر در بند نیستند، آنان آزاد اند.» در نوامبر ۲۰۰۱ لورا بوش گفت: «سرکوب وحشیانه زنان یکی از اهداف تروریسم است... حالا زنان افغان مانند گذشته در خانه های شان زندانی نیستند... مبارزه علیه تروریسم در عین حال مبارزه برای حقوق و حیثیت زنان است.» حتی وزیر خارجه آلمان، ژوزف فیشر در همان اوایل حمله بر افغانستان برای توجیه لشکرکشی نظامی با عوامفریبی گفته بود: «هدف ما قبل از همه بازگرداندن حقوق و عزت غصب شده زنان افغانستان به آنهاست.»

اینان درحالی به این شیادی ها علیه زنان ما دست زدند که بدترین ناقضان حقوق بشر و حقوق زنان و جهالت پیشه ترین و پست ترین نیروها و عناصر را در دولت ساخت خود شان جا دادند و تا امروز دست جنگسالاران و بنیادگرایان رنگارنگ را در ارتکاب خشونت و پستی نسبت بر زنان باز گذاشته

اند. با گذشت یک دهه بمبارد و کشتار، امریکا اعلام می‌دارد که «ما با طالبان جنگ نداریم» و دلقکانش در ارگ نیز این موجودات قرون وسطایی را «برادران» خطاب کرده برای سهیم ساختن این مجسمه های جنایت، تحجر و مزدوری به قدرت، شب و روز نمی‌شناسند.

حقیقت مسلم است که «حق دادنی نیست، گرفتنی ست» به همین علت ادعا های سالوسانه امریکا و

هیچ کس و نیرویی نمی‌تواند به زنان آزادی و رفاه بیاورد مگر اینکه خود به آگاهی برسند و متحدانه برای کسب حقوق شان تلاش نمایند.

غرب که گویا برای بازگرداندن آزادی زنان به افغانستان لشکرکشی نموده اند جز دروغ بیشرمانه چیزی نبود. اینان نه تنها کوچکترین خدمتی به زنان افغانستان نکردند بلکه با حمایت بیدریغ از مرتجع ترین و ضدزن ترین گروهها و افراد و نصب یک دولت فاسد و زن ستیز، زنان محروم ما را عمیقتر در زنجیر های جور و حقارت پیچانیدند. اینان با بمباردها های کور و قتل عام پیاپی، رنج ها و مصائب فراوان دگری را بر زخم های خونچکان ملت و بخصوص زنان ما افزودند.

تمام دستاورد غرب و دولت پوشالی در این مدت برای زنان افغانستان چند حرکت سمبولیک و نمایشی و پروپاگند کرکننده بوده که جز برای یک اقلیت کوچک زنان، برای اکثریت آنان هیچ تغییر مثبتی در پی نداشت. آنان چند زن و بترینی را اینجا و آنجا جابجا نموده از آنان به مثابه سمبول رهایی زنان افغان سوءاستفاده وسیع نمودند. پایه گذاری وزارت زنان، فرستادن ۶۸ زن به پارلمان جنگسالار، نصب چند وزیر و والی و مقام زن، وضع قانون منع خشونت علیه زنان و... همه تلاشهای فرمایشی و تبلیغاتی ای بودند که دهسال تمام رسانه های غربی آنرا نشانه «آزادی زنان افغان» تبلیغ کردند تا حمایت مردم شان را در جنگ افغانستان جلب کنند.

به تاریخ ۲۶ مارچ ۲۰۱۰ سایت «ویکی لیکس» یک سند محرم سی.آی.ای. را انتشار داد که در آن پیشنهاد شده بود که به خاطر ترغیب مردم اروپا جهت حمایت از جنگ افغانستان، باید از زنان افغان استفاده وسیع صورت گیرد و تعدادی از آنان در مطبوعات برجسته گردیده طوری نمایان سازند که جنگ جاری در خدمت بهروزی آنان بوده و بدینصورت اهداف آیساف در افغانستان انسانی جلوه داده

شوند.

بر اساس همین سیاست ضدانسانی بود که گاهی داستان عایشه در مطبوعات غربی برجسته ساخته می‌شد و یک مشت زنان بیشرم افغان در این و آن گردهمایی جهانی دعوت گردید که در بدل دالر در حمایت از ادامه اشغال سخنپراکنی کنند، گاهی به چند زن زینت المجلس و دست پرورده امریکا در کاخ سفید و نهاد های امپریالیستی جوازی داده شد تا در مقابل آنان گویا به نمایندگی از زنان افغانستان اظهار سپاس نمایند که «جنگ علیه تروریزم» به آنان آزادی اعطا نموده است. اما خودکشی و خودسوزی همه روزه زنان در اکناف افغانستان، تجاوز جنسی جنگسالاران بر صنوبرها، سائمه ها، انیسه‌ها، زری بی‌ها، گل افروزها، شکیلاها، لال بی‌بی‌ها، عزیزه ها و فراوان خواهرکان معصوم ما و دیگر پلیدی ها و جنایات موحش در برابر زنان و دختران افغان پرده انداخته شد و از دید مردم غرب پنهان نگهداشته شده است.

امریکا با تبدیل افغانستان به پایتخت مافیای مواد مخدر و فاسد ترین و بی‌دروازه ترین کشور جهان عملاً زنان را با بلایای جدیدی مواجه ساخت. امروز از نظر مرگ و میر مادران افغانستان در صدر فهرست جهان قرار دارد. زنان نخستین قربانیان فقر و بینوایی حاکم در کشور گردیده به سوی تباهی بیشتر کشانیده شده اند. میزان خودکشی میان زنان با هیچ کشوری قابل مقایسه نیست. تجاوز جنسی و قاچاق زنان به بالاترین حدش رسیده. بيمعدالتی و گندیدگی در دستگاه قضایی افغانستان حتی بدتر از دوران سیاه طالبی ست بنا در موارد زیادی محاکم افغانستان خود مرتکب فشارهای عمیق روحی و جسمی بر زنان منکوب‌شده ما می‌شوند. و حال این جنایتکار پسندی به حدی رسیده که کیزی به طالبان دشمن زن و انسانیت پست وزارت عدلیه و ستره محکمه را پیشکش می‌کند تا یکبار دیگر با دست باز قوانین حیوانی شانرا بر زنان بدبخت ما تحمیل نمایند.

ستم بر زن ریشه های عمیق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دارد. هیچ کس و نیرویی نمی‌تواند به زنان آزادی و رفاه بیاورد مگر اینکه خود به آگاهی برسند و متحدانه برای کسب حقوق شان تلاش نمایند. در کشورهایی که زنان به حقوق

ابتدایی دست یافته اند، نتیجه چندین دهه

جانشانی و فعالیت های هماهنگ

سازمانهای مبارز زنان بوده است.

حقوقی را که انسانها در اثر

مبارزه و پشتکار بدست

آورند، به آسانی ممکن

نیست از دست دهند. اما

در افغانستان که از حقوق

اهدایی به زنان صحبت

می‌شود، امروز پیایی خود

امریکاییان و نوکران شان داد

می‌زنند که با خروج نیروهای

خارجی این «دستآورد» ها از دست

خواهد رفت!

تا وقتی یک جامعه واقعا دموکراتیک

و عادلانه در کشور ما رویکار نیاید، ریشه

این ددمنشی ها بر زنان قطع نخواهد شد.

امروز بنیادگرایان از هر جنس چه طالبی چه تنظیمی

و چه نوع «ولایت فقیه» که نقش پایگاه اجتماعی امریکا



و ناتو را در کشور ما بازی می کنند، همه دشمنان قسم خورده زنان و حامی جنایت علیه زنان اند. بنا نبرد ضدبنیادگرایی و ضد اشغالگران گام اول برای رستگاری زنان نیز محسوب می گردد. باید زنان آگاه متشکل شده درین پیکار نقش شانرا ادا نموده و به دیگر زنان کشور این آگاهی را دهند که خاموشی در برابر این وحشت حاکم باعث تشدید آن خواهد شد.

در جوامعی ای که زنان در فعالیت های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی فعال اند، میزان نابرابری جنسی نیز در آنجا به حداقل رسیده است. نمونه بارز آن را می توان در کردستان سراغ داشت که زنان توانسته اند در تمامی عرصه ها و حتی در مبارزه مسلحانه همگام و همصدا با مردان به مثابه پیشاهنگان جنگ آزادیخواهانه گام بردارند و به زور بازوان شان به خواسته های برحق شان دست یابند، به همین دلیل بربریت در لباس مذهب نتوانسته در آنجا ریشه دوانیده زنان را در کامش فروبرد.

جدایی دین از دولت و استقرار جامعه ای عاری از تبعیض و نابرابری جنسی، مذهبی، قومی، ملی و طبقاتی می تواند ضامن تثبیت جایگاه شایسته زنان گردد. دراینچنین سیستمی زنان خود همگام با مردان می توانند تمامی قوانین ضدزن و ضدانسانیت را لغو نموده در همه عرصه ها نقش فعال ادا نمایند. در شرایط فعلی که عملاً بیش از نیم نفوس کشور ما از حیات سیاسی و اجتماعی به دور پرتاب شده اند، ممکن نیست افغانستان را به جاده ترقی و تعالی رهنمون ساخت. وقتی زنان و مردان محروم آگاهانه دوش بدوش هم برای شکوفایی کشور کار نمایند، بدون شک افغانستان زخمی ما سرنوشت دیگری خواهد داشت.

«حزب همبستگی افغانستان» به توانایی های زنان افغانستان اعتقاد راسخ داشته افتخار دارد که از محدود احزاب کشور است که همیشه در حرف و عمل در راه «عاجزه» و ناتوان می شمارد به مثابه اراجیف جاهلانه نگرینسته به این نظریه که در بسی موارد زنان در عمل ثابت کرده اند که وقتی برخیزند، بهتر و شایسته تر از مردان در هرگونه فعالیتی سهم ادا کرده اند. ما آرزوی روزی را داریم که یکی از کادرهای زن، رهبری حزب ما را بدست گیرد.

«حزب همبستگی افغانستان» درحالیکه روز جهانی زن را به تمامی زنان دریند افغانستان و سایر کشورها تبریک می گوید، مکرراً اعلام می دارد که تبعیض در برابر زنان جدا از بیداد بر همه آحاد جامعه ما نیست بنا تنها با آگاهی و مبارزه متحد و پیگیر می توان به اشغالگران و عمال منفور شان شکست داد، به استبداد و بی عدالتی ها نقطه پایان گذاشت و به تساوی حقوق زن و مرد در سایه حکومت دموکرات و مردمگرا دست یافت.

حزب همبستگی افغانستان

۸ مارچ ۲۰۱۳ - ۱۸ حوت ۱۳۹۱

کابل

با اتحاد و مبارزه به کشتار مردم بیدفاع هزاره پایان دهیم!



سالهاست وحشت و بربریت بنیادگرایی از مردم عام افغانستان، پاکستان، عراق، سوریه، فلسطین و سایر کشورهای اسلامی به شکل فاجعه بار و گروهی قربانی می گیرد و دسته دسته محروم ترین و دردیده ترین اقشار جامعه را به کام نیستی می کشد. قتل عام سازمان یافته و وسیع مردم مظلوم هزاره در شهر کویته پاکستان زیر نام «اهل تشیع» طی سالهای گذشته از دلخراش ترین این کشتارها به شمار می رود که تا حال صدها تن بصورت فجیع طعمه آن شده اند.

آخرین حادثه تکانه دهنده که قلب هر انسان باوجدان را پردرد می سازد حادثه تروربستی در مارکیت میوه فروشی (علی تاون) کویته پاکستان بود که منجر به شهادت حدود نود تن و جراحت بیش از ۲۰۰ تن از زنان، کودکان و کارگران معصوم هزاره و همدیاران مهاجر ما شد.

مسئولیت این فاجعه را «لشکر جنگوی» بدوش گرفته است که از گروههای جهالت پیشه و فاشیست بنیادگراست. صدها قتل مرموز که به «نسل کشی هزارگان» مسما گردیده کار این گروه حیوانی می باشد. تروریست های این باند با حمله انتحاری در مراد خانی کابل سال گذشته جان صدها هموطن بیدفاع ما را در جریان مراسم عاشورا گرفتند. «لشکر جنگوی» و شرکای جرمش چون «سپاه صحابه»، «جیش محمدی»، «لشکر طیبه» و ... دسته های آدمخوار و قرون وسطایی اند که از جانب اخوان بین المللی و سلفی ها و وهابی های عربستان پول سرشار بدست می آورند. اینان اقلیت هزاره کویته را آسانترین هدف دانسته پیاپی آنان را مورد حملات ضدانسانی شان قرار می دهند. با آنکه ددمنشی این باندهای وحشی روشن است اما رهبران اینان آزادانه در پاکستان فعالیت دارند و دولت

و استخبارات ننگین آنکشور بر فعالیت های خرابکارانه‌ی این دست پروده های شان چشم می‌بندند. گروه های آدمکش بنیادگرا زیر نام شیعه و سنی چندین دهه است که با معامله های ننگین شان با استخبارات خارجی، جنگ های قومی و فرقه‌ای را در منطقه دامن زده اند که مخصوصا مردم افغانستان و پاکستان قربانیان اصلی آن بوده اند. از یکسو امریکا از طریق چویدستش آی.اس.آی. اینچنین دسته های فاشیستی را حمایت و تسلیح می‌کند و از جانبی رژیم پلیید «ولایت فقیه» ایران پول و امکانات کافی به خدمت گروه های تروریست شیعه می‌گذارد.

تعدادی از «تحلیلگران» هزاره فریاد می‌زنند که نیروهای خارجی نباید از افغانستان خارج شوند ورنه موج هزاره ستیزی و کشتار بیشتر خواهد شد. اینان غافل از این حقیقت روشن اند که این امریکا و غرب است که همین اکنون در پس وقایع خشونتبار افغانستان و پاکستان دست داشته و بخصوص به خاطر اهداف منطقوی شان وضعیت بلوچستان پاکستان را با دست اندازی هایشان می‌خواهند روزتاروز وخیم تر سازند. آنان با تعقیب سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» می‌کوشند جو تجزیه طلبی در پاکستان تشدید گردد و بخصوص بلوچستان به آتشدانی مبدل گردد که برنامه های اقتصادی چین در بندر گوادر را سد نموده طرح های غارتگرانه خود را عملی سازند. برای آنان قتل عام هزاره ها و دیگر



اقلیت های قومی در پاکستان فوق‌العاده گواراست و به همین خاطر تا کنون امریکا و غرب و چماق شان ملل متحد در برابر این همه هزاره کشی حتی خواندن خطبه «تاسف» و «اظهار همدردی» میان تهی شانرا نیز فراموش کرده اند بگذریم از اینکه عملا برای قطع آن کاری انجام دهند. مردم ستمکش هزاره که بار استبداد مضاعف را قرن‌ها در دو سوی مرز می‌کشند از جمله درد دیده ترین اقشار اجتماعی افغانستان و پاکستان به حساب می‌آیند. اینان باید در کنار مبارزه علیه قاتلان جگرگوشه های شان، شناسایی و طرد نوکران بیگانه در درون صفوف خود را نیز فراموش نکنند. همین اکنون که مردم سوگوار کویت به اجساد لت و پار شده

درد به این خواهران هزاره ما در کویت که پرچمدار اعتراضات وسیع و الهامبخش علیه موج قتل عام های وحشیانه بوده اند.

نود تن از عزیزان شانرا بر دوش کشیده روزها سراسر به اعتراضات برحق دست زده اند، اما گروهی به نام «مجلس وحدت مسلمین» که از جیره خواران رژیم پلیید ایران اند بین شان رخنه نموده می‌کوشند در تبنانی با مقامات پاکستانی با خون های ریخته شده دست به معامله زده خشم مردم را از مسیر اصلی آن منحرف سازند.

درحالیکه پیایی مردم هزاره با همدستی آی.اس.آی. قتل عام می‌شوند، چندی قبل دیدیم که محمد محقق که بیش از دیگران سنگ دفاع از مردم هزاره را به سینه می‌کوبد از طریق حسین یاسی خادم آی.اس.آی. با پاکستان به ساخت و پاخت پرداخته است. اینچنین عناصر و گروه های معامله گر عملا مبارزه عدالت خواهانه ملیت هزاره را از پشت خنجر می‌زنند. این نمونه ها می‌رسانند که مردم زحمتکش تمامی ملیت ها تنها با اتکا به نیروی خود و حلقه زدن به دور احزاب مردمی، دموکراسی خواه و صادق می‌توانند به خواسته های انسانی شان برسند.

«حزب همبستگی افغانستان» درحالیکه با تمامی بازماندگان کشتارهای کویت اظهار همدردی و همسویی می‌کند معتقد است که تنها با اتحاد و مبارزه مشترک مردم درد دیده تمامی ملیت های

وطن ماست که میتوان جلو اینهمه سیه‌روزی‌ها و استبداد لجام گسیخته را گرفت. فقط و فقط اتحاد آگاهانه و همدلی اقوام ساکن در دو طرف مرز در مقابل متجاوزان و آدمکشان حرفوی می‌تواند پیام آور جامعه انسانی، آزاد و دموکراتیک برای تمامی مردم افغانستان و پاکستان گردد و به اینهمه تروریزم و سیاهی نقطه پایان گذارد.

«حزب همبستگی افغانستان» اکیدا دست همکاری بسوی شخصیت‌های ملی، احزاب مردمی و نهادهای مترقی و آزادیخواه به نشانه وحدت و همدلی در برابر اشغالگران و چاکران شان دراز کرده فریاد بر می‌دارد که نگذاریم دشمن آشتی ناپذیر مردم با ایجاد تفرقه، توحش، توطئه دیگر نیرنگ‌های مدرن، مردم ما را گاهی در کنر و کویته و گاهی در عالم تنگ دستی و مهاجرت یکی پی دیگری به جان هم انداخته از پای در آورند. کلید بهروزی ما در اتحاد علیه میهنفروشان و خاینان منسوب به تمامی ملیت هاست، زیرا بقول ویکتور خارا «مردم متحد شکست ناپذیرند».

با وحدت تمامی ملیت‌های برادر، به جنایت و آدمکشی‌ها پایان دهیم!

حزب همبستگی افغانستان

۳۰ دلو ۱۳۹۱

کابل



نفرین بر بنیادگرایان جاهل و آله دست بیگانگان که فقیرترین و معصوم‌ترین لایه‌های جامعه را طعمه حیوان صفتی خود می‌سازند.

ژباړه: احمد فولاد

د افغان ماشومانو ډله ییز وژنې پر وړاندې د امریکایي رسنیو چپتیا



د امریکا نوموتو رسنیو په عادي ډول د امریکایي پوځیانو لخوا په افغانستان کې د افغان ولسي وگړو پر وژنه په شرموونکي توگه چپتیا غوره کړې او یا هم د وژل شویو شمیر له واقعیت څخه سترگې پټوي. په داسې حال کې چې د دغه هیواد په نیوتاون ښار په یوه ښوونځي کې د ډزو له امله د شلو ماشومانو د وژل کیدو پیښه نه یوازې د امریکا بلکې د نړۍ

د رسنيو په سرتېکو بدل شوې وه، لیکن د امریکا مترقي او نیاؤ غوښتونکي لیکونکي رابرت دریفوس دغه پېښه د افغان ماشومانو د وژنې سره پرتله کړې، چې د پنټاگون او ناټو په پرله پسې هوايي بریدونو کې له منځه ځي، لیکن د نړۍ خپرونې پرې سترگې پټوي. د لیکنی «نیوټاون، افغانستان»، پښتو ژباړه تاسې ته وړاندې کوم.

سرچینه: د «نیشن» مجله، د ۲۰۱۲ کال د دسامبر ۲۴مه
لیکونکې: رابرت دریفوس

د امریکا د کانتیکات ایالت په نیو ټاون کې د شلو ماشومانو په مړینه یو ستر غبرگون: رسنيو دغه خبر پرته له ځنډ څخه په هره گڼه کې په پرله پسې په بې سارې توگه خپور کړو او په نه هیږیدونکې توگه ملي بیرغ هم نیم خورنده وځړیدو. په افغانستان کې چې په لسگونو، سلگونو او ان په زرگونو ماشومان له منځه ولاړه، ولې ځواب یې د تل په څیر هیڅ و.

آیا افغان ماشومان هیڅ ارزښت نلري؟ یا وژونکي یې هغه څوک دي چې په تن یې امریکایي یونیفورم دی، که هغه پیلوټ، جنگیالي او که د بې پیلوټه الوتکې چلونکې اوسي، نو خیر دی.



د ۱۳۹۱ کال د اوړي میاشت د ماشومانو د ټول وژنې پېښه، چې هرورومو د نظامي ډلگي مشر لخوا ترسره شوه: د افغانستان په سویل کې د تیرې یکشنبې په ورځ د امریکا د متحده ایالاتو یو نظامي ډلگۍ مشر ۱۶ ولسي وگړي، چې ۹

تنه یې ماشومان وو، هغه مهال ووژل، کله چې نوموړی له خپې اډې اووت او کور په کور د خلکو په وژلو یې لاس پورې کړ، چې دغې کړنې یو وار بیا د امریکا ضد احساسات راپارول، افغان او امریکایي چارواکو وویل... چې دغې سړي ۱۱ تنه، چې څلور په کې نجونې دي، چې عمرونه یې له شپږو کالو ټیټ ښودل شوی، له کورونو یې راویستلي او پر هغوي یې ډزې کړي.

دا هم، د ۱۳۹۱ کال د تلې د میاشتې:

په افغانستان کې میشت نړیوالو ځواکونو نظامي ټلوالي دا منلي، چې د دوی د توپونو

په دزو کې لږ تر لږه درې ماشومان په هلمند ولایت کې وژل شوي دي، چې د خواشینۍ په څرگندولو یې دا یوه "بورنونکې کرڼه" بللې. د قرباني کورنیو غړو... وویل چې ماشومان یې د بزگرانو د خپیاکو راټولول لپاره چې د سونگ توکي دي استول شوي وو. دا ځل بیا هم، ۱۳۹۱ کال د تلې د میاشتې:

د افغانستان په سویل کې د نړیوالو ځواکونو او طالبانو ترمنځ په جگړه کې لږ تر لږه یو ساعت دوام یې وموند، څلور ماشومان چې په سیمه کې د خپلو څارویو په څرولو بوخت وو، ووژل شول، سیمه ییزو چارواکو وویل چې نړیوالو ځواکونو د سه شنبې د پیښې په اړه بخښنه غوښتلې او ویلې یې دي، چې په دې اړه پلټنې دوام لري. یا هم، د ۱۳۹۱ کال کب د میاشتې:

د افغانستان ولس مشر حامد کرزي د پنجشنبې په ورځ د افغانستان په ختیځ کې د ناټو په هوایي بمبارد کې د وژل شویو اتو ماشومانو پرېه پر ناټو واچوله. او د ۱۳۹۱ کال چنگاښ د میاشتې څخه را پدېخوا:

د خوست ولایت دولتي چارواکي وايي، چې د چهارشنبې په ورځ د بهرنیو ځواکونو په خونړي هوایي برید کې د دې ولایت په یو کلي کې اته ماشومان او دوه ښځې وژل شوې دي



او دې پیښې د افغان حکومت او غربي چارواکو ترمنځ پرته ستونزې لا ډیرې کړې دي. د دغو غميزو څخه یوه هم د ۲۰۰۸ کال غميزه ده، چې ۶۰ ماشومان په کې شهیدان شول، چې د نیوټاون دوه چنده، درې چنده او څو چنده وو.

په کابل کې د ملګرو ملتونو په وینا: د ملګرو

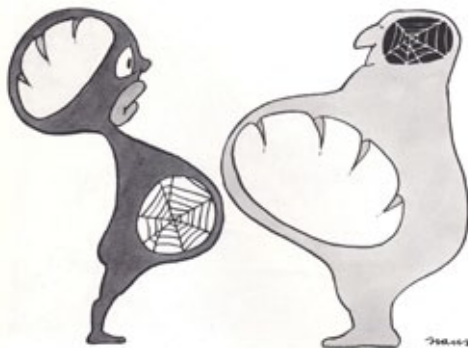
ملتونو بشري حقونو کمیټې داسې کره بیلګې پیدا کړي، چې په هغه کې ۹۰ تنه ولسي وګړي چې ۶۰ تنه یې ماشومان دي، د جمعې په ورځ د افغانستان په لویدیځ یو کلي کې د هوایي بمبار په ترڅ کې وژل شوي دي.

په افغانستان کې دې ته ورته پیښې په سلګونو دي، په ځانګړي ډول د ۲۰۰۱ او ۲۰۰۲ کال څخه را پدېخوا.

خو دا له اټکل څخه لرې بریښي، چې د سي.این.این ټلويزیوني شبکه دې داسې پیښې د نیو ټاون پیښې په څیر په هره ګڼه کې په پرله پسې توګه پرته له ځنډ څخه خپرې کړي.

نویسنده: واحد منصوری

با درآمد سالانه صد ثروتمند دنیا می توان فقر را ریشه کن کرد



موسسه انگلیسی آکسفام در گزارشی که به تاریخ ۱۸ جنوری ۲۰۱۳ انتشار داد از وضعیت ابتر جهان در ۲۰۱۲ و افزایش بی سابقه نابرابر و فقر هشدار می دهد.

در حالی که در سال ۲۰۱۲ درآمد سالانه ۱۰۰ ثروتمند جهان به رقم ۲۴۰ میلیارد دلار رسیده است صدها میلیون تن از مردم فقیر در نقاط مختلف دنیا تنها با درآمد ۱ دالر و ۲۵ سنت در روز زندگی کرده اند.

در این گزارش گفته می شود که با درآمد یک ساله این ۱۰۰ ثروتمند می توان فقر جهانی را محو نمود. این گزارش تخمین می زند که برای زدودن فقر مفرط در جهان سالانه به ۱۷۵ میلیارد دالر نیاز است.

در گزارش آمده است که درآمد سالانه ۱ درصد ثروتمند جهان طی بیست سال گذشته ۶۰ درصد افزایش داشته است و بحران اقتصاد جهانی چندسال اخیر نه تنها سبب کاهش درآمد ثروتمندان نشده بلکه فاصله درآمدی آنها با ۹۹ درصد باقی جمعیت جهان را افزایش داده است. مارکیت وسایل لوکس از آغاز بحران اقتصادی جهان، یک رشد دورقمی را شاهد بوده است و حدود ۱۲۰۰ میلیارد در جهان همه چیز را در چنگ دارند.

آکسفام می نویسد:

«در انگلستان نابرابری به سرعت به میزانی که از زمان چارلز دیکنز { ۱۸۷۰-۱۸۱۲ } تا به حال دیده نشده بود رسیده است. در چین ده فیصد برتر، تقریباً شصت فیصد عواید را در چنگ دارند. سطح نابرابری در چین حالا تقریباً مشابه افریقای جنوبی است که نابرابرترین کشور در کره زمین است و وضع نابرابریش بیشتر از زمان اپارتاید است.»

«در سراسر جهان، اعتراضات اشغال شهرها خشم عمومی را از نابرابری که از حدش گذشته

ثابت می‌سازد.»

بنابر این گزارش، در امریکا درآمد یک فیصد ثروتمند از سال ۱۹۸۰ به بعد دوچند شده است. آکسفام نتیجه می‌گیرد که میدان سیاست نیز به وسیله مافوق ثروتمندان کنترل می‌شود که در نتیجه حتی در دموکراسی‌ها نیز سیاست‌گذاری دولتها در خدمت چند سرمایه دار است و نه اکثریت فقیر.

از آنجاییکه آکسفام خود یک موسسه وابسته به امپریالیزم است، راه حل منطقی برای زدودن این بیعدالتی‌ها پیشنهاد نمی‌کند و بازهم از رهبران کشورهای بزرگ سرمایه داری که خود از جمله اقلیت چپ‌اولگر اند می‌خواهد که اقداماتی را روی دست گیرند که تا سال ۲۰۲۵ میزان نابرابری به سرحد سال ۱۹۹۰ میلادی بازگردد و نه اینکه کاملاً ریشه کن گردد.

اما تا زمانی‌که محرومان جهان خود برای کسب حقوق خود دست به مبارزه نزنند و به زور حق شانرا بدست نیاورند، این یک فیصد مفت‌خوار و قسی‌القلب هرگز داوطلبانه حاضر نخواهند شد که از لقمه‌های چرب شان بگذرند و تن به تسلیم دهند.

اهداف «حزب همبستگی افغانستان»:

- افغانستان مستقل، آزاد، دموکراتیک و یکپارچه.
- وحدت ملی بر پایه استقرار و تحکیم دموکراسی استوار بر سکیولاریزم.
- تساوی حقوق زن و مرد و تمامی ملیت‌های کشور.
- مبارزه بر ضد هر نوع بنیادگرایی و مداخلات خارجی.
- خروج فوری نیروهای اشغالگر امریکایی و ناتو از کشور.

نویسنده: کاوه عزم

با گذشت دو دهه، از زخم افشار خون می چکد



۱۶ فیبروری ۱۹۹۳: آورگان افشار جریان قتل عام وحشیانه را که در برابر چشمان شان صورت گرفته بود به خبرنگاران شرح می‌دهند.

درست بیست سال قبل از امروز به تاریخ ۲۱ و ۲۲ دلو ۱۳۷۱ (۱۰ و ۱۱ فیبروری ۱۹۹۳) در اوج خرمستی های تنظیمی در کابل، نیروهای شورای نظار زیر رهبری احمد شاه مسعود، اتحاد اسلامی تحت رهبری عبدالرب رسول سیاف و حرکت اسلامی تحت فرمان سید حسین انوری در جریان جنگ های خانمانسوز شان با حزب وحدت اسلامی، بر مردم بیگناه هزاره ما در منطقه افشار کابل یورش برده هولناکترین و ددمشانه ترین قتل عام و غارتگری را به نمایش گذاشتند. در این جریان صدها هموطن ما بطور بیرحمانه به قتل رسیدند، دار و ندار شان غارت شد، بر زنان زیادی تجاوز صورت گرفت و این منطقه فقیرنشین به مخروبه وحشتناکی مبدل گردید. گزارش سال ۱۹۹۳ حقوق بشر «وزارت خارجه امریکا» تعداد کشته شدگان این جنایت را حدود هزار تن ذکر نموده است.

احزاب جنایتکار جمعیت و اتحاد در جنگ شان با حزب آدمکش وحدت اسلامی به رهبری عبدالعلی مزاری، در یک تهاجم گسترده بر غرب کابل حمله نمودند و وقتی قومندانها و تفنگداران وحشی حزب وحدت از صحنه فرار کردند، نیروهای جمعیتی و سیافی با درنده خوئی تمام به جان اهلیان مظلوم افشار افتاده آنچنان بربریت حیوانی را راه انداختند که قلم از شرح آن عاجز است. بعد از سالها آوارگی، تعدادی از بازماندگان این قتل عام به خانه هایشان بازگشته اند ولی کابوس این توحش و بیرحمی با گذشت دو دهه هنوز سراسر ذهن آنان را فرا گرفته است. به تاریخ ۱۸ دلو ۱۳۹۱ در جستجوی شاهدان عینی این جنایت تاریخی به دیدار قربانیان به افشار سری زدیم. دو مادر سوگواری که عزیزان شانرا درین فاجعه از دست داده اند. خانم گل که در فاجعه افشار دو برادر خود را از دست داده درحالیکه بغض گلویش را گرفته بود

حادثه را چنین بیان کرد:

«همه ما در خانه بودیم که افراد سیاف و افراد مسعود داخل شدند دو برادرم به نام‌های سلطان علی و عوض علی و خسر برادر بزرگم به نام محمد علی را در اولین فرصت کشتند و مرا با قنداق زند و دو پسر مرا به نام‌های حسن رضا و زین الله را با خود بردند. ما بخاطر نجات ناموس خود با دو دخترم راهی جز فرار نداشتیم، اجساد را در روی حویلی ماندیم و ناچار راهی تایمنی شدیم. زمانیکه از خانه بیرون شدیم در کوچه ما بیش از ۷۰ مرده در روی سرک افتیده بودند و با پای لچ به سمت تایمنی حرکت کردیم.»

خانم گل که اشک از چشمانش جاری بود ادامه می‌دهد:

«فردای آنروز پخاطر احوال گیری اجساد و دو پسر دوباره به منطقه افشار آمدم در نزدیکی



خانم گل در فاجعه افشار دو برادر خود را از دست داده.

پل تخنیک شدیداً مرمی می‌بارید و در پوسته مرا ایستاد کردند و گفتند که کجا می‌روی؟ من گفتم که در اینجا خانه من است، گفتند چادریت را بالا کن، زمانیکه چادری‌ام را بالا کردم با عصبانیت گفتند که تو خو هزاره هستی تو اینجا چه می‌کنی؟»

«گفتم من به دنبال پسرانم آمدم و باید آنان را ببینم. پس از گریه و فریاد بسیار زیاد مرا به مسجد بردند و گفتند که منتظر باش. پس از چند لحظه جراب بچه بزرگم را برآیم آوردند. با چیغ و واویلا آنرا بوسیدم. یک قومندان سیاف مرا با خود برد و پس از دو روز با پسرانم مرا رها کرد.»

«بچه‌هایم را به کمپنی بردم و خودم دوباره پشت مرده‌ها آمدم. دیدم که ده‌ها جسد را در یکجا جمع کرده‌اند و با بلدوزر می‌خواهند که در زیر خاک کنند. چشمم به دو

برادرم افتید و زار زار گریستم و خواستم تا آنان را با خود ببرم. یک تن از نزدیکان ما در آنجا بود که به کمک وی توانستم اجساد را با خود ببرم. این سه تن را با بسیار بیرحمی کشته بودند و چشمان شان را با برچه کشیده بودند.»

خانم گل از زبان یکی از دوستانش که شاهد صحنه بوده نقل می‌کند که اجساد را در یک مسجد جمع کرده بودند و پشک و سگ گوشت آنها را می‌خوردند. او پشکی را که مصروف دریدن یک جسد بود دور پرتاب کرد ولی افراد مسعود او را لت و کوب کرده گفتند که چرا پشک را دور انداختی می‌گذاشتی تا این اجساد را بخورند.

خانم گل می‌گوید افراد سیاف و مسعود تنها با کشتن مردم بسنده نکردند بلکه مال ما را چور کردند و بالای ناموس ما تجاوز کردند. او شرح می‌دهد که تعداد زیادی از دختران افشار بخاطر فرار از تجاوز جنسی خود را در چاه انداختند. او ادامه می‌دهد:

«یک خانم از نزدیکان ما که در اثر فشار بالا فلج شده بود در همین حادثه نیست و نابود شد. پسر این خانم که به ساعت ساز مشهور بود می گفت که کاش من استخوان مادرم را بیایم تا دلم جمع شود. پس از مدتی خویشاوندان آنان دیده بودند که این زن را در روی دیوار میخکوب کرده اند.»

خانم گل به مسعود و ربانی و سیاف لعنت می فرستد و آنان را مسئول تمامی جنایات افشار می داند.
خانم دیگری به نام مریم که شوهرش بنام علی محمد توسط سیاف زندانی شده بود واقعه را برایم چنین بیان نمود:



«زمانیکه شوهرم را افراد سیاف بردند با سه بچه و دو دخترم تنها ماندم، از ترس تجاوز خانه را رها کردم با یک چادری کهنه راهی تایمینی شدم و یک شب را در مسجد سپری کردم، بعداً به خانه برادر شوهرم رفتم که در آنجا نیز تحت ستم خانوادگی قرار گرفتم. پس از ۴ سال شوهرم در حالی رها شد که معتاد بود و تکلیف روانی پیدا کرده بود. او تا به امروز یک مریض عصبی است که اطفال خود را لت و کوب می کند و مسئول این همه سیاف و مسعود و ربانی و خلیلی اند.»

علی محمد که توسط افراد سیاف زندانی شده بود پس از چهار سال در حالی رها شد که معتاد و مصاب به تکلیف روانی بود.

او از زبان شوهرش نقل می کند که بیش از صد تن در کانتینری اسیر بودند که از آن جمله تنها ۱۲ تن زنده رها شدند. او از وضعیت بد کنونی زندگیش نیز می نالد و می گوید که اولاد ربانی در خارج تحصیل می کنند ولی ما توان پیدا کردن یک لقمه نان را نداریم و شوهرم بیکار است. مریم با خشم تمام در انتظار عدالت است:

«اگر یکبار سیاف را ببینم مانند مالالی جویا به او می گویم که تو جنایتکار هستی، تو می خواهی که انتحاری ها در دروازه کابل آویزان شوند ولی پایه دار جای تو و امثالت است.»

اسنادی در باره قتل عام افشار

در مورد قتل عام افشار، سازمانهای مدافع حقوق بشر چون «دیده بان حقوق بشر»، «پروژه عدالت افغانستان»، «عفو بین الملل» و غیره تحقیق نموده و در باره چگونگی قتل و کشتار و عاملین آن گزارش های مفصلی انتشار داده اند.
«پروژه عدالت افغانستان» در گزارش کاملی که از جنایات جنگی طی سه دهه گذشته در سال

۲۰۰۵ انتشار داد، فصلی تحت عنوان «قتل عام و تجاوز جنسی دسته جمعی در افشار» دارد که بخش هایی از آنرا نقل می کنیم:

«عملیات افشار در فبروری سال ۱۹۹۳ بزرگترین و کاملترین استفاده قدرت نظامی توسط دولت اسلامی افغانستان تا آن زمان را نشان داده است. دو هدف تاکتیکی در این عملیات بود. اول اینکه مسعود هدف داشت که توسط عملیات قرارگاه های نظامی و سیاسی حزب وحدت را فتح کند و گرفتار کردن عبدالعلی مزاری، رهبر حزب وحدت. نیروهایی که تعرضات را در غرب کابل در ۱۰-۱۱ فبروری ۱۹۹۳ انجام دادند، همه رسماً متعلق به وزارت دفاع دولت اسلامی افغانستان بودند.

وزیر دفاع و قوماندان اعلی دولت اسلامی در آن زمان در عملیات افشار احمد شاه مسعود بود. وی تمام مسوولیت برنامه ریزی و دستور دهی عملیات های نظامی را داشته است. وی مستقیماً قطعات جمعیت اسلامی و به طور غیر مستقیم قطعه اتحاد اسلامی را کنترل می کرد. مسعود اشتراک قطعات اتحاد اسلامی در طی یک توافقی همراه عبدالرسول سیاف، رهبر حزب به دست آورد. با وجود اینکه قطعات اتحاد رتبه های تشکیلاتی اردوی افغان برایشان داده شده بود، قوماندان ها در ساحه دستوراتشان را از قوماندانهای ارشد اتحاد و شخص سیاف اخذ می کردند. سیاف عملاً به عنوان قوماندان عمومی نیروهای اتحاد در جریان عملیات عمل می کرد و مستقیماً با قوماندانهای ارشد توسط مخابره ارتباط داشتند. در این صورت، سیاف به طور مساویانه همراه رهبری جمعیت اسلامی مسوولیت کنترل و فرماندهی را دارد.»



بر اساس گزارش «دیده بان حقوق بشر» قوماندانهای جمعیت درین عملیات عبارت بودند از: محمد نسیم فهیم، انور دنگر، ملا عزت، محمد اسحاق پنجشیری، حاجی بهلول پنجشیری، بابہ جلندر پنجشیری، بسم الله خان، بابہ جان، گدا محمد، حاجی الماس، گل حیدر، خانجر آخوند پنجشیری، باز محمد احمدی بدخشانی.

و قوماندان های اتحاد اسلامی قرار ذیل بودند:

حاجی شیرعلم، زلمی طوفان، داکتر عبدالله، جکر نعیم، ملا تاج محمد شریک، عبدالله شاه خنجر، عبدالمنان دیوانه، امان الله کوچی، شیرین، مشتاق لالی، ملا کج کول.

«دیده بان حقوق بشر» در سندی تحت عنوان «دستان خون آلود» در جولای ۲۰۰۵ جریان طرح و نقشه این عملیات را چنین درج نموده است:

«دیده بان حقوق بشر گزارش‌های موثق و نامتناقض از چندین مقامی که با شورای نظار و دولت موقت کار می‌کردند دریافت داشته که کارزار نظامی علیه وحدت بوسیله مقامات بلند پایه جمعیت و شورای نظار، اتحاد و دولت ربانی طرح‌ریزی و تصویب گردیده بود. رئیس استخبارات، محمد قسیم فهیم تمامی مسوولیت را برای عملیات های ویژه داشت. پرسونل وی با یک تعداد از قوماندان های شیعه اطراف افشار تماس گرفته و تعهد آنها را برای همکاری با حمله دولت اسلامی کسب نمودند.

مهمترین مقر جدید سلاح ثقیله قبل از عملیات، نقطه تپه علی آباد بود. مسعود ۲۳ اسلحه زیور را در آنجا به همراه گروه اعزامی ۳۰ نفره مستقر کرده بود تا مناطق اطراف سیلوی مرکزی، افشار، کارته سه، کارته چهار، و کارته سخی را هدف گیری کنند. اهمیتی که قدرت آتش گروهی و تعداد زیادی از مکانهاییکه از آنجا سلاح های ثقیله استفاده می‌شد داشت این بود که آنها بزرگی و اهمیت عملیات را نشان دهند. این فقط یک حمله ضربتی و جنگ جزبی نبوده بلکه یک جنگ تمام عیار بوده که دولت اسلامی ذخائر نظامی ترکیبی از دوره ارتش شوروی سابق و مجاهدین را در مقابل اهدافی در محدوده پایتخت مستقر کرده بود.

شاهدانی که با نظامیان در زمان عملیات شرکت داشتند، گزارشاتی را در مورد پلان گذاری و هماهنگی نظامی که مسعود قبل از عملیات نظامی انجام داده بود، تهیه نموده اند. طبق گفته یکی از شاهدان، قوماندان های ارشد جمعیت به همراه قوماندان های ارشد اتحاد (شیرعلم و زلمی طوفان) و مهمترین متحد شیعه بنام سید حسین انوری به علاوه مشاورین نظامی دولت اسلامی افغانستان به ریاست مسعود در قرارگاههای ارتش در بادام باغ دو روز قبل از عملیات جلسه داشتند. جلسه دیگر در یک خانه مصون استخبارات در کارته پروان، نزدیک هوتل انترکانتیننتال در شب قبل از حمله برگزار شد. مسعود از همین منزل به عنوان اتاق عملیاتی در بیشتر روز استفاده کرد. همچنین یک جلسه‌ای از قوماندان های اتحاد به ریاست سیاف در پغمان یک روز قبل از عملیات برگزار شد. هدف این جلسه ها آموزش قوماندان های اصلی به نقش آنها در حمله زمینی بود.

نقش رهبری سیاف در اتحاد و طرح‌ریزی مستقیم جنگ افشار توسط وی، او را در جایگاه مسوول اصلی تمام جنایات و بدرفتاری‌ها در افشار، قرار می‌دهد.

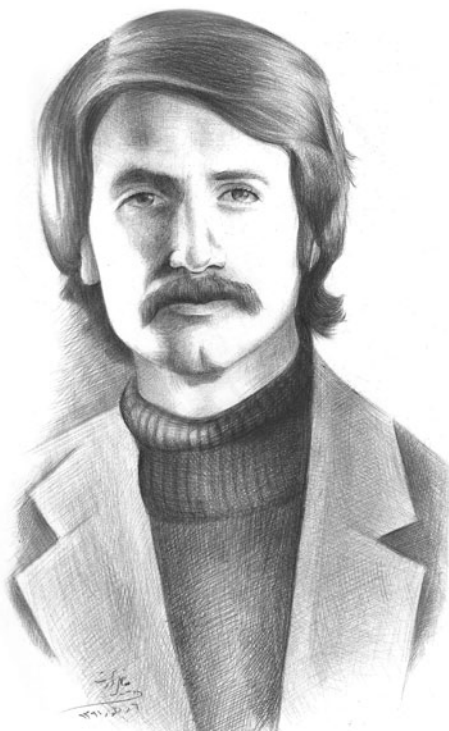
خبرگزاری فرانسه به تاریخ ۱۶ فیبروری ۱۹۹۳ گزارش داد:

«روز دوشنبه حدود ۱۰۰ زن مقابل دفتر سازمان ملل در کابل دست به اعتراض زده و خواستار بازگشت شوهران و برادران زندانی شده شان بودند در حالی که تعدادی هم چور و چپاول، تجاوز و قتل‌هایی را که در ساحه افشار صورت گرفته، شرح دادند. فیروزه، قرآنی را نشان داد که توسط مرمی پاره شده بود. او گفت که او این قرآن را بروی مهاجمین وار کرد اما بیهوده بود، گوی شوهرش بریده شد و سه دخترش هم کشته شدند.»

عاملین این فاجعه امروز هم در کرسی های مهم دولت قرار دارند اما تمامی قربانیان این فاجعه خواستار محاکمه آنان هستند.

نویسنده: همزرم

از حیدر لهیب شاعر آزاده و مقاوم باید آموخت



زنده یاد حیدر علی لهیب شاعر، نویسنده و سخنور دانا و شورانگیز جریان روشنفکری جنبش ترقی خواهی افغانستان بود که درس آزادی و «ایستاده مړدن» را در دل تاریخ مبارزاتی میهن ما جاودانه حک کرد.

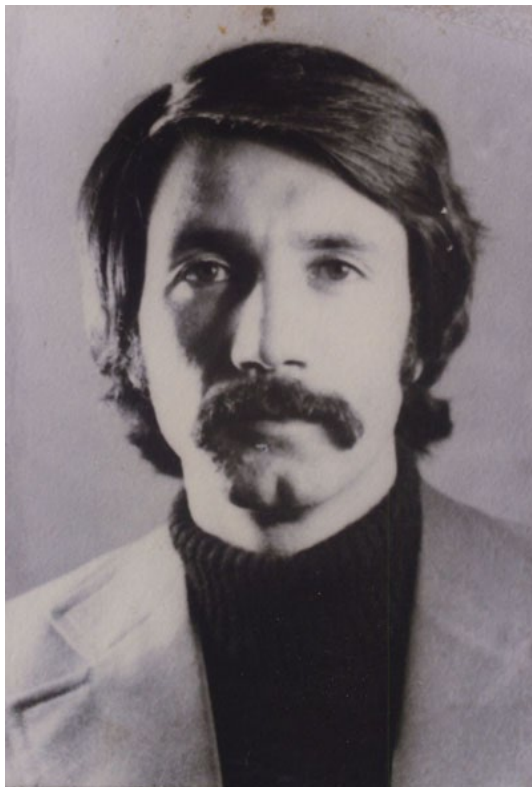
حیدر لهیب در سال ۱۳۲۷ خورشیدی در شهر کهنه کابل در خانواده فقیر چشم به جهان گشود. وی از لیسه عالی غازی به درجه عالی فارغ گردید و در سال ۱۳۴۷ خورشیدی شامل فاکولته ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل گردید. استعداد، عشق به مردم، موضع قاطع علیه ستمگران و شجاعت کم همتا او در برابر نابرابریهای اجتماعی سبب شد تا شهره پوهنتون و یکی از رهبران جنبش نو پای روشنفکری کشور در آن سالها گردد.

حیدر لهیب از آوان طفولیت با فقر و مصایب اجتماعی آشنا بود بدین لحاظ در اوج جوانی همین که پایش به پوهنتون رسید آگاهانه در برابر استبداد حاکم شاهی قد علم کرد. با در نظر داشت اوضاع و شرایط خاص آن زمان

پوهنتونها به مهد خیزشهای ضداستبدادی و سنگر روشنفکران آزادیخواه مبدل گردیده بود. راه ها و اندیشه ها به زودی مشخص شد و در برابر هم صف آرایی کردند، روشنفکران آزادیخواه صادقانه در موضع مردم افتادند و طی فرصت کم راه خود را از صف روشنفکران فرصت طلب، وطن فروش و تاریک اندیشان قرنزده که جز خیانت، جاسوسی و کاسه لیسی به دربار جنایت پیشگان رسالتی نداشتند، جدا نمودند. لهیب و چند تن از قهرمانان جان نثار از پیشگامان این راه نوین و مترقی بودند.

برحق سایت انترنیتی «اشعار دشنه گون» که مجموعه برگزیده و پرمحتوا از اشعار شاعران مردمگرا و راستین جهان را گردآوری نموده در مورد این مرد رزم و اندیشه به زیبایی می نویسد:

«لهیب از جمله شاعران انقلابی و مبارز افغانستان و از پرچمداران جنبش پرافتخار "شعله جاوید" محسوب می شد که علیه روسها، نوکرانش و تاریک اندیشان اخوانی درپادلانه می رزمید. وی در زمره اولین دسته روشنفکران آزادیخواه افغانستان بود که بعد از بقدرت رسیدن وطنفروشان جنایتکار خلق و پرچم دستگیر و در کنار هزاران فرزند رشید افغانستان به جوخه اعدام سپرده شد.»



عقاب زخمی ام و میتوانی هم کشتن مگر محال بود لحظه ای کنی رامم تویی که پشتت میلرزد از تصور مرگ منم که زندگی دیگر است اعدام

داوود سرمد

لهیب با درک شرایط خونبار روزگارش که توام بود با موانع رنگارنگ و سربریدنهای تسلیم نامردمان ستمگر نشد و با تنفر بی پایان از دسته ی مزدور خلق و پرچم و روشنفکران مداح و معامله گر قویا درسنگر آزادی و مقاومت ایستاده ماند و تلاش نمود تا انسجام و همبستگی را در میان نیروهای پراکنده مدافع عدالت ایجاد نماید که با تاسف قبل از اینکه به این آرزویش برسد توسط مزدوران روس سر به نیست شد.

لهیب جوان بعد از فراغت از پوهنتون کابل به شغل معلمی پرداخت و در مدت کم به استاد ورزیده ای مبدل شد که شاگردان و اهل معارف از اندوخته های علمی و آگاهی دهی سالم این انسان نیکو در زمینه شعر، داستان و مسایل سیاسی مشورت و سود می جستند. وی تا سال ۱۳۵۷ (قبل از دستگیری و اعدامش) در این مسلک به وظیفه اش ادامه داد و با حوصله مندی تمام شاگردانش را مطابق به علایق و توانمندی های شان تشویق و رهنمایی می کرد. از سوی دیگر او استادی را پل ارتباط بین اندیشه های انسانی و جامعه می دانست. او جهت آگاهی دهی به جوانان و افشای دشمنانی که در لباس مردم آهسته آهسته برای قتل و ویرانی ملت آماده می شدند و با وعده های کاذب اقشار و طبقات معین اجتماعی را می فریفتند خطرات زیادی را به جان می خرید. لهیب با تلاش، جدیت،

احساس مسئولیت، پشتکار و همکاری صادقانه با مردم و محیطش به الگوی خستگی ناپذیر و درخشان بدل شده بود که برای باندهای میهنفروش خلق و پرچم قابل تحمل نبود بدین سبب در برنامه شوم شان طرح نابودیش را نامردانه ریختند.

لهیب هم درعرصه شعر مقاومت و هم درعمل انقلابی اش خط درشت بین روشنفکران مردمی و آزادیخواه از یکسو و روشنفکران بزدل و مزدور از سوی دیگر کشید، هرگز همانند یاران نیمه راهش چون واصف باختری، رهنورد زریاب، مضطرب باختری، رازق روبین و سایر تسلیم شدگان در دو راهه سازش و کرنش قرار نگرفت و توان شعری و قوت سازماندهی اش را به جلالان میهن و مردمش ارزانی نداشت. سرانجام به کاروان بی برگشت یاران همقطار رزم و شعر چون عبدالاله رستاخیز، داوود سرمد، انیس آزاد، بشیر بهمن، سیدال سخندان، احمد دزداد، احمد سلطان سهراب و هزاران قهرمان جانیافته دگر پیوست که توسط قصابان حزب دموکراتیک خلق و باندهای جانی اخوان الشیاطین به جرم عشق به مردم و عدم پذیرش خیانت به ملت در پولیگوتهای پلچرخی، صدارت و شمشتوی پشاور وحشیانه شکنجه و زنده به گور شدند.

حیدر لهیب سرفرو بردن به دامن مزدوران روسی را به مثابه مرگ سیاسی اش می پنداشت به همین سبب تا هنوز مقاومت افسانوی و تسلیم ناپذیرش ورد زبان زندانیان بر آمده از جهنم «خاد» آن زمان است. مقاومت، استواری، استدلال و جوابهای دندان شکن لهیب در برابر جلالان آدمخوار چنان برانزده و کوبیده بود که تاب و تحمل دشمن را درهم می شکند که زبونی شانرا با اعدام وی به نمایش می گذارند. این جانثاری چنان افسانوی است که حتی بدخواهان افغانستان هم نمی توانند منکر مقاومت حماسی این «شیرآهن کوه» گردند. چنانچه شکرالله کهگدای در مورد وی می نویسد:

«یکی از همدوره های بنده در دانشگاه کابل جوانی بود بنام حیدرعلی لهیب اول نمره فارسی دانشکده ادبیات که هم نویسنده بود و هم شاعر و هم جوان باوقار و بادب. هنگامی که بنده در نظارت خانه صدارت زندانی بودم یکی از هم اتاقی هایش که بازهم زندانی شده بود بنام حکیم جان ده دانایی برام حکایت کرد که حیدر علی لهیب را در سال ۱۳۵۷ زندانی کردند و اسدالله سروری و اسدالله امین از وی تحقیق میکردند. لهیب به آنها گفت که بروند بادهای شان را بیاورند که از وی تحقیق نمایند. همین که اینرا گفت آنها استاد لهیب را با اتوی برقی در شانه و دستش سوختاندند و زبانش را بریدند که باثر خونریزی درهمان نظارت خانه صدارت شهید شد.»

آنانی که به انسان و آزادی انسان از یوغ استبداد صادقانه اندیشیده و دراین کارزار بیباکانه رزمیده و جان سپرده اند در حقیقت تاریخ مبارزاتی ملل محروم را می سازند که وجدان های بیدار امروز و فردا به آن افتخار نموده و تفکر دشمن ستیزانه شان را سرمشق زندگی مبارزاتی شان خواهند ساخت. بدون شک لهیب نمونه ای از آن قهرمانان بزرگ است که ملت فقیر ولی آزادی دوست ما به حماسه ها و راهش فخرکنان درود بی پایان می فرستد.

حیدر لهیب شاعر زمانه اش بود و همراه با داوود سرمد از اولین پیشکسوتان موفق شعر راستین افغانستان به شمار می رفت. چنانچه در نوشته ای تحت عنوان «نمونه های شعرسیاسی درافغانستان» از ربانی بغلانی نیز خواندم:

«از نظرتوانایی های سرائشی وبه شیوهی شعر آزاد؛ حیدر لهیب و داوود سرمد یک سرو کردن از دیگران بلندتر بوده اند.»

لهیب با درک رسالت شعر با بار اجتماعی اش آگاهانه و متعهد گام برمی داشت. اشعار به جا مانده اش اگر چه انگشت شمار اند ولی از غنای شعری سرشار برخوردار اند. وی با آنکه از شاعران مطرح شعر معاصر در افغانستان محسوب می شد اما با تأسف اشعارش در مطبوعات کم راه یافته اند و اطلاع دقیق در دست نیست که آیا اشعار ستم ستیزانه این فرزانه بی همتا توسط دولت وقت نابود شد یا توسط دیگر دشمنان شعر معترض به یغما رفته اند.

در سایت «کابل ناتِه» به قول ظاهر تايمن نقش ادبي لهيب چنين درج گرديده است:

«حيدر لهيب يکي از سيماهای دگراندیش شعرِ معاصرِ دری افغانستان بود. با آنکه تعداد اندکی از شعر هایش در مطبوعات قبل از کودتای ۷ ثور اقبال چاپ یافته، با آنهم «لهيب» جلوه های تازه‌ی از بلاغت کلامی و نگرش شاعرانه را در زبان ما به نمایش می گذارد. متأسفانه حزب مستبد دموکراتیک خلق افغانستان، بر مقتضای سرشت و تفکر ابلهانه‌ی خویش، این شاعر نو آیین را نیز، همچون هزاران دیگر، بعد از گرفتاری به جوخه‌ی اعدام سپرد.»

مرا یک شب نگاه تو
ز غرقاب فراموشی
به باغ آورد و با باغ آشنايم کرد و
از گلها سخن ها گفت
و دست ذهن من را گرم
با سر پنجه نور صميميت
- که در کلکش نگین روشن لبخند
صداقت را گواهی بود
نوازش کرد
و رنگ نورها را یک به یک بشمرد
و از صبح و صميميت حریر داستان ها بافت.

مصراع‌هایی از «نگاه تلخ»

هنگامیکه سخن از شعر و شاعران معاصر نو پرداز و مردمگرا یا به کلام ساده شعر معترض افغانستان به میان می آید با تاجر و تاسف فراوان دیده می شود که عده‌ای از نویسندگان ناآگاه و یا مزدورصفت حیدر لهيب، عبدالاله رستاخیر، داود سرمد و سایر جانباختگان را که هم در شعر و هم در زندگی عادی شان تجسم والایی از انسان فداکار و پیشگام را به نمایش گذاشته و با خون خود صداقت و مردمگرایی را به اثبات رسانده اند در کنار نام های اسداله حبیب، عبداله نایبی، بارق شفیعی، سلیمان لایق، لطیف ناظمی، پویا فاریابی، افسر رهبین و غیره که دم شمشیر جلاخان خادیسست را سالوسانه می ستودند و تا توان داشتند بازوان قوی ادبیات و هنر پیشرو را کوتاه کردند و به توصیف و توسعه «انقلاب شکست ناپذیر ثور» هم در گفتار و هم در رفتار پرداختند جا می دهند. و یا عده‌ای دسته‌ی تسلیم طلب و نیمه راه چون پرتو نادری، رازق روبین، واصف باختری، مضطرب باختری و غیره که از جوی خون یاران بی تفاوت خیز برداشتند، به مردم و آرمانهای انسانگرایی پشت پا زدند و هیزم آتش دشمنان مردم گردیدند با شاعران والامقامی چون لهيب در یک ردیف می شمارند که گویا به شعر و ادب دری خدمت نموده اند. اینگونه مقایسه کردن های مسخره و مغرضانه توهین نابخشودنی به یاد و آرمانهای ماندگار راد مردان تاریخ محسوب شده که جانهای شیرین خود را سپر نجات ملت ساختند. لهيب ها تاج افتخار مردم ما اند اما شاعران نامبرده لکه های ننگ بر دامن ادبیات وطن ما که قلم و وجدان شانرا ارزان به وطنفروشان و پوشالیان جلادمنش عرضه کردند.

رفعت حسینی به قولی از واصف باختری اشاره دارد:

«... هرچند من آگاهی داشتم مگرجناب واصف هم داستان زهرناک جان سپردن نستوه گرانمایه لهيب را در یکی از بازداشتگاه ها بازگو کرد و آنگاه چنین افزود: از خیابان های کابل بدم می آید. در تمام آن ها، به همراهی لهيب گشت و گذار کرده‌ام.»

اگر واقعا واصف به سخنش صادق است و خاطرات لهیب خیابان های کابل را برایش بدآیند کرده است چرا سالها بعد از شهادت لهیب سر به دربار قاتلان لهیب فرو برد و چار زانوزنان همکاسه و هم پیک آنان در «انجمن نویسندگان افغانستان» گردید و به مثابه مدیر مسوول مجله «ژوندون» متعلق به شعبه تبلیغ و ترویج رژیم دست نشانده روس برای این ددمنشان قلم زد. و چرا تا حال از جنایات هولناک حزب وطن فروش پرده برنمی دارد و صدها چرا و چراهای. و حداقل گپ اینکه درست سی و پنج سال از شهادت لهیب و یاران مبارزش گذشت در این مدت لهیب نامور آنطوریکه رزمید و جان سپرد به اجتماع معرفی نشد، گمنام و حتا بدون زندگینامه نسبتا همه جانبه از او به نسل جوان که چیزی از حماسه ها و اندیشه هایش نمی دانند ارائه نشد. پس جوانان باوجدان ما حق ندارند به واصف لعنت بفرستند که برای سخنرانی های طولانی در مورد مسایل بی ارزش «پوهنتون یا دانشگاه» و غیره وقت دارد، اما به لهیبی که با او «در تمام خیابان های کابل» گشت و گذار نموده جمله ای ننوشت و داستان شهادت حماسی او را در سینه قفل نمود؟

راستی وقتی انسان بخاطر زنده ماندن به لجن حقارت فرو می رود و به آفتاب پشت می کند دگر از گفتن حقایق فرسنگها فاصله می گیرد و حتا در برابر حقیقت کور و لال می شود. واصف باختری و رهنورد زرباب از همین گروه آدم های حقیر اند که با دست بالا کردن خود به نشانه تسلیم، شهامت و قهرمانی لهیب و لهیب های فراوان را کتمان می کنند حال آنکه به ربا و لاف در مجالسی آه و افسوس کنان این رزمندگان جانباز را از نزدیکترین دوستان خود می شمارند. اینان اکنون به مسخ شدگان بی ارزشی می مانند که جامعه و تاریخ به دور شان انداخته بنا کسب دیگری جز سخن فروشی به درگاه جنایت و مقدمه و تقریظ نویسی به شاعران و نویسندگان کم مایه ندارند بنا زبان و قلم شان در برابر حقایق نمی چرخند و کاملا خشکیده اند.

لهیب زندگی را دوست داشت و به خانواده و پیرامونش عشق می ورزید. او گامزن راه پرفراز و نشیب ولی راستین بود و می توانست با اندک سازشی با چاکران روس به زندگی ادامه دهد اما هرگز تردیدی به خود راه نداد و گامی به عقب نکشید چون ادامه زندگی به قیمت قبول خواری را عین مرگ می شمرد. او همسان هزاران همرزم بی باکش به خاطر ایستادگی و افکار مردمی اش در گور گمنامی به جاودانگی پیوست. آنچه باید از وی آموخت شهامت و استواری در راه منافع ملت و مردم است و این ودیعه بزرگبست که با خون آزادگانی بیشمار از جنس لهیب آبیاری شده و برای نسل ما به ارث مانده است. برماست تا با صداقت و پشت کار به منافع شخصی و بخود اندیشی که خاصه اکثر به اصطلاح روشنفکران فعلی گشته تف انداخته راه پرافتخار لهیب و سایر جانباختگان راه رهایی را با گام های متین پی گیریم.

متأسفانه اکثر اشعار لهیب از بین رفته و یا بدست های ناپاکی رسیده اند که تا امروز انتشار نیافته اند. یکی دو نمونه از اشعارش:

نگاه تلخ

چو گلسنکی که در باغ کبود ابر های تیره ی خاموش
از یاد زمان رفته
و نجوای صمیمی لبان موج،
در دهلیز گوشش پیچک سبز ترنم را
تند آرام

و جنبش های شاد سنگ در گهواره ی دریا
برایش از شکوه صامت فریاد خود افسانه می گوید،

مرا یک شب نگاه تو
زغرقاب فراموشی
به باغ آورد و با باغ آشنايم کرد و
از گلها سخن ها گفت
و دست ذهن من را گرم
با سر پنجه نور صمیمیت
- که در کلکش نگین روشن لبخند
صداقت را گواهی بود
نوازش کرد
و رنگ نورها را یک به یک بشمرد
و از صبح و صمیمیت حریر داستان ها بافت

و اما من
چنان معتاد گردیدم به رنگ چشم های تو
که گویی تو
نصف دیگرم بودی
و در اعماق حجم روشن خوابم
فروغ سبز آن سان ته نشین گردید
که گویی چشم های من
به غیر از امتداد روشن نجوای دست باغ
راهی را نپیموده
وزان پس انزوای سرد احساسم
ز نقش پای مهر باغ
چودشت خشک از باران روشن
بارور می گشت
و آن سان در زلال لحظه هایم گرمی خورشید می
که معنای نجیب آیه های عطر شب بو را
پرستوها،
می توانستند از من وام بر گیرند و
- باران ها
سخاوت را

و یک شب شاخه ها دیدم به سان سنگ
زیر چتر زرد باغ
به موج خزه گون تارهای خواب پیچیده
و خواب شاخه ها را من
بلوغ پر غنای بارور گشتن
ودرد رویش جوانه ها تعبیر می کردم



و رنگ چیره در رنگین کمان لاجوردین آسمان خاطر م این بود:
که تا آنگه که خواب مخملین سبزه ها در جوی هستی در شنا باشد
و تا آنگه که قندیل شفق پر
زخون روز ها باشد
باغ های آبی رویای من شاداب خواهد ماند
و گلها خون نور صبح خواهد داشت
و یاد تلخ اندوه و فراموشی
و استفرغ زرد باغ را از آتش سرما
تصور هم نمی کردم



و یک شب، آه!
شگوفه های باغ چشم تو از باد ریزان شد
و آن شب باد
از نفرت خبر آورد و چشم درد را بگشود
و با داس نگاه درد
طنین سبز شبدر های وحشی راز رشد ساقه ها بشکست،
و دیدم من که شبخ گنگ خاموشی
به نخل قهوه ی تلخ نگاهت،
ساقه پیچیده،
و دشتستان خواب چشم های تو
ز رویای فراموشی ست آکنده
و اکنون چون به چشم تو
نگاه خویش می دوزم،
به یاد برف می افتم و یخبندان
و از سرما به سان باد می لرزم.

تو همانی که زمان

این کدامین صخره است
وین کدامین دریا
کاین چنین نام ترا می خواند
وین کدامین نفس سبز نسیم
کاین چنین روح تو در آن جاری است!

در سراسیمه زمانی که دگر یادم نیست
شاید آن لحظه ی آغاز، که کرد
یوحنا تصویرش:
«واژه بود»

واژگان نزد خدا
واژگان نیز خدایی بودند.»

چشمه‌ی سرد نگه بومد و بنشسته به رخساره‌ی تندیس قرون
یا چنان روشنی
در علفهای شب آلود سپهر
که تو از باغ صدای باران
جرقه واری بدرخشیدی و من
چون تمامیت یک حجم شگفتن گشتم
و تمامیت یک پنجره از شعر نزول خورشید
پس آن حادثه، روز.

همچو آن حجت آواره - که پشتاره به گلبانگ خرد بست و همه وادی اندوه پیمود
از سپیدی فلق در نگه جابلسا
تا غروب شفق جابلقا
و مقرنس ها را
به اجابت می خواند -
همه تسبیح ترا می گفتند.

سفری رفتم در حجمی سبز
تا به هشیاری آب
تا به احساس گیاه
تا به اندیشه ی سنگ
تا به اشراق نسیم
تا صمیمیت خاک
و به گردونه ی خورشید دران جاده ی روز
راه ها پیمودم
تا بدان جنگل گهنامه‌ی بلخ
و در آن ساحت هم‌رنگ ائیر
باغبان گل آتش گشتم
گاتها هیمنه‌ی آتشکده‌ی دهنم بود
بشته‌ها رود سپید مهتاب
که به بنیاد ستبرینه‌ی موم کشمیر
آب بالنده‌ی آتش می ریخت
و کبوتر بچگان با نجوا
روی انبوهی انگشتانش
خواب فردای دگر می‌جستند
خواب برگشتن زردشت ز آتشکده‌ی سرخ فلق.
شبهه‌ی رخس از اصطبل فراموشی و غوغای بهین تهمتن از چاه شغاد
زابلستانم برد.

شیر حماسه ز پستان سحر نوشیدم
که برین نامه‌ی آن واحه به آدین گیرم
واژه ها تا که ز سرچشمه‌ی خود
سوگوارانه خروشان می‌گشت
خشم آرش می‌شد
و غریو رستم
و غرور سهراب.
کسوت فتح سیاووش به برم کردم و خورشید به مشتم جا کرد.
باغ آتش را



مغرور سمندر گشتم
و در آن مفصل چون برزخ قرن
تخمه‌ی سبز نجابت گشتم
و پی افگندم از نظم یکی کاخ بلند
که نیابد هرگز
نه زباران و ز باد
هیچ‌گه رنگ گزند.

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
به تو لای تو از عرش تبرا جستم
نغمه‌ی نای روانم زنیستان مهین میقات
گشت زندانی دیجور در آن دیر خراب آبادی
که ترا می‌جستم
لیک فریاد مرا
مطلع شمس ز پژواک پر از جذبه‌ی کوه ها نوشید
من همان ذره‌ی شمس
قصه پرداز شگرد خورشید

که نه شب بودم و نه راوی و نه برده‌ی شب
و در آن روز بزرگ
تا که میهمانی آیینه پذیرایم گشت
پایه‌ی دار ز بنای نخست و فرجام
قامتش را افراشت
و از آن لفظ انا الحق به شهادت پیوست
باز خاکستر آن جوهر بی‌تاب انا الحق ز روان دجله
چون شباهنگ نوا سر می‌داد
شیخ اشراق منم، ققنوس آتش پرداز
کز شهود خرد سرخ چنان آیت نور
کاروانهای درا
ره کشف دگری می‌سپزند
چون صفیر پر جبریل به اقصای زمین موعود.

و چو وقت سحر از غصه نجاتم دادند
واندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
کشتی ام را ز نفسهای یکی شرطه‌ی دور
به سیکبازی ساحل راندم
سیدی سیب کزان باغ غزلها چیدم
همگی طعم تو داشت.

واژه‌ی هیچ نبود
و تو بر تارک هر اسطوره
نفس سبز تکلم خواندی
در همه آبی ایوان فلق
گل ابریشمی نور ز لبهای نوازشگر تو پر بار است
و از آن لحن نکيسا که غنوده است به شپهای صداد
نسترنها همگی خواب شگفتن بینند.
سطر برجسته‌ی شهنامه‌ی هستی از توست
ابدیت با تو
و نهایت باتو
تو همانی که زمان، جاری بیرحم خموش
قله‌ی نام بلند تو نیارد شستن!

نوروز ۱۳۵۷

یادکرد: در این شعر، ابیات و تعبیر برخی شاعران، آگاهانه به کار گرفته شده است. (شاعر)

من اگر برخیزم

تو اگر برخیزی

همه بر می‌خیزند!

گزارشها

گوشه‌ای از جاه‌طلبی‌های «امیر» اسماعیل خان



طرح پیشنهادی اسماعیل خان وزیر برحال کابینه حامد کرزی مبنی بر تشکیل شورای مجاهدین و سپردن اداره و امنیت کشور بدست آنان حساسیت‌های شدیدی را بین مردم برانگیخت چون مردم به تجربه دریافته اند که این قومندانان خود منبع بدامنی و جنایت بوده و انتظار امنیت از اینان مسخره است. ثانیاً از این طرح بوی جاه‌طلبی اسماعیل خان بالاست و مردم را به یاد دوره مکرر امارت او در غرب افغانستان می‌اندازد. به همین علت تشویش عمیقی مردم هرات را فرا گرفته است.

اسماعیل یک شخص شدیداً عقب‌مانده و کهنه فکر است. در عصر حاضر که سخن از کمپیوتر و انترنت و کشف ستاره‌ها و سیاره‌ها

در میان می‌باشد، به «امیر» خوانده شدن خود مباحثات میکند. در زمان اقتدارش در هرات خود را والی نه بلکه امیر ولایتی هرات می‌خواند. و در زمان «امارت»ش دیدیم که به سبک طالبان چه فضای خفقان را مستولی ساخته بود. همه به خاطر دارند که تحت اداره او دختری اگر با پسر نامحرم در شهر گیر می‌افتاد فوری برای معاینه باکره‌گی به شفاخانه انتقال داده می‌شد.

وی زیر همین نام، تمام درآمد و امکانات هرات (علاوه از عواید دو بندر مهم و مشهور اسلام قلعه و تورغندی)، عایدات و مالیات جایدادهای مردم و شاروالی و غیره را به میل خود صرف می‌نمود و تا مدتی که والی هرات بود به دولت مرکزی سهمی ازین پول نمی‌داد و یا هم چیزی ناچیز میداد. همین خودسری‌ها و روابط پنهانش با دولت جبار ایران بود که باعث شد باداران خارجی‌اش طی عملیات برق‌آسا افرادش را خلع سلاح نموده از گوش خودش کشیده به کابل انتقالش دهند.

«امیر» صاحب که از نام جهاد و شهیدان بیشترین سوءاستفاده را می‌کند، عملاً به شهدای گمنام وطن ارزشی قایل نیست. او که هیچ یادی از دهها هزار شهید مبارز هرات نکرده اما برای پسرش میرویس که در یک درگیری شخصی با ظاهر نائب‌زاده به خاطر عیاشی‌هایش کشته شد، چندین

جریب زمین بیت المال را غصب کرده مقبره پرزرق و برق ساخته و دهها قبر مربوط اهالی هرات را بخاطر کشیدن سرک الی باغی که در آن پسرش دفن است تخریب کرد. گفته می شود حدود یک میلیون دالر صرف مقبره پسرش نموده است اما مردم مظلوم را از یادبود مرده های شان که شاید زمانی قهرمانان جنگ ملی بودند محروم ساخت. (او به صورتی انتقام پسرش را نیز گرفت و ظاهر نائب زاده در مسیر راه مزار-کابل ظاهراً در حادثه ترافیکی بصورت مرموزی کشته شد). امیر صاحب جهادی



گفته می شود اسماعیل خان حدود یک میلیون دالر را صرف اعمار قبر پسرش که در یک درگیری شخصی کشته شد نموده است.

به این هم اکتفا نکرد و چون خود خواهی اش حد و مرز نمی شناسد، چندین کوچه جاده بانک خون را بنام پسر عیاشش نامگذاری نمود در حالیکه برای دیگر شهدا نه بنای یادبودی ساخت نه مقبره های شان را احاطه کرد و نه کدام جاده و سرکی را بنام شان ثبت نمود.

به گفته عزیزالله «لودین» رئیس مبارزه با فساد اداری، او به ارزش ده ها میلیون دالر جایداد عامه را نیز غصب نموده است اما از آنجاییکه اسماعیل حال یک مهره دولت پوشالی کزری است و امریکا به این چنین افراد خودفروخته نیاز دارد، مثل فراوان موارد دیگر فساد رهبران جهادی، روی این فساد و چپاول او نیز پرده انداخته شد و فعلاً قضیه خاموش است.

اسماعیل در اوایل جنگ ملی که هنوز در اردوی افغانستان به رتبه لومری بریدمنی ایفای وظیفه می نمود، در اثر شورشی که در اواخر سال ۱۳۵۷ در فرقه زلمی کوت هرات به وقوع پیوست او نیز ضد رژیم خلق و پرچم قرار گرفت و به تورن اسماعیل مسما شد. البته قبل ازین، شورش و قیام های خودجوش مردم بیگانه ستیز و قهرمان هرات علیه رژیم پوشالی به سرکردگی و رهبری ده ها مبارز ملی و استقلال طلب براه انداخته شده بود که حماسه ها آفریدند و جان های شیرین خویش را فدای آزادی کشور و مردم خود کردند.

اما استخبارات کشورهای غربی با سیاستی که داشتند نه حامی خیزش های ملی بلکه با استفاده از پول و امکانات و تبلیغات رسانه های نظیر بی.بی.سی هر بی نام و نشانی را که خواستند، مطرح و مهم جلوه دادند. این مطبوعات غربی بودند که اخوانیان نظیر اسماعیل و مسعود را «قهرمان» ساخته و به ساخت و پاخت های شان با روسها در آزمان پرده انداختند. اما قومندانانی که واقعا ضد روسها می جنگیدند و حاضر نبودند زیر بار سی.آی.ای، اس.آی و رژیم ایران بروند، همانند ملا نسیم آخندزاده سربه نیست شدند.

بعد از سقوط دولت دست نشانده نجیب، تورن اسماعیل هرات را متصرف شد و نتیجه سالها مبارزه و جانبازی مردم را قاپید و با یک مشت قومندانچه ها و اعضای خانواده اش به پول های افسانوی دست یافتند.

اسماعیل چندین سال است که به شکل غیر مسلکی در وزارت ناکام آب و برق کار می کند. این در حالیست که در این پست حرکات غیرمسلکی و منافی منافع و ارزش های ملی از او سرزده است. طور مثال «امیر صاحب» زمانی فرموده بود که طی چهل روز مشکل برق پایتخت را حل می کند درحالیکه تا امروز هم مشکل برق کابل بصورت درست حل نگردید. در ضمن او صدها میلیون دالر را برای آوردن برق وارداتی ای که هر لحظه امکان قطع آن موجود است صرف نمود اما هیچ کاری برای ساختن بندها برای مهار آب سرشار افغانستان و تولید برق ننمود.

تعصب و گرایشات سمتی، قومی و لسانی اسماعیل خان زبانزد عام و خاص است. در حالی که

ولایات نیمروز، فراه و هرات هم مرز ایران اند در دو ولایت (هرات و نیمروز) از ایران برق وارد نموده و به کسانانی توزیع نمود، ولی با مردم فراه عقده‌ای برخورد کرده و تا امروز مطلقاً از برق دولتی محروم می‌باشند. مردم این ولایت مجبورند در بدل فی کیلو وات ۵۰ الی ۶۰ افغانی از برق جنراتوری استفاده نمایند.

اسماعیل خان در مسلک نظامی خود نیز چندان وارد نیست و در نتیجه بلند پروازی‌های نظامیش مردم زیادی را به کشتن داد و حتی خودش هم اسیر طالبان گردید. پیروزی‌هایی که در جنگ ملی ضد روسی نصیب مردم هرات شد نتیجه اینار و فداکاری مردم آن ولایت بود نه ابتکار تورن اسماعیل. وی زمانی که با طالبان درگیر جنگ گردید آنان ولایات قندهار، هلمند، نیمروز و فراه را اشغال کرده بودند و خط مقدم بین او و طالبان منطقه آب خرما (ساحه‌ای بین فراه رود و شیندند) گردید و مدتی درین منطقه باهم جنگیده بعد طالبان عقب‌نشینی و تا ولسوالی گرشک رفتند. اسماعیل بدون این که توازن قوای خود و دشمن را بداند، دوری و فاصله هرات تا گرشک را محاسبه کند و یا شناختی از ماهیت طالبان داشته باشد که درعقب شان دست کیست، عجولانه آنان را تا ولسوالی مذکور تعقیب کرد. بعداً روشن شد که طالبان عقب‌نشینی تاکتیکی نموده با تجدید قوا در این ساحه با یک ضد حمله سنجیده شده و شبخون صف اسماعیل را شکستند که در نتیجه صدها انسان مظلوم که فریب

نیرنگ‌های «امیر» را خورده بودند به کام مرگ رفتند.

در این جنگ بود که حدود یک صد جنگجویی که از جانب شورای نظار به کمکش آمده بودند در ساحه «توت» به جنگ طالبان افتاده و بدون درنگی در زیر پل شاهراه همان منطقه تیرباران شدند. او خودش بدون اینکه به افراد خود توجه نماید با دار و دسته معدودش از راه اسلام قلعه به ایران فرار نمود و در نتیجه هرات



اسماعیل خان با استفاده از زور و مقامش اماکن زیادی را در هرات به نام پسرش نامگذاری نموده است.

بدست طالبان افتاد.

حس خودخواهی و جاه‌طلبی اسماعیل بیشتر از سایر برادران است: صاحب منصبی که در بخش صحنه فرقه میدان هوایی شیندند در سال‌های ۱۳۷۴-۱۳۷۲ ایفای وظیفه می‌نمود گفت:

«ما به طرفداری اسماعیل خان در ساحه آب خرما با طالبان درگیر جنگ بودیم که یکی از روزها اسماعیل خان افراد خود را در منطقه شوز (شاه حوض) طرف شمال آب خرما جمع کرد و به سخنرانی پرداخت. تمام حرفهایش روی کلمه جهاد متمرکز بود، همه را تشویق به جنگ علیه طالبان می‌کرد و می‌گفت این جهاد برحق است و هر کس درین جنگ شهید شود از نعمت‌های فراوان جنت برخوردار می‌گردد. بعد صاحب‌منصب نسبتاً مسن دست خود را بلند کرد و پرسید این جنتی را که شما می‌گویید تنها برای اولاد غریب ساخته شده یا برای دیگران هم است. اسماعیل خان گفت نی جنت برای همه است. صاحب‌منصب گفت شما که این اندازه قدر جهاد و جنت را می‌دانید و تشویق می‌کنید که مردم خود را به کشتن بدهند، پس می‌رویس جان پسر خود را نیز از فرانسه بخواهید تا در جهاد سهم بگیرد و از نعمت‌های جنت بهره‌مند شود. این حرف صاحب‌منصب به مزاج اسماعیل خان خوش نیامد و با خشم تمام نزدیک صاحب‌منصب شده او را به سیلی زده توهین کرد و گفت که تو به حرف زدن خود نمی‌فهمی.»

در روزهایی که او مردم را تشویق به جهاد می‌کرد، پسرش می‌رویس را به خاطر تحصیلات عالی به فرانسه فرستاده بود. این حرف بالای تمامی رهبران جهادی صدق می‌کند که پسران و دختران خود را از پول و خون ملت مظلوم خارج از کشور به تحصیل روان می‌کنند و مردم ناآگاه و بی‌خبر را تشویق به جنگ و همدیگرکشی می‌نمایند. به همین خاطر کسی یاد نخواهد داد که اولاد و یا اقارب رهبران جهادی در جریان جنگ ملی کشته شده باشد. تمامی نورچشمی‌های رهبر جمعیت اسلامی شخص برهان الدین ربانی، که پیش‌وای اسماعیل بود، از فاطمه ربانی گرفته تا صلاح‌الدین ربانی، شجاع ربانی، جلال ربانی و غیره در بهترین پوهنتون‌های امارات متحده و لندن تحصیلات عالی کردند و با ناز و نعمت کلان شدند اما همینها هم شرم نکرده حرف از «جهاد» و «مقاومت» می‌زنند و انتظار دارند که مثل پدران جنایتکار شان زیر این نام به مقام و دار و ندار کشور چنگ اندازند.

نویسنده: کاوه عزم

سکینه جانسز، سمبول مقاومت مردم مبارز کردستان



سه زن مبارز کرد هریک سکینه جانسز، فیدان دوغان و لیلا شیلیمز به تاریخ نهم جنوری ۲۰۱۳ در دفتر مرکز اطلاع رسانی کرد در پاریس ترور شدند. از این جمله سکینه جانسز یکی از فعالان سرشناس کرد بود که به خاطر سالها مبارزه برای رهایی مردمش به سمبول مقاومت ملتش مبدل شده بود.

سکینه جانسز بخاطر ستم و استبداد حاکم بر کردها در سال ۱۹۷۱ دست به مبارزه زد. وی که از ستم و فاشیزم دولت مستبد ترکیه علیه کرد های آنکشور به ستوه آمده بود بخاطر آگاهی دهی و رسیدن به آزادی، خواهان مبارزه منسجم و تشکیلاتی شد. او بارها بخاطر فعالیتهای سیاسی اش دستگیر و زندانی شد ولی نه شکنجه دشمن وحشی اراده و عزم وی را شکستاند و نه دامهای مکارانه آنان. او بارها در زندان دیاربکر که به «جهنم دیاربکر» شهرت داشت زندانی شد اما بازهم به مبارزه اش ادامه داد.

به تعقیب ترور سیاسی سه فعال زن در قلب فرانسه، بیش از ۱۵ هزار کرد مقیم اروپا در پاریس دست به تظاهرات زده دولت فرانسه را به همدستی با دولت ترکیه برای قتل آنان متهم نمودند.

شکستاند و نه دامهای مکارانه آنان. او بارها در زندان دیاربکر که به «جهنم دیاربکر» شهرت داشت زندانی شد اما بازهم به مبارزه اش ادامه داد.

سلما دوست همزنجیر سکینه در مورد مقاومت و استواری وی در مقابل شکنجه دشمن می گوید:

«در زندان او را می بردند و بعد بیهوش برگردانده و به کف سلول می انداختند. سکینه چون علوی بود او را بیشتر شکنجه می دادند. او برای ما قهرمان بود. سینه های او را بریدند، هر دوی آن را بریدند. او حتی فریاد نکشید. بلکه به صورت "اسد اوکتای" شکنجه گر بی رحم، تُف انداخت.»

مقاومت و استواری جانسز آچنان تاثیرگذار بود که دشمن نیز از شجاعت وی ستایش می کرد. سلیم چوروک کایا یکی از دشمنان سرسخت وی می نویسد:



«سکینه در کلیه مقاومت های زندان دیاربکر شرکت داشت. با دفاعیه سیدد صفحه ای اش، نمونه ای از یک زن کرد است که در تاریخ جاودانه شد. سکینه مانند روزا لوکزامبورگ و ژاندارک، یک قهرمان ملی است.»



کردها از سالهای متمادی بخاطر مبارزه حق طلبانه شان از سوی دولتهای مرتجع ایران، عراق، ترکیه و سوریه مورد حملات وحشیانه قرار می گیرند. سرزمین کردستان فقیرترین بخش خاک در هریک از این کشورها را تشکیل می دهد و مردم آن نیز از ابتدایی ترین و حیاتی ترین حقوق مانند آموزش و صحت و حق شهروندی و تکلم به زبان کردی در ادارات دولتی محرومند. کشورهای متذکره با افکار بنیادگرایی و ضد آزادی مبارزات کردها را با اتهام «تجزیه طلبی» و «تلاش برای برهم زدن امنیت ملی» با بی رحمی سرکوب می کنند.

زنان که از جمله ستمدیده ترین لایه های جامعه اند در کردستان نقش فعالی در سیاست دارند و گفته می شود که یک سوم مبارزین کرد را زنان تشکیل می دهند.

لیلا زانا زن ستم ستیز کرد بود که به پارلمان ترکیه راه یافت و شهادت به خرج داده در اولین سخنرانی اش به زبان کردی که در ترکیه قدغن بود جملاتی را در صحن پارلمان به زبان راند ولی فوری از جانب دولت «تروریست» و «تجزیه طلب» نامیده شد و بعد به پانزده سال زندان محکوم گردید. دولت بنیادگرای ترکیه همانند رژیم پلید «ولایت فقیه» ایران هویت کردها را انکار می کند و آنان را جزو ترکهای کوهستانی محسوب می کنند. دولتهای مستبد از کردها به حدی متنفر اند که

پس از زلزله وان به تاریخ ۲۳ اکتوبر ۲۰۱۱ در مناطق کردنشین ترکیه که در آن ۶۰۴ تن کشته و ۴۱۵۲ دیگر زخمی شدند، برخی از رسانه‌ها و سایت‌های اجتماعی در ترکیه از وقوع این حادثه برای کردها اظهار رضایت کردند و دولت ترکیه نه تنها از کمک رسانی به این منطقه جلوگیری کرد بلکه دست به سرکوب معترضین زد.

یک جنرال سوری در گزارش خود در سال ۱۹۶۰ می‌گوید:



«مشکلات ناشی از وجود کردها پوسته‌ای کاذب در سرزمین اعراب است که باید این پوسته کنده شده و دور انداخته شود.»

این همه سرکوب، استبداد و استعمار باعث شد که مردم محکوم کرد بخاطر کسب حقوق شان دست به مبارزه منسجم و گسترده زنند. آنان در برابر دولتهایی که راه هرگونه مبارزه مسالمت آمیز سیاسی برای حقوق ابتدایی شان را با گلوله و زندان پاسخ می‌دهند چاره‌ای نداشتند مگر اینکه به خاطر بقا و آزادی شان دست به مبارزه مسلحانه زده مشت را با مشت پاسخ گویند. به همین دلیل زنان و مردان کرد بخصوص در ترکیه، ایران و عراق دست به ماشه برده حکام فاشیست را وادار به عقب‌نشینی نموده بخشی از خواست هایشان را بر آنان تحمیل نموده اند.

سکینه و عبدالله اوجلان دو تن از بنیان گذاران حزب کارگران کردستان که در مقابله با جنایات روزافزون رژیم ترکیه در برابر کردها ناگزیر راه مبارزه مسلحانه را در پیش گرفتند.

یکی از گروههای کرد که به خاطر مبارزه مسلحانه‌اش به زودی پایه وسیع توده‌ای یافت «حزب کارگران کردستان» یا پ.ک.ک می‌باشد که سکینه از جمله پایه گذاران و اعضای مهم رهبری آن به شمار می‌رفت. در صفوف این حزب زنان نقش بارزی داشته و همگام با مردان با تفنگ در دست داشته از سرزمین شان دفاع می‌کنند.

دکتر وسترهایم، استاد پوهنتون که در مورد زنان مبارز کرد تحقیق انجام داده چنین می‌نویسد:

«مهمترین انگیزه مشترک زنان برای پیوستن به پ.ک.ک، ستم عمومی به همه کردها، چه زن و چه مرد است. مسأله دیگر آزادی و حقوق زنان از قید ستمی است که در مناطق روستایی کردنشین به زنان می‌شود، که در این قضیه هم حکومت و هم ساختارهای سنتی خانوادگی نقش دارند.»

دلیل دیگری که زنان کرد توانسته اند نقش بسزایی در میدان سیاست و مبارزه اداء نمایند اینست

که برعکس افغانستان، گروههای مرتجع و خاین بنیادگرا نتوانسته اند در صفوف آنان رخنه کرده مبارزه شانرا با جهالت و افکار ضددموکراتیک آلوده سازند.

دکتر خندان چاغلایان، استاد پوهنتون در ترکیه عامل شرکت زنان در مبارزات سیاسی را برخورد غیر انسانی دولت با کردها می داند. او می گوید:

«رفتار دولت ترکیه با بحران کردها باعث شده زنان از نظر سیاسی فعال تر شوند. به گفته او، در برخورد آنکارا با کردها، بعضی روستاها با خاک یکسان شده اند و اعضای خانواده بسیاری از این زنان کشته یا ناپدید شده اند.»

بنابر گزارشها از سال ۱۹۸۴ بیش از ۳۰۰۰۰ کرد تنها در ترکیه توسط دولت بنیادگرا و حزب حاکم اخوانی آن «عدالت و توسعه» کشته شده اند.

زندانهای ترکیه و ایران پر از مبارزین کردی است که شکنجه و اعدام می شوند. در دو سال گذشته در ترکیه بیش از ۷۰۰۰ فعال سیاسی به اتهام همکاری با کردها دستگیر و زندانی شدند و در ایران نیز هر روز شاهد اعدام آزادیخواه سرفراز کرد هستیم. اما تمام این تروریزم دولتی علیه این ملت سلحشور باعث تشدید مبارزه و قیام آنان گشته که حتی دولتهای این کشورها را متوحش و درمانده ساخته است. در این اواخر حدود هزار زندانی سیاسی در بیش از ۶۰ زندان ترکیه بخاطر رسیدن به حقوق اولیه شان (تحصیل به لسان کردی و خودمختاری) دست به اعتصاب زدند که وضعیت شان تا سرحد مرگ رسید اما مطبوعات جهان کمتر به آن پرداخت. طبق گزارش بی.بی.سی، ترکیه در سال های ۱۹۹۶ و ۲۰۰۰ شاهد اعتصاب غذای متعدد زندانیان کرد بود که حدود ۱۰۰ زندانی جان شان را از دست دادند.

دولت ترکیه که با سالها سرکوب وحشیانه قادر به شکستن روحیه این ملت عدالتخواه نشده، اخیرا مجبور شد با عبدالله اوجلان رهبر و بنیانگذار زندانی پ.ک.ک. به مذاکرات بپردازد. اما خلق کرد به چیزی کمتر از حق مسلم شان برای کسب خودمختاری قانع نخواهند شد و این تنها راه حل ستم بر این ملت رنجدیده به شمار می رود.



تابوت های سکینه جانسن، فیدان دوغان و لیلا شیلمز که با پرچم «حزب کارگران کردستان» پیچانیده شده بودند، در امواج خشم صدها هزار سوگوار در دیاربکر تشییع گردیدند.

لیکونکی: احمد فولاد

«د چای غورځنگ»، د امریکا د جنگي ماشین خرڅونکي



د امریکا د چای غورځنگ (Tea Party Movement)، د ۲۰۰۹ کال په پیل کې هغه مهال د جمهوریت گوند پلویانو، محافظه کارو او لیبرالیستانو د نارضايته غړو لخوا رامنځته شو، کله چې ځواک د ډیموکرات گوند پلوه بارک اوباما ترلاسه کړو، په دې کې راټول شوي ډیری

سپین پوستکي لوی پانگوال او د جنگ د ماشین خرڅونکي داړه ماران دي. په حقیقت کې دا یو ټولنیز او ولسیز خوځښت نه دی، بلکې د شخصي گټو او ځواک د تامین لپاره یوه غولونکې دسیسه ده.

د چای غورځنگ یو ارتجاعي او فاشیستي غورځنگ دی، چې د اوسني اقتصادي کړکيچ په بهیر کې رامنځته شوی دی او کیدای شي، چې په ټولنه کې ارتجاعي ځواک ته وده ورکړي. د دې جنبش خطر په دې کې دی، چې د خلکو رښتینو اندیښنو څخه غلطه گټه پورته کوي او هغوی توکمیز، نژادي، او بهرنیو ضد احساساتو باندې سمبالوي. کله چې خلک بې روزگاره شي او خپل کورونه او ژوند دلاسه ورکړي، نو ډیر زر په دې خیر شعارونو غولېږي او باور ورباندې کوي.

د چای غورځنگ اصلي موخه بنسټيلاکي جنگونو پراخول، د اقتصاد د رياضي سياستونو پلي کول او د ناخيزه ټولنيزو چوپړتياوو او روغتيايي بيمه د ټولو لپاره له منځه وړل، په لويو پانگوالو باندې د مالياتو را کمول او په بې وزلو باندې ور زياتول دي.

همدا پانگوال «تي پارټي»، چې په سر کې يې اسرا پيلين او ډيويد اچ کوک دي، د امريکا بنسټيلاکگر دولت چلوي او هغه بنسټيلاک او جگړې ته هڅوي. په بې وزلو او منځحاله امريکايانو ورځ تربلې ماليات ور ډيروي او خپل کموي، د بې کارۍ کچه ورځ تر بلې پورته کيږي ټولنيزې چوپړتياوې له منځه ځي او يوازې په دې کونسېس کې دي چې څه ډول کولای شي چې خپله نظامي بوديجه لوړه کړي او پر وروسته پاتې هيوادونو خيټه واچوي.

د فاشيستي بنه بيلگه يې دا ده، چې د اقتصادي کړکيچ او د ټولنيزو بې عدالتيو څخه را پورته شوي پرگنې پرته له دې، چې په سياسي او اقتصادي نظام کې کوم بدلون راشي او حق حقدار ته ورسېږي په ډير ماهرانه ډول باندې د دې فاشيستانو لخوا د هيتلر په شان هغوی ارتجاعې او فاشيستي موخو لپاره استعمالوي. لکه څرنګه چې په آلمان کې د نازيانو او هيتلر د رامنځته کيدو وړاندې هغه هيواد په اقتصادي ناورين کې راگير او د سياسي بې ثباتۍ سره لاس او گريوان و، نو هيتلر ناسيوناليسيستي احساساتو ته لمن ووهله او يو «فاشيست» د ملګري او دوست په جامه کې ځواکمن او د غوليدلو خلکو پر مټ ميدان ته را ووت.

په دې کې هيڅ شک نشته، چې د چای غورځنگ هڅه د امريکا د ناراضي پرگنو راټولول دي، ولې د انديښنې وړ خبره خو دا ده، چې د چای گوند شعار چې وايي «خپل وطن بايد بيرته واخلو» يو ارتجاعې او هيتلري شعار دی، چې راتلونکی يې هم له فاشيزم پرته بل څه نه دی.

تاريخ موږ ته راپه يادوي، هيواد چې خپلواکي ونلري، په واقعيت کې هيڅ څه هم نه لري او مادي او معنوي شتمنۍ يې په خطر کې وي. آزادۍ، دموکراسۍ، عدالت، ځمکنۍ بشپړتيا او نورو انساني ارزښتونو ته د رسيدو لپاره لومړی ګام د خپلواکۍ ترلاسه کول دي.

د افغانستان د همبستګۍ گوند اعلاميه، د ۱۳۹۱ کال د زمري ۲۸ مه

نویسنده: احمد میلاد

تصویب کنندگان بودجه مسخره در پیشگاه ملت شرمسار خواهند ماند



تصویب بودجه یکی از پول آور ترین مراحل برای اعضای پارلمان جنگسالار افغانستان است. در این جریان است که مانند رای اعتماد به وزراء، زد و بند های پس پرده جریان داشته و اعضای فاسد برای منافع شخصی خود تلاش می کنند و در مجموع برای بلند بردن معاش و سایر امتیازات چانه زنی صورت می گیرد.

درحالیکه بودجه سال ۱۳۹۲ دو بار توسط مجلس رد شده بود اما به یکبارگی بدون تغییرات مهمی به تصویب رسید. اینکه در برابر این تصویب چه چیزی عاید این جمع معامله گر شده طی روز های آتی برملا خواهد شد. احتمالاً مثل سال گذشته باز ازدیاد معاش، یک عراده موتر لوکس و دیگر امکاناتی در خدمت تصویب کنندگان قرار

گرفته باشد ورنه هیچ انسان سالم با حداقل همدردی به ملت به اینچنین بودجه ای منافی خواستهای ملت نمی توانست رای مثبت دهد.

در این بودجه ۸۶ میلیون دالر برای مصارف دفتر رئیس جمهوری در نظر گرفته شده است و در ضمن ۵۸۲ میلیون دالر از بودجه حدود هفت میلیارد دالری به عنوان «کد احتیاط» اختصاص داده شده که صلاحیت مصرف آن به دست شخص حامد کرزی می باشد و برای همگان معلوم است که این پول عمدتاً حیف و میل شده برای بازی های سیاسی و شخصی از آن سوءاستفاده رذیلانه صورت می گیرد. اسدالله سعادتی یکی از اعضای پارلمان به بی. بی. سی. گفت:

«کد احتیاط از کدهایی است که اکثراً از آنها سوءاستفاده صورت می گیرد، در اختیار ریاست جمهوری است و در موارد سیاسی از آنها استفاده می شود.»

وقتی اعضای پارلمان فاسد خود می دانند که از این پول کلان سوءاستفاده صورت می گیرد، پس رای دادن به آن جز خیانت به مردم فقیر افغانستان معنی دیگری ندارد. در حالیکه فقر و بیکاری و دربدری کامل ملت مظلوم ما را فرا گرفته است، حیف و میل بودجه ملی در دست یک مشت چپاولگر را تنها آنانی می توانند رای مثبت دهند که جز منافع شخصی به هیچ چیزی نمی اندیشند.

اختصاص ۷۰ میلیون دالر به رفع بحران کابل بانک یکی دیگر از موارد این بودجه است که جز خیانت به حق ملت نام دیگری نمی توان بر آن نهاد. درحالیکه حدود یک میلیارد دالر در کابل بانک

اختصاص ۷۰ میلیون دالر به رفع بحران کابل بانک یکی دیگر از موارد این بودجه است که جز خیانت به حق ملت نام دیگری نمی توان بر آن نهاد.

توسط مافیای اقتصادی و منجمله خانواده کرزی و فهیم غارت شده، دولت ضدملی و مزدور کرزی به جای فشار بالای غارتگران و انداختن این خاینان در پس میله های زندان، این مبالغ را از جیب ملت می پردازد. پولی که باید برای بهبود زندگی مردم و حل مصایب مردم خرج می شد عملاً به جیب چپاولگران کابل بانک ریخته می شود. دولت در بودجه سال ۱۳۹۱ نیز ۵۱ میلیون دالر ملت را زده به جیب چند خاین کابل بانک واریز نموده بود.

عمر زاخیلوال در سخنانش در مجلس طوری استدلال نمود که چون قسمت عمده بودجه از کمکهای جهانی تمویل می شود، آنان اختیاری بر آن ندارند و مجبور اند طبق خواست کمک کنندگان عمل کنند. این آقا فاش نمی کند که کدام منبع استعماری و دشمن مردم بر او و این فشار را آورده که پولهایی که باید در بخش صحت و تعلیم و تربیه و سایر خدمات عامه مصرف شود، به جیب دزدان کابل بانک و دزدان ارگ ریخته شود. اگر او کوچکترین همدردی با مردم می داشت به جای سرخم کردن در برابر این فشار ها استعفایش را پیش می کرد و اعلام می کرد که در دولتی که جلوش به دست خارجی ها و بنگاه های امپریالیستی باشد کار نمی تواند. اما او با چشم پارگی این فشار ها را دلیل موجه دانسته به پارلمان پیش می کند و جنگسالاران پارلمان هم به او چک چک می کنند.

اگر دولت کرزی فاسد ترین و پوشالی ترین دولت جهان نمی بود و عواید داخلی افغانستان به جای چپاول به صورت درست به بودجه ملی انتقال می یافت، امروز کجکول گدایی دولت به جانب منابع استعماری دراز نمی شد که هرکدام در برابر کمکهایشان خواسته های خاینانه شانرا از طریق دولت دست نشانده بر مردم ما تحمیل می کنند و افغانستان را عملاً جاسوسخانه شان ساخته اند.

از آنجاییکه اکثر اعضای پارلمان نه بر اساس رای واقعی ملت بلکه بر اساس تقلب و زورگویی و معامله گری به پارلمان راه یافته اند، آنان کوچکترین احساس مسئولیت در برابر مردم نداشته به هر عمل منافی منافع ملت دست می زنند و مطمئن اند که در دور بعدی نیز باوجود تنفر ملت می توانند کرسی ها را به همین صورت به آسانی اشغال نمایند.

بخش دوم

تاریخچه سازمان استخباراتی امریکا، سی.آی.ای

منبع: الترناټیو کانسپیریسی | مترجم: فرزاد

«اگر میدانستم که اداره استخبارات مرکزی امریکا (سیا) به گشتاپوی^(۱) امریکا مبدل میشود، من در سال ۱۹۴۷ هرگز به پایه گذاری آن رای مثبت نمی دادم.»

(رئیس جمهور امریکا، هری اس ترومن، ۱۹۶۱)



در سال ۱۹۵۴ سی.آی.ای دومین کوتادیش را به خاطر براندازی یک دموکراسی خارجی راه اندازی نمود که اینبار هدف گواتمالا بود تا رهبر محبوب آنکشور جکوب آربنز گوزمن را که تازه یکونیم میلیون هکتار زمین را به نفع دهقانان ملی نموده بود براندازد. قبل از آن فقط دوعشاریه دو فیصد زمینداران گواتمالا بیش از هفتاد فیصد زمین های آنکشور را در اختیار داشتند. قسمت عمده این زمین ها به کمپنی «یونایتد فروت»^(۲) تعلق داشت که هیئت مدیره آن دوستان نزدیک برادران دالس^(۳) بودند و میخواستند که گواتمالا را منحیث جمهوری تولیدکننده کیله حفظ

نمایند. بنا یکبار دیگر سی.آی.ای دست به ارسال تبلیغاتچی ها، اجیران داخلی، گروه های تربیت شده شبه نظامی و بمبارد پایتخت پرداخته دیکتاتور دست نشاندۀ شان کاستیلو آرماس را رویکار آوردند، کسی که به «یونایتد فروت» و دو عشاریه دو فیصد زمیندار همه چیز را مهیا نمود. دیکتاتور های نظامی بعد از آن تا سی سال بر گواتمالا حکومت نمودند و بیش از صد هزار غیرنظامی را به قتل رسانیدند. سی.آی.ای این ماموریت را «عملیات موفقیت» نام گذاشته بود. جان ستاک ویل، یک مقام سابق سی.آی.ای. گفته است:

«سی.آی.ای. دموکراسی های فعال را در بیش از بیست کشور جهان سرنگون کرده است.»

سی.آی.ای. همیشه ستراتیژی یکسان را تعقیب می کند. ابتدا رهبران محبوب و منتخب خارجی را به مثابه یک تهدید جهانی معرفی می کند، رهبرانی که مردم شانرا از طریق ملی ساختن صنایع تحت کنترل خارجیان کمک می کنند، از کارگران حمایت می کنند، به تقسیم مجدد ثروت، زمین و دیگر چیزها به نفع اکثریت فقیر و طبقه متوسط و علیه اقلیت ماورای ثروتمند می پردازند.



نمایی از لائوس که بقایای بمباردمان هوایی امریکا در آن تا کنون به جا مانده است. بین سالهای ۱۹۶۴ الی ۱۹۷۳ امریکا طی ۵۸۰ هزار مورد بمباردمان، بیش از دویست میلیون تن مواد انفجاری بالای لائوس ریخت. در جریان جنگ ویتنام، امریکا ۲۷۰ میلیون عدد بمب خوشه‌ای در لائوس کاشت که با گذشت چهل سال هنوز هم این بمب های منفجر نشده از مردم قربانی می گیرند.

بعدا سی.آی.ای گروه های شبه نظامی مخالف را در آنکشور شناسایی و به آنان کمک کرده وعده می دهد که در بدل اعطای آزادی تجارت به امریکا، برایشان قدرت سیاسی را واگذار خواهد کرد.

به تعقیب آن از طریق اجیر ساختن، آموزش و کمک مالی به این نوع گروه ها، به کمک پروپاگند، انتخابات پرتقلب، تهدید، عملیات نفوذی در احزاب اپوزیسیون، ارباب، شکنجه، سبوتاژ اقتصادی، جوخه های کشتار و ترور و غیره اداره برسر اقتدار را سرنگون می سازد. سرانجام گروه های شبه نظامی تحت حمایت سی.آی.ای. با راه اندازی کودتاها و به قدرت میرسند و یک دیکتاتور حامی شرکتهای خارجی نصب شده رهبران سابق منحیت سیاسیون افراطی یا کمونیست تبلیغ شده به تمام

جهان نمایش داده می شود که گویا امپریالیزم امریکا یک پولیس ضروری جهانیست.

سی.آی.ای. تمامی این چیزها را به مثابه یک علم سرهم بندی نموده در نهاد های بدنام «مکتب امریکایی» تدریس می کند. آنان همچنان کتابهایی تحت عنوان «راهنما برای آزادیخواهان» و «راهنمای آموزشی برای بهره کشی از منابع انسانی» به چاپ رسانیده روش های شکنجه، اخاذی، استنطاق، تبلیغات و خرابکاری را به مقامات نظامی خارجی آموزش می دهد.

از سال ۱۹۵۴ سی.آی.ای. عملیاتی را برای سرنگونی دولت کمونیست ویتنام شمالی آغاز نمود درحالیکه از رژیم نگودین دیم در ویتنام جنوبی حمایت می کرد.

از ۱۹۵۷ الی ۱۹۷۳ سی.آی.ای. چیزی را که «جنگ مخفی» نام گرفته در لائوس راه انداخت که طی آن تقریباً هر سال یک کودتا را به هدف براندازی دموکراسی آنجا سازمان داد. بعد از چندین تلاش ناموفق، امریکا کارزار بمباردمان را آغاز نمود و بیش از تمامی دوران جنگ دوم جهانی بالای آن کشور بمب ریخت و ماین گذاری نمود. هزاران تن از مردم لائوس کشته شدند و یک سوم جمعیت آن آواره و مجبور به زندگی در مغاره ها گردیدند. تا هنوز هم همه روزه مردم لائوس توسط ماین های منفجر نشده کشته و یا معیوب می شوند.

در ۱۹۵۹ امریکا کمک نمود که پاپا دوک دلار، دیکتاتور هایتی به قدرت رسد که دسته های او باعث قتل بیش از صد هزار تن شدند.

در ۱۹۶۱ سی.آی.ای طی «عملیات مانگوس» (عملیات میمون پوزه دراز) تلاش ناکامی برای براندازی فیدل کاسترو نمود.

در سال ۱۹۶۱ سی.آی.ای. رافائل تروخیلو رهبر جمهوری دومینکن را ترور نمود، رهبر منتخب و دموکراتیک زائیر پاتریس لمومبا را به قتل رسانید و کودتایی را علیه رئیس جمهور اکوادور خوزه

ولاسکو راه اندازی نمود که به تعقیب آن جان اف کندی رئیس جمهور امریکا آلن دالس رئیس سی.آی.ای. را برکنار نمود.



در ۱۹۶۳ سی.آی.ای. باز در جمهوری دومینیکین و اکوادور برای راه اندازی کودتا های نظامی دست به کار شد و خوان بوش و رئیس جمهور آروسیمانا را نابود نمود.

در ۱۹۶۴ کودتای دیگری توسط پول و اسلحه سی.آی.ای. در برازیل راه اندازی شد که دیکتاتور جنرال کاستیلو برانکو را جاگزین رئیس جمهور منتخب جوا گولارت نمود. پولیس مخفی تربیت یافته سی.آی.ای. به غارت و راه اندازی جوخه های کشتار آغاز نمود.

در ۱۹۶۵ سی.آی.ای. کودتا هایی را در اندونیزیا و زائیر به راه انداخته دیکتاتور های نظامی را برسر کار آورد. جنرال سوهارتو در اندونیزیا بعد از آن بیش از یک میلیون هموطنش را قصابی نمود.

در ۱۹۶۷ یک کودتا به پشتیبانی سی.آی.ای. دولت یونان را برانداخت.

در ۱۹۶۸ آنان در دستگیری چه گوارا در بولیوی همکاری کردند.

در ۱۹۷۰ شهزاده محبوب کمبودیا سیهانوک را از قدرت به زیر کشیدند و به بدینصورت برای به قدرت رسیدن حزب خمرهای سرخ راه را باز کردند که باعث کشتار یک میلیون انسان گردید.

در ۱۹۷۱ به کودتایی در بولیوی یاری رسانیدند که باعث نصب دیکتاتور هوگو بنزیر گردید، کسی که بیش از دوهزار تن از مخالفان سیاسی اش را شکنجه داده به قتل رسانید.

در ۱۹۷۳ سی.آی.ای. سلوادور آلنده رئیس جمهور منتخب طی یک پروسه دموکراتیک را در چلی به قتل رسانید و به جایش جنرال اگوسته پینوشه را نصب کرد که به کشتار هزاران تن دست زد. و این جریان ادامه دارد.

«انجمن مخالفان مسئول» گزارشی انتشار داده است که در آن تخمین زده شده که تا سال ۱۹۸۷ حدود شش میلیون نفر در سراسر جهان در نتیجه عملیات های مخفی سی.آی.ای. کشته شده اند. از آن سال به بعد میلیونهای نامعلوم دیگر به این ارقام افزود گردیده اند. سازمان عفو بین الملل در گزارش سالانه در باره کمک نظامی امریکا و حقوق بشر در سال ۱۹۹۶ نوشت:

«در سراسر جهان، هر لحظه ممکن یک مرد، زن یا کودک بدست دولتها یا گروههای مسلح سیاسی بیجا، شکنجه، قتل و یا ناپدید گردد. معمولاً ایالات متحده مقصر دانسته می شود.»

یادداشت های مترجم:

۱) گِستاپو Gestapo نام اختصاری نیروی پلیس مخفی آلمان نازی بود که مرکز اطلاعات نظامی هیتلر بشمار میرفت و در کنار اس اس به سرکوب وحشیانه مخالفین می پرداخت.



۲) «یونایتد فروت» (United Fruit Company) که فعلاً به Chiquita تغییر نام داده است یک کمپنی غول پیکر امریکاییست که انحصار بخش عمده تولید و تجارت کیله و چکوتره کشورهای امریکای لاتین را در چنگش درآورده است و نمونه تپیک استعمار جدید را به نمایش گذاشته عامل فقر و تبااهی دهقانان این کشورهاست. این کمپنی عملی کننده سیاست استعماری امریکا بوده تلاش می کند اقتصاد این کشورها را یک پایه نگهداشته فقط به تولید کیله محدود نماید به همین علت چند کشور امریکای لاتین به «جمهوری کلیه» نیز شهرت یافته اند.

یونایتد فروت نه تنها میلیونها هکتار زمین زراعتی کشورهایی چون هندوراس، گواتمالا، السالوادور، کوستاریکا، اکوادور، کلمبیا و غیره را در چنگ دارد بلکه انحصار بخش عمده خطوط آهن، بنادرو راههای مواصلاتی را نیز در اختیار دارد.

این کمپنی با در دست داشتن شاهرگ های اقتصادی امریکای لاتین عملاً در رویدادهای سیاسی نفوذ نموده از نوعی حق وتو در سیاست های دولتهای محلی برخوردار است و با همدستی با سی.آی.ای. به راه اندازی کودتاها و قدرتمند ساختن دیکتاتورها همکاری می کند.

«یونایتد فروت» به خاطر همدستی با رژیم مستبد باتیستا، با به قدرت رسیدن فیدل کاسترو از کیوبا رانده شد اما چنگالهایش را در سایر کشورهای امریکای لاتین همچنان تا عمق فرو برده به مکیدن شیر جگر زحمتکشان مصروف است.

۳) برادران دالس عبارتند از آلن دالس، رئیس سی.آی.ای. در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۶۱، و برادرش جان فاستر دالس، وزیر خارجه امریکا در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۵۹. آنان نواسه های جوزف هتلی دالس از ملاکین و برده داران بزرگ آنکشور بودند که فاشیزم امریکایی را بنیان گذاشتند و سالها در سیاست های خشنوتبار آنکشور نقش مرکزی داشتند.

برادران دالس که ثروت هنگفتی در دست داشتند با نازی های آلمان نیز ارتباط داشته در تحکیم قدرت هیتلر تلاش بخرج دادند. تئوری آنان این بود که امریکا باید هر حرکت ضد امریکایی را در خارج با اسلحه اتمی و در داخل با سرکوب شدید پاسخ دهد. اینان دردوره مکدر «مک کارتیزم» در دهه ۵۰ در امریکا که تحت عنوان مبارزه علیه کمونیزم جو سرکوب و وحشت شدید بخصوص علیه روشنفکران حکمفرما بود و دگراندیشان با شکنجه و آزار و زندان و حتی اعدام مواجه بودند، نقش مهمی بازی نمودند.

تاریخ به ما می آموزد کشوری که استقلال نداشت، در واقع هیچ چیزی ندارد و همه داشته های مادی و معنوی آن در خطر می باشند. کسب استقلال گام اول در راه رسیدن به آزادی، دموکراسی، عدالت، تمامیت ارضی و دیگر ارزشهای انسانی می باشد.

په افشارو کې د ډله ییزې وژنې عاملان خوک وو؟



خانم گل چی خپل دوه وروڼه یی په افشارو کی له لاسه ورکړی.

د بشري حقونو څارونکې ډلې په خپل یو کره او باورې راپور کې د شورای نظار او لنډ محاله دولت د چارواکو له خولې لیکې، چې د افشارو په سیمه کې د وحدت گوند سره په جگړې کې د بیوزلو هزارگانو پر وړاندې د جگړې پلان د جمعیت او شورای نظار، اتحاد او د ربانې د دولت جگپوړو چارواکو لخوا ترتیب او تصویب شوې و.

«د افغانستان لپاره د عدالت پروژ» یو خپلواک او غیر دولتي بنسټ دی، چې په افغانستان کې د

افشارو او ورته نورو نظامي عملیاتو په اړه د ۱۹۷۹ کال څخه تر د ۲۰۰۱ کال پورې پلټنې کړي او په خپل هغه گزارش کې چې د ۲۰۰۵ کال د جنورۍ په میاشت کې خپور کړ، د دغو عملیاتو په اړه داسې سپړنه کوي.

دغه ډله ییزه وژنه چې د ۱۹۹۳ کال د فبروري په لسمه نیټه پیل شوه، ټول هغه ځواکونه چې په دی جگړه کې یې گډون درلود، مخکې له یرغل څخه د کابل دننه او شاوخوا سیمو

کې ځای پر ځای شوي وو.

افغانستان د اسلامي دولت اصلي موخه د ځانګړو عملياتو په وسيله د وحدت ګوند خپل او د بمباريو لپاره د نوي توپونو ځای پر ځای کول وو.

دا ځکه چې هغه مهال د ځانګړو عملياتو مسووليت د استخباراتو رييس جنرال محمد قسيم فهميم پر غاړه درلود، پرسونل يې په دې وتوانيدل، چې د افشارو شاوخوا شيعه قومندانانو سره اړيکې ټينګې کړي او د اسلامي دولت د يرغل لپاره د هغوی د مرستې هوکړه خپله کړي.



د عيني شاهدانو په وينا، د جمعيت لوړ پوړو قومندانانو د اتحاد ګوند جګپوړو قومندانانو (شيرعلم او زلمی طوفان) او ستر شيعه متحد سيد حسين انوري سره او د افغانستان د اسلامي دولت نظامي سلاکارانو سربيره، د مسعود په مشرۍ له عملياتو دوه ورځې وړاندې د بادام باغ په نظامي قرارگاه کې غونډه درلوده. له يرغل څخه يوه ورځ مخکې بله جلسه د انټرکانټيننټال هوټل ترڅنګ د کارته پروان په سيمه کې د استخباراتو په يو خوندي کور کې ترسره شوه. مسعود له همدې کور څخه د عملياتو د خونې په توګه ډير کار واخيست. دې ته ورته يوه

غونډه له جګړې څخه يوازې يوه ورځ مخکې په پغمان کې د اتحاد ګوند د قومندانانو سره د سياف په مشرۍ را وبلل شوه. د دې ټولو غونډو اصلي موخې د قومندانانو روزنه او په ځمکنۍ حمله کې د هغوی د نقش څرنگوالی و.

د اسلامي دولت ځواکونو د ۱۹۹۳ کال د فبرورۍ په ۱۱-۱۰ د کابل په لويديځه څنډه خپل سر تا سري بمبار د ټولنيزو علومو انستيتوت په څلور خواو، افشارو او د بنار په نورو شيعه ميشتو سيمو پيل کړ. د نظاميانو پرمختګ د ۱۱ فبرورۍ د سهار په ۵ بجو پيل شو او دا هغه وخت و، چې جنگ نور په ټوله مانا شروع شوی و. د نظامي قطعې لومړنی پرمختګ د بادام باغ له لورې د افشارو شاته د رادار غونډۍ ته و. د افغانستان د اسلامي دولت ځواکونه پرته له ځنډ او مقاومت په دې بريالي شول، چې د يادې غونډۍ لوړې څوکي ونيسي او د وحدت ګوند مهم دفاعي سنگرونه ورمات کړي.

د اتحاد او جمعيت لخوا استول شويو لويو ډلو له لويديځ لور څخه د افشارو پر

لور پرمختگ وکړو. د کابل پلي تخنيک تر ټولو نږدې او د اصلي عملياتو جبهې ته د رسيدو پرمېنې خط و. د جمعيت ځواکونه د افشارو د سپک په اړدو کې د کارته پروان او انټرکانټيننټال له لارې څخه د ټولنيزو علومو انسټيټيوټ پر لور افشارو ته ورننوتل. د اسلامي دولت ځواکونو د کابل لويديځ لور ته په ځانگړي ډول د جبهې لومړنيو محاصره شويو کړنو پر لور پرمختگ ونه کړو. ليکن درندو بمبارونو ته يې زور ورکړو او بې شميره ځواکونه يې له گواښ څخه د مخنيوي لپاره ځای پر ځای کړل.

د جمعيت او شورای نظار ځواکونو پر افشارو خپل تمرکز ډير کړو او د راکټي او توغنديزو بريدونو له امله ملکي وگړي اړ شول، چې افشار پريږدي. په بمبار او د توپونو په ډزو کې د وژل شويو کسانو کره شمير څرگند نه دی، ليکن د افغانستان لپاره د عدالت پروژې د ژغورل شويو کسانو سره مرکې کړي، هغو څرگنده کړې ده، چې جسدونه د سپکونو او کوڅو پرمخ پراته وو. هغوی ويلې چې د توپونو، هاوانونو او راکټونو شدت دومره ډير و، چې هيچا نه شو کولی چې د يرغل پر ورځ له خپلو کورنو د باندې ووځي.

د افغانستان لپاره عدالت په ياد راپور کې د انسان وژونکو جهادي گوندونو له زرگونو جنايتونو، لوټماريو او جنسي تيريو څخه په مستند ډول پرده پورته شوې، چې دلته د ټولو يادونه ناشونې کار دی او يوازې د بيلگې په توگه د يو دوه عيني شاهدانو څرگندونې راځلو. (ک) د سلام تپې اوسيدونکي وايي: زه د خپل تره په کور کې وم، چې جگړه پيل شوه، ما په خپلو سترگو ليدل چې گل حيدر پنجشيري له سلام تپې څخه د پوهنتون سيمه چې د اکبر قاسمي په واک کې وه، په هاوان وپيستله. تقريبا له غرمې وروسته و چې زموږ يو گاونډي د پلار د پښې د ټپکيدو له امله زما د تره کور ته راغی، زما تره چې يو نظامي افسر و، نو تل به ورسره په کور کې د روغتيايي مرستو لومړي توکو شتون درلود. کله چې تره مې د ټپ په درملنه لاس پورې کړ، نو زه يې د اوبو راوړلو لپاره چې ټپ ورته پرې مينځي وليردولم او د کورنۍ پاتې ټول غړي د کور په صالون کې د گاونډي د ټپونو د پانسما ليدو ته را ټول شوي وو.

کله چې (ک) د اوبو راوړلو لپاره بهر لاړو د تره کور يې د وحدت گوند لخوا په توغندي وويشتل شو.

«حويلۍ په خاورو او دوږو کې ډوبه شوه. ډيرې خښتې او خاورې را باندې پريوتې ليکن د الله په فضل چې ټپي نه شوم او يوازې لږ گنگس او ټکنی شوم، ليکن کله چې هوا پاکه او سترگې مې روښانه شوې ومې ليدل، چې د کور پوړونه ويجاړ شوي دي. نرۍ ژړا مې پر غور شوه هڅه مې وکړه چې خښتې او خاوره ترې لرې کړم، ليکن بريالی نه شوم.»

(ک)، لاړو او خپل تره ځوی یې راوست چې جسدونه را وباسي او حویلی کې یې خښ کړي. دا ځکه چې جنگ ډیر تود او د جنازو بل ځای ته لیږدول ناشونی کار و. په دغه پېښه کې د ګاونډي په ګډون د یوې کورنۍ ۹ کسان ووژل شول، چې نومونه یې په لاندې ډول دي:

- ۱- تره محمد عظیم
- ۲- د محمد عظیم میرمن
- ۳- زلمې ۱۶ کلن
- ۴- زړګې ۱۴ کلن
- ۵- ډلګې ۱۲ کلن
- ۶- زمري ۱۰ کلن
- ۷- شکیلا ۸ کلنه
- ۸- فربیا ۶ کلنه
- ۹- ګاونډي نظر محمد

یو بل تن چې د سیاف راکټیز بریدونو زیانمن کړی و (ی) په نوم چې په ۱۳۷۱ کال کې د کابل په لویديځ کې اوسیدو، وایي بنکيل لوري په خپلو کې د ځواک پر سر جنگیدل. یوه ورځ یو راکټ د دیوان بیګې یا کمپنۍ له لوري چې د اتحاد ګوند ځواکونه په کې ځای پر ځای وو، زموږ په کور ولګید او زما ۲۸ کلن ځوی محمد حسین او ۲۴ کلنه لور زهرا په کې ووژل شوه.

د افشارو د عملیاتو په لړ کې د سیاف د اتحاد اسلامي ځواکونو له سیمې څخه د ولسي وګړو د ایستلو په موخه د ولسي وګړو پر وړاندې د جنسي تیري او نورو ناوړو بریدونو څخه کار واخیست. د افغانستان لپاره د عدالت پروژې د عملیاتو په جریان کې د اتحاد ځواکونو لخوا د جنسي تیري قربانیانو او شاهدانو سره مرکې کړي دي. د (م) په نوم شاهدده وایي کله چې د اتحاد ځواکونو زما په ځوی ډزې وکړې، نو ما هڅه وکړه، چې هغه وژغورم نو زه په لاس او پښه ټپي او پریوتلم. آغلې زیاته کړه:

«په داسې حال کې چې له مانه وینه بهیدله، هغوي پر ما جنسي تیری وکړو»

درې تنو زما لاس او پښې ونیولې او څلورم تن پر ما تیری وکړ. څو نورې ښځې چې زموږ کور ته یې پناه راوړې وه: یوه زما ګاونډۍ (ز) او د هغې دوه لورګانې او یوه بله (ر) په نوم میرمن وه. د (ز) دواړه لورګانې چې ۱۴ او ۱۶ کلنې وې او (ر) په نوم میرمن، دریواړه د اتحاد د عسکرو لخوا په نوبت سره د جنسي تجاوز لاندې راغلې. د (ز) یوه لور چې د مقاومت هڅه

يې وکړه په برچه ووهل شوه.

يوه بله بنځينه شاهده وايي، چې د عملياتو په دويمه ورځ په افشارو کې د سيلو خواته وسله والو سړو يې پر کور يرغل وکړو:

«موږ يې ووهلو او پر ما او زما خور يې جنسي تيري وکړ او په پای کې د کور ټوله شتمني يې راته لوټ کړه.»

بله بنځينه شاهده د ش به نوم وايي، د افشارو له نيولو وروسته د اتحاد اسلامي ځواکونه د سهار په ۷ بجو په زوره کور ته يې ننوتل او د ميرمن ش په گډون د نوموړې پر څلورو لورگانو او ۱۴ کلنې خور او د هغې سيمې پر دوو نور بنځو ډله ييز جنسي تيري وکړ. په سلگونه داسې نورې پيښې تاريخ په خپلو پاڼو کې ثبت کړي، چې په ويلو يې عاجز يو. په دغه ناورين او ټول وژنه کې د جنايتکاره جهادي گوندونو (د وحدت او اتحاد گوندونو د مشرانو) لخوا غوره شوي کميسيون چې د کورنيو څخه يې شکايتونه راټول کړي، په خپل راپور کې وايي، د جنگ په دروان کې ۸۰۰ تنه اسير شوي، چې ډيره برخه يې هغه کسان جوړوي چې عمرونه يې د ۱۰ او ۳۵ کلنو ترمنځ دي او د هغوی له ډلې له ۷۰۰ تر ۷۵۰ کسانو پورې وژل شوي او يا هم مړه شوي دي. دا کميسيون وايي چې له ۷۰ څخه تر ۸۰ پورې د ولسي وگړو وژنه يې ثبت کړې، چې د افشارو په کوڅو کې وژل شوي وو، دا هغه ارقام دي چې د بشري حقونو د څارونکو راپور سره سمون خوري.

د دې کميسيون مشران وايي، د بنځو تېستول او له منځه وړلو په اړه ډير مالومات په لاس کې لري، ليکن په دې اړه د خبر اترو لپاره يوازې څو کورنۍ حاضرې شوي. ياد کميسيون ډيروي، چې د افشارو په جنگ کې او له جنگ څخه وروسته شاوخوا ۵۰۰۰ کورونه لوټ شوي دي چې دا هم د بشري حقونو د څارونکو د گزارش سره ډډه لگوي. جنگيالي او نظامي- سياسي گوندونه چې په يادو جنايتونو، خيانتونو، لوټماريو او جنسي تيريو کې لاس لري، جمعيت، وحدت، اتحاد او حرکت گوندونه دي.

جمعيت اسلامي:

- رباني د جمعيت گوند مشر او د وخت د اسلامي دولت رييس
- مسعود د اسلامي دولت د دفاع وزير او دافشارو د ټول وژنې طراح
- محمد قسيم فهميم، د استخباراتو رييس او د ځانگړو عملياتو مسوول
- بسم الله خان، د جمعيت د عملياتو قوماندان
- حاجي الماس، د جمعيت قوماندان
- انور ډنگر، د فرقي قوماندان او د افشار په عملياتو کې په تجاوز تورن

- ملا عزت، د فرقې قوماندان او د افشار په عملیاتو کې په تیږو تورن
- محمد اسحاق پنجشیري، د لوی قوماندان چې په برید کې شریک و
- حاجی بهلول پنجشیري، د لوا قوماندان او په افشارو باندې برید کوونکې
- بابہ جلندر پنجشیري، د لوا قوماندان چې په عملیاتو کې ګډون درلود
- خانجر آخوند پنجشیري، د کنډک قوماندان او په برید کې شریک
- باز محمد احمدي بدخشاني، د فرقې قوماندان او د قرغی له لوری برید کوونکې

اتحاد اسلامي گوند:

- عبدالرب رسول سیاف، د اتحاد اسلامي گوند مشر، او د پورته ذکر شوي جنایاتو مستقیم او یا غیر مستقیم مشر چې په دی اساس د جنگي جنایتکار په حیث په یاد گزارش پیژندل شوی.
- حاجی شیرعلم، سیاف پوری تږلی فرقې قوماندان او د عملیاتو اولی او دوهمی ورځې د جنایاتو مسوول او د عملیاتو اصلي پلانونکې
- زلمی طوفان، د ۵۹۷ لوی قوماندان او د افشارو د عملیاتو اولی او دوهمی ورځې جنایاتو مسوول او د عملیاتو طراح
- ډاکتر عبدالله، د کنډک قوماندان او په افشارو باندې د عملیاتو قوماندان
- جګړن نعیم، د کنډک قوماندان او د افشارو د عملیاتو قوماندان
- ملا تاج محمد، د عملیاتو د پلانګزار
- عبدالله شاه، په افشارو کې د نظامیانو مشر او انسان تښتونې او نیونې مسوول
- خنجر، چې د عملیاتو په دوهمه ورځ یې خپل ځواکونه په افشارو کې ځای پر ځای کړل
- عبدالمنان دیوانه، د کنډک قوماندان او افشارو د ټول وژنې شریک



- امان الله کوچي، د کنډک قوماندان او د دويمې ورځې د عملياتو قوماندان
- شيرين، د کنډک قوماندان او د افشار د عملياتو د دويمې ورځې گډونوال
- مشتاق لالي، د غنډ قوماندان او د عملياتو د دويمې ورځې گډونوال
- ملا کج کول، چې د افشارو په عملياتو کې خپل نظاميان په دويمه ورځ ځای پر ځای کړل

وحدت گوند:

د وحدت گوند څواکونه چې مشري يې عبد العلي مزاری کوله په يادو کالونو کې د ولسي وگړو په نيونو، تېستونو، رېپرونو او په جنسي تېريو تورن دي. د وحدت گوند هغه وخت په جنايت بوخته قوماندانانو نوم لږ په لاندې ډول دی.

- عبد العلي مزاری د وحدت گوند مشر
- عبدالکريم خليلي د وحدت گوند مرستيال
- محقق د وحدت گوند قوماندان
- شفيع ديوانه د کابل په لويديځ کې د وحدت جنايتکاره قوماندان
- ناصر ديوانه د کابل په لويديځ کې د وحدت جنايتکاره قوماندان
- عبد الواحد ترکمني
- محسن سلطاني
- طاهر طوفان
- صداقت جوهری
- قوماندان بهرامي

حرکت اسلامی گوند:

په ياد ناورين کې د حرکت اسلامی گوند رغنده رول لوبولی او د جمعيت او اتحاد گوندونو جنايتاتو ته يې لار هواره کړه. د بريد د پيل څخه تر پايه پورې په يادو عملياتو کې برخه درلوده.

- محمد آصف محسني گوند مشر
- سيد حسين انوري د گوند سرتاسري قوماندان او د افشارو د ډله ييزی وژنې پلان جوړونکي
- محمد علی جاويد د حرکت گوند قوماندان او د افشارو د عملياتو قوماندان

نویسنده: کاوه عزم

بحران اقتصادی و موج نوین جنبش‌های اعتراضی



“کاپیتالیسم کارایی ندارد جهان دیگری ممکن است”

بحران اقتصادی، بیماری بی‌درمان سیستم سرمایه‌داری بوده که عواقب مرگباری را برای کارگران و توده‌های زحمتکش به بار می‌آورد. منشاء این بحران‌ها تضادهای درونی تولید سرمایه‌داری است که با مناسبات حاکم سازگار نمی‌باشد. در گذشته‌های دور در عصر فیودالی، بحران‌ها در اثر کمبود تولید و عقب‌ماندگی نیروهای مولده بوجود می‌آمد ولی در عصر سرمایه‌داری با رشد عظیم وسایل تولید و توانایی‌های خلاق انسان، سرمایه‌داران به خاطر بدست آوردن سود بیشتر دست به تولید لگام گسیخته می‌زنند که موجب اضافه تولید شده و به تعطیل فابریک‌ها و بیکاری میلیون‌ها کارگر می‌انجامد.

در کشورهایی که دچار بحران می‌شوند، گداه‌ها پر از کالاهایی می‌شوند که مردم توان خرید آنها ندارند، میلیون‌ها تن مواد غذایی به بحر انداخته می‌شود تا ارزش کالاها پایان نیابد ولی مردم از گرسنگی و سرما می‌میرند. سود از طریق استثمار کارگران تنها راه گردش ماشین نظام سرمایه‌داری است و وقتی سرمایه‌دار نتواند به این سود دست یابد فابریک‌ها را تعطیل نموده سراسر جامعه را بحران و بیکاری فرا می‌گیرد. بحران اقتصادی جاری از سرمایه‌گذاری وسیع در بخش مسکن در امریکا آغاز گشت و در حالی که صدها هزار منزل مسکونی خالی از سکنه‌اند، میلیون‌ها امریکایی در جاده‌ها می‌خوابند و سرپناهی ندارند.

از آنجایی که هرج و مرج در عرصه تولید سرمایه‌داری حکمفرماست و صاحب سرمایه فقط به سودآوری فکر می‌کند و نه نیاز جامعه، و ثانیاً نتیجه زحمت کارگران به جیب یک اقلیت کوچک می‌ریزد، این وضعیت خواهی نخواهی در مرحله معین به بحران می‌انجامد. با جهانی شدن سرمایه،

اقتصاد کشورها به همدیگر وابستگی عمیق داشته، بحران اقتصادی امریکا به زودی سراسر جهان سرمایه را در کامش فرو برد.

سیستم سرمایه داری که خود آفریننده بحران است می کوشد بار آنرا بر دوش کارگران و زحمتکشان بیناندازد و حتی با راه انداختن جنگ های پیاپی و چپاول کشورهای فقیر بر بحران فایز آید. بدینصورت، سیستم حاکمه تحت نام سیاست ریاضتی عملا فلاکت، بی عدالتی، گرسنگی و بیخانمانی را بر مردم عام این کشورها تحمیل می کند و روزتاروز بر محدود کردن حقوق و آزادی های آنان اقدام می کند. در کشورهای اروپایی و امریکا بیکاری وسیع و فقر گسترده حاکم شده است. افزایش مالیات، بالا رفتن سن تقاعد و کاهش مبلغ تقاعد، کاهش بیمه های اجتماعی از جمله اقداماتیست که زندگی اقشار پایینی جامعه را فلاکتنازکتر ساخته است این درحالیست که دولتها مبالغ کلان از بودجه ملی را به جیب شرکت های غول پیکر می ریزند تا جلو ورشکستگی شانرا بگیرند. بطور مثال دولت اوپاما ۷۸۷ میلیارد دلار را به بازار مسکن تزریق نمود که می توان آنرا واریز کردن پول از جیب ملت به جیب چند سرمایه دار نامید. بنابر گزارش موسسه «آکسفام» طی بحران جاری یک اقلیت کوچک صاحبان سرمایه های عظیم به سود های هنگفتی دست یافته اند. تنها در امریکا بیش از ۵۰ میلیون نفر در فقر کامل بسر می برند.

لازلو اندرو کمیشنر اتحادیه اروپا در امور اجتماعی و کار در کنفرانس خبری در بروکسل گفت حدود بیست و پنج میلیون و چهار صد هزار کودک در بیست و هفت کشور عضو اتحادیه اروپا در خطر فقر قرار دارند. وی تأکید کرد که بحران اقتصادی و اجتماعی جاری به طبقات ستمکش و فقیر جامعه اروپا خسارات سنگینی وارد کرده و در نتیجه اوضاع بدتر شده است. لازلو اندرو نسبت به یک شکاف عمیق میان طبقات اجتماعی اروپا هشدار داد. وی افزود: پیش بینی از آینده بسیار تیره است و رشد اقتصادی رو به نزول.

بر اساس گزارش «یورو استت» در ماه نوامبر ۲۰۱۲، در ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا ۲۶ میلیون و ۶۱ هزار مرد و زن بیکار هستند که از جمله ۱۸ میلیون و ۸۲۰ هزار آن در حوزه یورو زندگی میکنند. در میان این کشورها اسپانیا و یونان در وضعیت بدتری قرار دارند، نرخ بیکاری در هر دو کشور به ترتیب ۲۶.۶ فیصد و ۲۶ فیصد می باشد. در پرتغال و فرانسه نیز طی این مدت تعداد بیکاران افزایش یافته که حدود ۱۰.۷ درصد جمعیت فرانسه و ۱۶.۳ درصد جمعیت پرتغال بیکار اند. وزارت کار و امور اجتماعی چک نیز در ماه دسامبر ۲۰۱۲ اعلام کرد که نرخ بیکاری در این کشور به ۹.۴ فیصد رسیده است.



آمار جدید حاکی از آن است که حدود ۴۰ میلیون نفر در اروپا از نبود غذا رنج میبرند و بیش از ۴ میلیون نفر بدون سرپناه روی جاده‌ها و پارکها می‌خوانند.

فقر در میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا در حال افزایش است. این خطر مخصوصاً جوانان، فامیل‌های بدون سرپرست و زنان را تهدید می‌کند. طبق آمار رسمی منتشر شده توسط اتحادیه اروپا، میزان بیکاری در میان جوانان در منطقه اقتصادی یورو، ۲۴.۴ فیصد است که از این جمله ۹.۸ فیصد آن زنان هستند.

ویلیام هیگ، وزیر خارجه بریتانیا می‌گوید که یورو ساختمانی در حال سوختن است بدون هیچ راه خروجی.

درحالی که این کشورها هزینه‌های درمانی و تعلیم و تربیه و سایر خدمات اجتماعی را برای مردم کاهش می‌دهند، اما همه ساله مصارف نظامی شان را افزایش داده و به جنگ و اشغالگری می‌پردازند. بودجه رسمی نظامی امریکا ۶۸۹.۶ میلیارد دالر، فرانسه ۵۸.۲ میلیارد دالر، آلمان ۴۳.۵ میلیارد دالر و ایتالیا ۳۲ میلیارد دالر بوده است که با این مصارف هنگفت می‌شد فقر را در سرتاسر جهان ریشه کن کرد اما بخش عمده این پول برای کشتار و برپادی کشورهای جهان سوم به کار رفته است.

ولی مردم به ستوه آمده از این وضعیت آرام ننشسته دست به اعتراض و مبارزه می‌زنند. طی سالهای گذشته شاهد ظهور جنبش‌های وسیع جهانی علیه نظام سرمایه‌داری کشورهای بحران زده بوده‌ایم که شعار نابودی سیستم را سر می‌دهند. این جنبش‌ها در ضمن علیه جنگهای غارتگرانه در عراق، افغانستان، سوریه، لیبی و ... نیز شعار می‌دهند و خواهان ختم آن اند.

فشار این ریاضت‌ها و استثمار در کشورهای یونان، ایتالیا، اسپانیا، انگلستان و... به اندازه‌ای شدید بود که حتی اتحایه‌ها و فدراسیونهای محافظه کار و طرفدار دولت نیز مجبور به اعتراض گردیدند.



برخورد فاشیستی پلیس انگلستان با
تظاهر کنندگان

اولین اعتراضات منسجم و جدی در سپتامبر ۲۰۱۲ در نیویارک موسوم به جنبش اشغال وال استریت به میان آمد. با آغاز این مبارزات ضد سرمایه‌داری، در مدت دو هفته بیش از ۵۰ شهر آمریکا به جنبش اشغال مراکز مالی پیوستند. مردم امریکا علیه سیاستهای اشغالگرانه‌ی کشور شان که سبب فقر و فلاکت، سرکوب و اختناق، استثمار و نابرابری می‌شود باهم و یکصدا به پاخاستند. شعار ما ۹۹ درصد می‌خواهیم قدرت را از یک درصدی که بر جهان حکم می‌رانند، باز پس بگیریم، به شعار و سمبل این جنبش بدل شد.

به تعقیب آن در ۱۵ اکتبر در بیش از ۸۰ کشور و تقریباً هزار شهر مختلف دنیا میلیونها نفر علیه سرمایه‌داری به اعتراض برخاستند. در شهرهای روم و مادرید ۲۰۰ هزار نفر تجمع کردند و این خیزش بنام جنبش «مردم خشمگین» مسمی شد. در همه‌ی این اعتراضات کارگران، پیشه‌وران، داکتران، رانندگان، ملوانان و... در صف مقدم قرار داشتند.

به تاریخ ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۲ در اسپانیا یک مرد به جان آمده از شرایط وخیم و نابسامان اقتصادی و سیاست‌های پلیس دولت، خود را به آتش کشید. تظاهرکنندگان پلاکارتهایی با شعارهای چون «تروریسم اجتماعی را متوقف کنید»، «بزودی دولت از مردگان نیز سرقت خواهد کرد»، «آی‌ام‌اف یعنی گرسنگی و بدبختی»، «زندگی مان را پس دهید» با خود حمل می‌کردند.

در آلمان نیز اتحادی به نام «توزیع عادلانه مالیات بر ثروت‌های بزرگ» که از چند اتحادیه کارگری و انجمن اجتماعی تشکیل شده است با بیش از ۴۰ هزار نفر، در اعتراض به وضعیت بد اقتصادی در

شهرهای هامبورگ، بوخوم، برلین، فرانکفورت و کلن دست به تظاهرات زدند. یکی از مسئولان اتحادیه (Ver.di) در فرانکفورت چنین گفت:

«آنانی که بحران را بوجود آورده‌اند باید بار آن را بدوش کشند نه مردم بیچاره و فقیر.»

به تاریخ ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۲ نزدیک به ۱۰۰ هزار کارگر در لیزین در اعتراض به افزایش مالیات و دزدی مزد کارگران و مبلغ تقاعد به جاده‌ها برآمدند که در تاریخ پرتگال بزرگترین تظاهرات به حساب می‌آمد. اعتراض کنندگان با شعار «مرگ بر صندوق بین‌المللی پول و مرگ بر بانک مرکزی» تظاهرات را همراهی می‌کردند. ارمینو کارلوس رییس اتحادیه کارگران (CGTP) با تکیه بر چنین نیروی بزرگی گفت:

«ما دیگر حتی یک یورو کاهش دستمزدها را نخواهیم پذیرفت. این سرمایه است که باید پول بحران را بدهد و نه ما.»

کپیتالیزم در اوج بحران معمولاً به فاشیزم رو آورده به سرکوب وحشیانه خیزشها و اعتراضات دست می‌زند. مردم به ستوه آمده نه تنها از وضعیت بد اقتصادی رنج می‌برند بلکه توسط ماشین سرکوب این رژیم‌ها همواره لت و کوب و شکنجه می‌شوند. هر تظاهرات توسط گلوله‌های پلاستیکی، گاز اشک‌آور و چوب و سوت و ضرب و شتم سرکوب شده و ده‌ها و صدها تن معترض به زندان انداخته می‌شوند. به دنبال جنبش «اشغال والس‌تريت» در نیویارک، پلیس فدرال امریکا (اف.بی.آی.) فعالین آنرا تحت نظر گرفته و در اسناد داخلی اش، که اخیراً به مطبوعات درز نمود، از این جنبش به عنوان «تروریسم داخلی» یاد نموده است.

مبارزه با نظام سرمایه‌داری در هر گوشه و کنار این کشورها جریان دارد و مردم به این آگاهی رسیده‌اند که ثمره زحمات آنان توسط یک مشت مفت‌خوار که در تولید هیچ سهمی ندارند غصب می‌شود. آنان به این نتیجه رسیده‌اند که مبارزات فردی به جایی نمی‌رسد و بخاطر گرفتن حق خود باید منسجم به مبارزه پرداخت و تا زمانی که سیستم توزیع ناعادلانه بر جهان حاکم باشد مردم فقیر و گرسنه نمی‌توانند روی خوشبختی را ببینند.



آمار جدید حاکی از آن است که حدود ۴۰ میلیون نفر در اروپا از نبود غذا رنج می‌برند و بیش از ۴ میلیون نفر بدون سرپناه روی جاده‌ها و پارکها می‌خوابند.

گزارشها

اعتراضات وسیع مردم هرات بر قتل فجیع کودک ۹ ساله



سه روز پی در پی هرات شاهد تحصن، مظاهره و اعتصاب کاری وسیع بود. این تحصن در اعتراض به قتل وحشیانه طفلک معصوم ۹ ساله‌ای بنام علی سینا نوروزی راه اندازی گردید. علی سینا فرزند نذیر احمد نوروزی از تاجران هرات بود که حدود یکماه قبل اختطاف گردید و به تاریخ ۱۲ دلو ۱۳۹۱ جسدش در بدل نود هزار دالر امریکایی به فامیلش تحویل داده شد.

هر چند نیرو های امنیتی هرات از بازداشت هشت تن به اتهام این قتل خیر داده اند اما از آنجاییکه حکومت

تا گلو غرق در فساد است، مردم بر چگونگی تطبیق قانون بر مجرمان بی‌باور اند و حتی ادعای دستیگری این هشت تن را باور نمی‌کنند.

در تحصن روز شنبه ۱۴ دلو ۱۳۹۱ که اکثر شرکت کنندگان آنرا اهل کسبه، صنعتکاران، دکانداران و تاجران تشکیل می‌دادند از حکومت خواستار اعدام مجرمان اختطاف های پیاپی گردیدند. درین تحصن والدینی نیز حضور داشتند که فرزندان شان تا کنون در اختطاف به سر می‌برند. گروگان گیری پدیده شومی است که دولت در جلوگیری از آن هیچ اقدام جدی به عمل نیاورده است. فقر و بیکاری، تلاش های سازمان یافته برای فرار سرمایه ها از کشور، عقده های شخصی و غیره عوامل این نوع اختطاف ها به شمار می‌روند.

اما بدامنی و زورگیری تنها مشکل شهروندان هرات نیست، چند روز قبل نیز هرات شاهد تظاهرات گسترده کارگرانی بود که از بیکاری و فقر به ستوه آمده بودند و از حکومت خواستار ایجاد مشاغل گردیدند.

مدتی قبل حاجی عبدالستار معاون کشف قوماندانی زون چهارم سرحدی به رسانه ها گفته بود که سارنوالی هرات، با دریافت ۴۵ هزار دالر امریکایی یک قاچاقبر مواد مخدر را از بند رها کرده است؛ ادعایی که از سوی ماریا بشیر، رییس سارنوالی استیناف هرات رد شد اما بهر صورت مردم هرات از کارکرد ادارات کشفی و قضایی هرات ناراض اند و آنان را به فساد گسترده و بی اعتنایی در برابر خواست مردم متهم می کنند.



عکسها از گزارشگر حزب همبستگی در هرات



گزارشها

شیوه های وحشت بنیادگرایان در همه جا یکسان است



**مولانا عبدالکلام آزاد رهبر سابق
جماعت اسلامی بنگلادیش که به
جرم جنایات جنگی و تجاوز جنسی
به اعدام محکوم شد.**

در ۲۱ جنوری ۲۰۱۳، محکمه جهانی جرائم جنگی بنگلادیش، مولانا عبدالکلام آزاد رهبر سابق جماعت اسلامی، از احزاب بنیادگرای آنکشور را به جرم کشتار جمعی و تجاوز جنسی در جریان جنگ ۱۹۷۱ بصورت غیابی به اعدام محکوم نمود. عبدالکلام قبل از آغاز کار محاکمه از کشور فرار نموده و گفته می شود که به پاکستان پناه برده است.

بر اساس شواهدی که در محکمه ارائه شد، مولانا آزاد درین جنگ از ارتش پاکستان مهمات و اسلحه بدست آورده شخصا در قتل عام مردم و آتش زدن چندین قریه دست داشته است. او ضمناً متهم به تجاوز جنسی به چند زن در قریه ناتیبادا می باشد.

عبدالقادر ملا رهبر جماعت اسلامی، دلاور حسین سعیدی از اعضای ارشد آن و پنج تن دیگر از رهبران جماعت اسلامی بنگلادیش نیز

به جرم جنایات جنگی به حبس ابد محکوم شدند. این حکم محکمه با استقبال مردم آنکشور مواجه شده است.

بنگلادیش که در آنزمان «پاکستان شرقی» نامیده می شد در جنگی نه ماهه از پاکستان جدا شد. حزب جماعت اسلامی برضد جنگ های آزادیبخش بنگلادیش قرار داشت و به حمایت نیرو های پاکستانی با تشکیل گروپ های متعدد نظامی به تجاوز، قتل و حریق های عمدی پرداخت. درین جنگ بیش از ۳ میلیون تن کشته شدند و به حدود ۲۰۰ هزار زن در آن کشور تجاوز جنسی صورت گرفت. خشونت و کشتار و رذالت مشخصه بارز گروه های بنیادگرا در تمامی نقاط جهان است. قتل عامها و بدرفتاری غیرانسانی رژیم آخندی مقابل مردم ایران، کشتار فجیع زنان و کودکان توسط بنیادگرایان

در الجزایر، جانورخویی بنیادگرایان سودانی در برابر اقلیت های مذهبی، سبعیت رقتبار گروه های بنیادگرا در پاکستان و مثالهای فراوان دیگر نمایانگر آنست که بیرحمی بخشی از افکار و شیوه کار بنیادگرایان است و از آنجاییکه با شیوه انسانی قادر نیستند جهالت و افکار قرون وسطایی شانرا بر مردم بقبولانند، بنا با توسل به فاشیزم و شرارت می کوشند خود را بر مردم تحمیل نمایند.

ما در افغانستان انواع مختلف بنیادگرایان چه نوع تنظیمی، چه طالبی و چه «ولایت فقیه» را دیدیم که هرکدام نسبت به دیگری در درنده خویی گوی سبقت ربودند. داستان های گردن بریدن ها، انتحاری های کور، میخ بر فرق کوبیدن ها، رقص مرده، کباب کردن ها در کانتینر، شلاق زدن ها، تجاوز های جنسی وحشتبار گوشه هایی از فاشیزم عربان بنیادگرایان افغان اند که امروز دیگر کودکان ما هم با آن آشنایی دارند.

امروز با قانون همدیگر بخشی، حمایت امریکا و غرب و قدرت در دست داشته، این آدمکشان حرفوی از چنگ عدالت فرار نموده اند، اما روزی خواهد رسید که همانند برادران هم کیش بنگلادیشی شان در دادگاه ملت محکوم گردیده به جزای اعمال شان برسند.



گوشه ای از جنایات مشترک جماعت اسلامی و نیروهای
پاکستانی در جریان جنگ ۱۹۷۱ در بنگلادیش.

تصویر از genocidebangladesh.org

نویسنده: احمر

کارلوس لاتوف با کارتون های خنجرگونش همسنگر ستمدیدگان جهان است

کارلوس لاتوف: «هنر من از شماسست. از آن به دفاع از فلسطینی ها و همه مردمی که تحت ستم هستند، استفاده نمایید.»



کارلوس لاتوف (Carlos Latuff)، کارتونیسست سیاسی برازیلی است که با کارتون های ضد امپریالیستی اش در دفاع از مردم تحت ستم جهان نقش مهمی در افشای چهره جنایتکارانه کشورهای زورگو و استعماری ادا نموده است. او در جریان خیزش های جهان عرب با آثار خنجرگون و هنرمندانه اش در کنار مردم به جان رسیده ایستاده عملاً در مبارزه آنان علیه ستم و ارتجاع سهمم گردید.

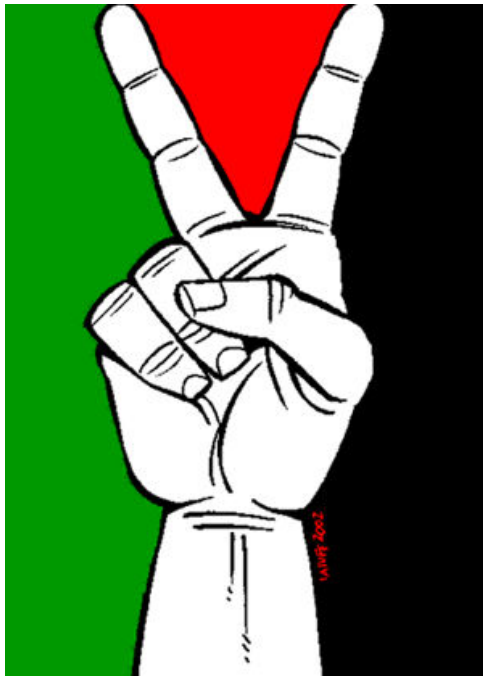
کارلوس در ۳۰ نومبر ۱۹۶۸ در شهر «ریو دی جینیرو» برازیل به دنیا آمد و به گفته خود او اجدادش از لبنان به این کشور آمده اند ولی حمایتش از ملت فلسطین و دیگر کشورهای عربی هیچ ربطی بر این پیوند ندارد.

کارتون های کارلوس بر موضوع ضدیت با جهانی شدن، سرمایه داری و اشغال نظامی امریکا می چرخد ولی بیشتر به خاطر کارتون های آگاهگرانه و دلپسندی که در دفاع از مردم فلسطین و بهار عربی انتشار داده است شهرت جهانی یافته است. کارلوس آثارش را از طریق ایمیل و شبکه های اجتماعی به طور رایگان در خدمت دوستدارانش و مردم رنج دیده جهان می گذارد. به باور کارلوس،

کارتونیست نه تنها یک هنرمند بلکه یک ژورنالیست می باشد و اگر در کنار آن فعال سیاسی نیز باشد پس نظاره-گر رویداد ها نه بلکه عضو فعال تاریخ خواهد بود. به علاوه کارهای هنری ، کارلوس در میدان عمل نیز فعال بوده در اعتراضات ضد جنگ های استعماری و دیگر بی عدالتی ها نیز شرکت می جوید.

در ۲ جنوری ۲۰۰۷، در مصاحبه ای با وبلاگ هنری «بین هاین» پیرامون کارتونیست شدنش چنین می گوید:

«از آوان کودکی رسامی می کردم و خواب هنرمند شدن را می دیدم. هرچند خانواده ام فکر می کردند که رسیدن به این هدف مشکل است چون به باور آنان هنرمند شدن نیاز به حمایت افراد پر قدرتی دارد. خانواده ام فقیر بود و با افراد پر قدرت رابطه نداشتیم پس چندان فرصتی برایم وجود نداشت. با کارهای مختلف بزرگ شدم که هیچکدام ربطی به هنر نداشت تا این که در ۱۹۸۹ به حیث رسام در یکی از شرکت های آگهی دهی در مرکز تجاری شهر جینریو وظیفه ای پیدا نمودم. پس از یک سال کارم را رها کردم و از آن بعد به شکل رسام آزاد برای نشریات اتحادیه های صنفی چپ کار کردم.»



کارتون های کارلوس گویای درک عمیق او از جریانات پس پرده رویداد های جهان اند. او به خوبی دست امریکا و دیگر کشورهای جنگ افروز را در وقایع هولناک در هر نقطه جهان کشف نموده آنها را آشارس بدون هیچ چشمپنداری با مهارت کم نظیری به تصویر می کشد. اگر در اینترنت در جستجوی کلمات «جنگ»، «جنایت»، «اشغال»، «استعمار» و غیره باشید، بدون شک با چندین کارتون عالی کارلوس سر خواهید خورد. او با کارتون هایش در مبارزه تمامی ملتهای فقیر و دریند همنواست و در کنار شان می ایستد.

پاره ای از کارتون های کارلوس به اشغال امریکا در افغانستان و عراق اختصاص یافته اند. به طور مثال در کارتونی نشان می دهد که چطور طالبان یا به عبارت دیگر بنیادگرایان اسلامی که دستپروده های دولت امریکا بودند با صاحبان نشان در جنگ اند. در کارتون ها دیگری باراک اوباما عساکر امریکایی خسته و شکست خورده از جنگ عراق را به افغانستان سوق می-دهد. در کارتونی هم اظهار می دارد که دولت امریکا زیر نام جنگ علیه تروریسم عین جنایات زندان ابو غریب را در اکثر نقاط جهان انجام می دهد. در چند کارتون دیگر او از قهرمانی ژورنالیست عراقی، منتظر الزیدی حمایت نموده که با زدن بوتش بر روی جورج بوش خداحافظی جانانه مردم عراق را به این رئیس جمهور جنگ افروز رسانید.

طرح مشهور کارلوس که به نماد مقاومت و ایستادگی مردم فلسطین علیه اشغالگران صهیونیستی مبدل شده است.

کارتون هایی از کارلوس، ماشین تبلیغاتی و دروغ پراگنی امریکا را به خوبی به تصویر می کشد

و آن را با گفته مشهور گوبلز، رهبر ماشین پروپاگند نازی ها مقایسه می کند:

«اگر دروغی را با بزرگی کافی بگویی و آن را تکرار کنی، بالاخره مردم به آن باور خواهند کرد.»

در بعضی از کارتون هایش، کارلوس چهره واقعی اوپاما را افشا نموده و او را عین جورج بوش می داند و جواب خوبی به آن ساده لوحانی می دهد که حتا باوجود مخالف بودن شان با سیاست های استعماری دولت امریکا، بر این باور بودند که با به قدرت رسیدن اوپاما دنیا گل و گلزار خواهد شد. کارلوس حرف اروندتی رای، فعال سیاسی و نویسنده چیره دست هندی، را به صورت کارتونی جذاب به جهان ارایه می کند که «اوپاما دزد روز است و بوش دزد شب بود...»
کارلوس وقتی در ۱۹۹۹ از کرانه باختری غزه دیدار نمود، با دیدن رنج و مرارت های مردم آنجا تصمیم گرفت تا هنرش را وقف مبارزه ملت فلسطین بر ضد دولت جنایتکار اسرائیل نماید و در این مورد در ۱۸ جنوری ۲۰۰۹ به «گلف نیوز» گفت:

«به ادریس، مرد فلسطینی که او را در هیبرون دیدم، قول دادم که پس از برگشتم به برازیل، مهارتم را در خدمت ملت فلسطین قرار خواهم داد و این کاری است که تا به حال کوشش می کنم.»

کارلوس در کارتون هایش به جهانیان نشان می دهد که دولت صهیونیست دقیقا جنایاتی را مرتکب می شود که نازی ها بر ضد یهودیان در جریان جنگ جهانی دوم مرتکب شده بودند. ولی طرفداران دولت اسرائیل برای پوشانیدن جنایات شان، کارتون های کارلوس را یهودستیز نامیده و در ردیف آثار نیونازی ها قرار می دهند که در عکس العمل به این اتهام کارلوس در ۱۸ دسمبر ۲۰۰۸ به اخبار یهودی «فارود» جواب داد:

«... کارتون های من بر یهودها و مذهب یهودیت هیچ تمرکزی ندارد. هدف من اسرائیل به



حیث نهاد سیاسی، دولت و نیروهای مسلح اش که در خدمت اهداف امریکا در خاور میانه کار می کند و بخصوص سیاست های اسرائیل علیه فلسطینیان است. از قضای روزگار اسرائیلی های یهود بر فلسطینیان ستم روا می دارند. اگر اینان عیسوی، مسلمان یا بودایی می بودند باز هم من همان گونه از آنان انتقاد می کردم. من کارتون هایی درمورد جورج بوش، کاندولیس رایس، تونی بلیر، ارنستو زیدیلو (رییس جمهور پیشین مکزیکو) و پینوشه ساختم که هیچکدام شان یهود نیستند.... گفتن این که کارتون های من بیان طرز کهن ضد یهودیت است، استراتیژی مشهوری برای بی اعتبارسازی انتقادات از اسرائیل است.»

در سالهای اخیر کارتون های کارلوس بر وقایع بهار عرب می چرخند. در واقع او با این آثار روشنگرانه و عالی اش در کنار معترضان و انقلابیون این جنبش ایستاد به آنان یاری رسانید. در نخست مبارزه مردم دلیر مصر را در خیابان ها بر ضد رژیم مستبد حسنی مبارک نشان می دهد و این که چطور دولت امریکا و اسرائیل در زیر بازوان این نظام ظالم برای نجاتش در آمده اند. در کارتون های امروز کارلوس درمورد مصر می توان دید که بنیادگرای اسلامی و عیسوی دست به دست هم داده اند تا ثمره انقلاب مصر را به بغما ببرند و یکبار دیگر این کشور را به سوی نابودی و قهقرا بکشند و در پای دولت خونخوار امریکا بریزند.

با وجود کارزار وسیع علیه کارلوس از سوی دولت اسرائیل و امریکا، او استوارانه به راهش ادامه می دهد و می گوید:

«اگر نامم را در گوگل جستجو کنید، ویبلاگ ها و صفحات متعددی را خواهید یافت که مرا به نام های مختلف صدا می کنند و حتا تهدید به مرگ می کنند. کارزار افترا آمیزی را نیز بر ضد من شروع کرده اند، ولی من به چنین چیزهای ارزش قایل نیستم. هنر و تلاشم برای مردم عام زجرکشیده وقف شده چه فلسطینیانی هستند که در اردوگاه های مهاجرین در لبنان زندگی می کنند یا مردمی در مناطق زاغه نشین جینیویو.»

و یا در مصاحبه ای با سایت خبری «منصات» که از بیروت نشر می گردد، می گوید:

«کارتون های من برای خرده بورژواها و سرمایه داران نیست پس هیچ پروا ندارم که آنان چه می گویند و فکر می کنند. من هنرم را برای مردمی که در غزه، بغداد و زاغه نشین های امریکای لاتین زندگی می کنند، یعنی توده های عام مردم تقدیم می کنم. امیدوارم که هنرم به روحیه مردم رنج دیده و آزادیخواهان در هر گوشه و کنار این سیاره قوت بخشد.»

وقتی در مصاحبه ای با مجله «کیودبلیو» (۱۷ دسامبر ۲۰۱۱) از او پرسیده شد که آیا به خاطر تهدیدهایی که دریافت می کند در نظر دارد که از کارش دست بردارد گفت: «تنها مرگ می تواند مرا از کارم باز دارد.»

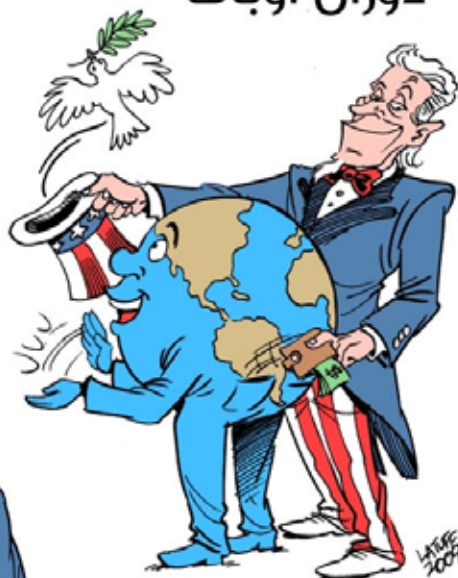
برای معلومات بیشتر درمورد کارهای کارلوس لاتوف به صفحات ذیل رجوع کنید:

<http://twitpic.com/photos/CarlosLatuff>

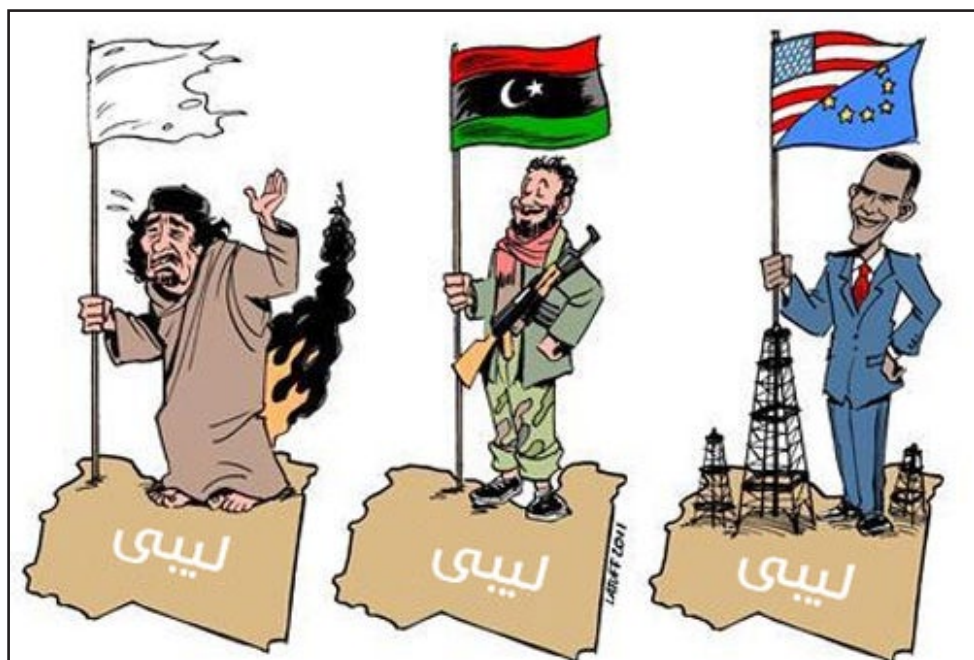
چند نمونه از کارتونه
های کارلوس لاتوف



دوران اوباما



دوران بوش







نویسنده: احمد میلاد

بازهم جشن و پایکوبی نوکران ایران در کابل



در حالیکه سالروز رژیم آخندی را اکثر مردم ایران «دهه زجر» نامیده محکوم می‌کنند، جمعی از نوکرانش در افغانستان با گرفتن بوجی‌های تومان آنرا تحت عنوان «دهه فجر» تجلیل کردند.

در سی و چهارمین سالگرد حاکمیت جهل و تاریکی در ایران، در حالیکه رژیم آخندی غرق فساد و اختلافات عمیق داخلی و مواجهه با جنبش توده‌ای مردم است، اما با سرازیر کردن پول سرشار به مریدان و نوکرانش در افغانستان سالگرد «انقلاب اسلامی» را در کشور ما تجلیل می‌کنند و رسانه‌های تمویل شده رژیم درین روزها دروغهای شاخدار سردمداران پلید ایران را نشخوار کرده از این ننگ انسانیت فرشته نجات می‌تراشند.

«خبرگزاری آوا» که چماق فرهنگی ایران در کشور ماست، مصاحبه‌ای با ابولفضل ظهروند سفیر ایران در کابل، که گفته می‌شود از

مهره‌های استخباراتی آنکشور است، انجام داده است. وی فاش نموده که «کمک ما به افغانستان هم وجه دولتی دارد و هم وجه غیررسمی که غیررسمی، خیلی بالاتر بوده است». او هرچند در باره این «وجه غیررسمی» توضیحات بیشتری ارائه نمی‌کند اما مردم ما به تجربه دریافته‌اند که این وجوه به جیب گروهی از مزدوران و جواسیس افغانش واریز می‌شود تا چهره کریمه و گندیده دولت ایران را سفیده مالی نموده راه مداخلات و ویرانگری‌های خابنه آنرا در کشور ما هموار سازند.

در حالیکه در ایران فقر و فلاکت بیداد می‌کند و آنکشور با بحران بیسابقه‌ای مواجه است، اما برای ویرانگری در کنار کمک به طالبان و باندهای جنایتکار نوع حزب وحدت، پول‌های سرشاری به یک تعداد به اصطلاح فرهنگیان افغان می‌پردازد تا با انتشار نشریات مبتذل در مدح رژیم که از سر و رویش خون مردم نجیب ایران جاریست دروغپراکنی نموده در پوشش کار فرهنگی و ادبی، به ایرانیزه کردن

جامعه ما بپردازند و وطن ما را نیز با گند بنیادگرایی نوع «ولایت فقیه» ملوث سازند. ایران توسط بوجی های تومان و نوکران افغانش نیمی از بدنه حکومت فاسد کرزی را در کنترل خود درآورده، بخش عمده پارلمان را تصرف کرده است، حدود بیست رادیو و تلویزیون افغانستان را در جنگ گرفته و بیشمار جراید، نشریات و روزنامه ها و هفته نامه های چاپ افغانستان را به تربیون و بروس پراکنی اش مبدل کرده است.

«راه فردا»، «تمدن»، «نگاه»، «کوثر» و برخی دیگر رسانه های متعلق به نوکران ایران این روزها بیشتر اوقات نشرات خود را به تحلیل و توصیف از کارنامه مکدر و ننگین آخندهای ایرانی اختصاص داده اند. در بیشتر این برنامه ها مهمان هایی دعوت می شوند که تحصیل کرده های مدارس و پوهنتون های ایران باشند و مهر تأیید قم و «واواک» را بر پیشانی داشته باشند.

یکی از نشریات آخندی افغانستان در چاپلوسی به «ولایت فقیه» ایران به حدی پیش رفته که جلال رژیم، خامنه ای را «امام» خطاب کرده است، چیزی که در خود ایران هم معمول نیست! کمتر تکیه خانه و مدرسه اهل تشیع در افغانستان را شاید سراغ داشت که گردانندگانش حیره خوار رژیم ددمنش ایران نباشند. سرمایه گذاری های گسترده ایران در افغانستان نتیجه اش همین است که امروز این نوکران کاسه داغتر از آش شده و «دهه فجر» را درحالی که اکثریت مردم ایران از آن تنفر دارند، برگزار می کنند.

دست اندازی ها و مزدورپروری های رژیم فاشیست ایران در کشور ما آنچنان گسترده و هولناک است که حتی امرالله صالح باآنکه خودش با جمعی از نوکران ایران همنشینی دارد، اما طی مقاله ای گوشه هایی از تهاجم وسیع فرهنگی، سیاسی و استخباراتی ایران را برملا نموده از آن اظهار نگرانی نموده است.

ایرنا چند روز قبل طی گزارشی نوشت:

«جشن های متعدد بزرگداشت دهه مبارک فجر از ۱۲ بهمن با آغاز سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران در افغانستان آغاز شده است.»

«ایرنا» خبرگزاری رسمی ایران بخشهایی از سخنرانی محمد محقق از رهبران حزب وحدت و جنایت کاران جنگی افغانستان نشر کرده که طی آن به توصیف و تمجید از کارنامه های خونین خمینی پرداخته است. او گفته است:

«انقلاب اسلامی با شعار نه غربی، نه شرقی، جمهوری اسلامی آمد و ثابت کرد می توان بدون این دو قطب هم زندگی کرد.»

اما امروز کیست که از معامله های کثیف پس پرده این دستگاه دروغپراکن با امریکا و غرب بی خبر باشد. آنانی که فریب شعار گول زننده «نه شرقی و نه غربی» خمینی را خورده اند یکبار افشاگری های دکتر ابراهیم یزدی از مشاوران نزدیک خمینی را مرور کنند که چطور خمینی قبل از به قدرت رسیدن با امریکا در ارتباط بود که در نتیجه در اول جنوری ۱۹۷۹ چهار قدرت امپریالیستی وقت به سرگردگی امریکا در «کنفرانس گوادلوپ» به توافق رسیدند که به رژیم شاه در ایران پایان دهند و حکومت را به ملایان تحت رهبری خمینی منتقل کنند تا از افتیدن قدرت بدست چریکهای کمونیست که پرچمدار مبارزات ضدشاه بودند جلوگیری نمایند.

محقق احتمالاً از رسوایی «ایران گیت» در ۱۳۶۴ خبر ندارد که خمینی با همه شعارهای ضدامریکایی اش در خفا با امریکا و اسرائیل معامله نموده در بدل تسلیحات نظامی پول هنگفت به این دو کشور می پرداخت که نهایتاً برای تسلیح و تجهیز شورشیان ضدانقلابی نیکاراگوئه به مصرف

رسید. امروز نیز ایران بهترین وسیله برای امریکا و غرب جهت پیشبرد سیاست های هژمونیستی شان در منطقه می باشد که با همه سروصدا ها و اختلافات ظاهری در خفا باهم معاشقه دارند. محقق ادامه می دهد:

«الگوی ما برای جهان اسلام، جمهوری اسلامی است تا مردم رییس جمهوری خود را انتخاب و براساس آموزه های اسلامی زندگی کنند.»

محقق در این سخنرانی احساساتی و با شور سخن رانده دستگاه شکنجه و کشتار ایران را الگو قرار می دهد که توگویی از رستاخیز آخندبران از مردم ایران با شعار «نه به جمهوری اسلامی» کاملاً بی خبر باشد و نداند که بادرانش چگونه در توفان اعتراضات مردمی راه گم کرده اند. اگر محقق پوست پشک به رخ کشیده گنبدی رژی نامبارکش را نمی بیند، اما دیگر برای ناآگاه ترین انسانها نیز ثابت شده که انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷ که نتیجه اش روی قدرت آمدن جاهل ترین و تاریک اندیش ترین انسانهای قرن شد، برای مردم ایران و همسایگانش جز سیه روزی و بدبختی ارمغانی به دنبال نداشت. ایرانی هاییکه سالها از آزادی های نسبی برخوردار بودند با روی کار آمدن آخند ها ۳۴ سال تمام در تحت اداره حاکمیت فاشیستی با قید و بند های طالبی بسر کرده اند و همیشه ساطور جهالت پیشه های «ولایت فقیه» را بر سر شان احساس کرده اند. حاکمیت آنکشور دیگر در سطح جهان به مثابه منفورترین، شرافکن ترین و عوامفرب ترین دولت شناخته شده است. با آغاز دوره سیاه در ایران خمینی با تمامی مظاهر انسانیت اعلان جنگ نمود. او در پیام رادیویی خود در اسد ۱۳۵۸ گفت:

«آنها ییکه صحبت از دموکراسی می کنند از افراد طایفه بنی قریظه هم بدتر اند، باید همه ی آنها اعدام شوند. . . ما به اذن خدا همه را سرکوب می کنیم.»

محقق و نظایرش با الگوبرداری از این گفته مرشد شان بوده که طی چند دهه گذشته دست به جنایت و غارتگری و چپاول زدند و همانند استادان شان شیوه های جدید قتل و کشتار را به نمایش گذاشتند. اما از آنجاییکه امروز «صحبت از دموکراسی» برای این جنایتکاران سودآور و دالرزاست، بنا



آقای محقق، رژی پلیسی یکه کوچکترین اعتراض را با چماق و زندان و اعدام پاسخ می دهد تنها برای جناب شما و دیگر درخیمان انسانیت می تواند «الگو» باشد نه مردم ما.

برعکس حکم فرعونى پيشواى شان با عوامفريبيى كلمه دموکراسى را نيز قلقله مى کنند. در تابستان ۱۳۶۷ به حکم مستقيم خمينى هزاران روشنفکر، آزاديخواه و دگراندیش طى چند روز بدون هيچ محاکمه‌اى در کشتارگاه هاى رژيم قتل عام شدند. به دختران باکره قبل از اعدام تجاوز شد که گویا به بهشت نروند و اين روند قتل و کشتار تا امروز ادامه دارد و زندانهاى آنکشور مملو از زندانيان سياسى زن و مرد مى باشد.

هشت حزب ساخت ايران با «الگو» برдарى از بادار شان سالها مناطق مرکزى افغانستان را به مرکز جنایت و پليدى هاى شان مبدل نمودند و بعد هم وحشيگرىها و جنایات حزب وحدت دست پرورده ايران را در جنگهاى داخلى کابل تجربه نموديم.

امروز که اکثریت مردم ايران يکپارچه به جمهورى اسلامى نه مى گویند و با جنبش ها و اعتراضات وسيع شان آنرا با بحران بيمسابقه‌اى مواجه ساخته اند، اما يک مشيت مزدبگیر هاى غيرت باخته اش در افغانستان هنوز هم بر شمشير خونين آن رژيم نامبارک بوسه مى زنند و برای اين ننگ بشریت قلمفرسايى و مدیحه سرايى دارند. اما اگر اينان بتوانند مردم داخل افغانستان را فريب دهند، ميليونها هموطن ما که سالها با تحقير و توهين هاى شکنجه‌بار در ايران بسر کرده و با تمام وجود ماهيت قبيح و ضدانسانى دستگاه «ولایت فقيه» را تجربه نموده اند، به روى محقق و ديگر چتلى خواران دولت سفاک ايران تف خواهند انداخت.



ميزان حقارت و غلامى بعضى رسانه هاى افغان را از روى اين نمونه حدس بزنيد. درحاليکه در ايران تا حال کسى خامنه‌اى جلا را «امام» نخوانده، نوکران افغانش اين مقام را نيز به او تفويض نمودند!

گزارشها

تصاویری از جنايات عبدالحكيم شجاعی، قومندان خونخوار اربکی در ارزگان

عبدالحكيم شجاعی به عنوان قومندان یک گروه مسلح هفتاد نفری زیر نام پولیس محلی یا اربکی در ولسوالی خاص ارزگان تعیین شده است و با استفاده از این مقامش به کشتار و چپاول گسترده دست می‌زند، اما از آنجاییکه حمایت خلیلی و نیروهای امریکایی را با خود دارد دولت تا حال هیچ اقدامی در برابر او ننموده است.

شجاعی که باشنده غزنی می‌باشد یکی از قوماندانهای وحشی «حزب وحدت اسلامی» به رهبری کریم خلیلی معاون کرسی بوده که با ددمنشی هایش فغان مردم را بلند نموده است. باشندگان این ولایت می‌گویند این قومندان ستمگر بیش از صد غیر نظامی را به قتل رسانیده است. از جمله او شانزده تن از باشندگان بی‌گناه ولسوالی خاص این ولایت را تیرباران نمود.



داستان قتل و خون ریزی این جنگسالار وحدتی یک ماه پیش آنچنان آفتابی شد که حکومت جنایت پرور کرسی هم نتوانست از آن چشم پوشی کند و وزارت داخله دستور بازداشت این جنایت کار را صادر کرد. اما از آنجاییکه این قومندان در ارگ مدافع دارد و ضمناً با نیروهای خاص امریکایی همکاری دارد بنا با تمام جنایاتش هنوز هم آزاد است.

به تاریخ ۲۱ عقرب ۱۳۹۱ جمعی از اهالی ولسوالی ارزگان خاص به کمیسیون سمع شکایات پارلمان از ستمگری های شجاعی و خاموشی دولت شکایت نمودند و چندین روز متوالی در

حكيم شجاعی، قومندان خونخوار اربکی

برابر تعمیر شورای ملی دست به تظاهرات زند. یکی از معترضین به مطبوعات گفت:

«نتیجه ای که ما از دولت گرفته ایم این است که یک فرد غیرمسئول مسلح به نام شجاعی را نه گرفته می تواند و نه در موردش اقدام می کند... هم طالب ما را می زند و هم حکومت. چاره ما چیست؟ ما مجبور می شویم که با طالبان برویم و سلاح بگیریم و در مقابل دولت بجنگیم»



بنابر گزارش خبرگزاری «آوا» (۲۳ عقرب ۱۳۹۱):

«عبدالقدیر؛ از شاکیان این قضیه در این باره گفت: «شجاعی بیشتر کشته شدگان را توسط شکنجه های روحی و جسمی بسیار خشن به قتل رسانده است». او اضافه کرد که این فرد، در مجموع ۱۲۱ نفر را کشته و نزدیک به ۲۰ میلیون افغانی را به اجبار از مردم اخاذی کرده است و همچنین به ۷ زن نیز تجاوز نموده که اسناد آن نزد نمایندگان مردم ارزگان موجود است. این در حالی است که عبیدالله بارکزی؛ رئیس کمیسیون سمع شکایات و نماینده مردم ارزگان در مجلس نمایندگان می گوید که عبدالحکیم شجاعی از سال ۱۳۸۸ به این سو با نیروهای ویژه آمریکایی در ولایت ارزگان، همکاری داشته و در چند رویداد جداگانه، متهم به قتل شماری از غیر نظامیان نیز می باشد. به گفته وی، شماری از مقامات و حلقات دولتی بر اساس روابط، از این شخص حمایت می کنند.»

مجتبی پتنگ وزیر داخله که به کمسیون فراخوانده شده بود گفت:

«همین قدر برای تان گفته می توانم که شجاعی یک فرد غیرمسئول است، من امر گرفتاری وی صادر کرده ام... انشالله در مدتی کم، دستگیر می شود.»

اما عملاً هیچ اقدامی برای دستگیری این جانی صورت نگرفت. به اساس گزارش ها، عبدالحکیم شجاعی چندی پیش زندانی شده بود اما به طوری مرموزی از قید رها شد. امان الله عظیمی سناتور ولایت ارزگان در مشرانو جرگه اعلام نمود که شجاعی در اثر مداخله مستقیم معاونیت دوم ریاست جمهوری و شخص کریم خلیلی از بند رها شده است. گفته می شود که عبدالحکیم شجاعی به دنبال رهایی از زندان در یکی از مهمانخانه های خلیلی در کابل نگهداری می شود.



قربانیان جنایات عبدالحکیم شجاعی در ارزگان



از سایت های دیگر

دست پنتاگون پشت مداخلهٔ فرانسه در مالی

نویسنده: ویلیام انگدال | مترجم: حمید محوی
منبع: گاهنامهٔ هنر و مبارزه، ۲۵ جنوری ۲۰۱۳



در حالی که سربازان فرانسوی به مالی حمله می کنند تا جلوی پیشروی مبارزان مسلمان را بگیرند، از این پس پرسشهایی در رابطه با انگیزهٔ چنین جنگی مطرح می گردد. نویسنده و پژوهشگر مسائل جغرافیای سیاسی ویلیام انگدال به تلویزیون آر-تی گفت که ایالات متحده از فرانسه به عنوان بزگر گله استفاده می کند تا اعتبار خودش را نجات دهد.

آر تی: وقتی که فرانسه و بقیهٔ منطقهٔ اتحادیهٔ اروپا در پی برطرف ساختن بحران هستند، هدف پاریس در مداخله اش در یک جنگ دیگر در خارج چیست؟

ویلیام انگدال: بسیار خوب، من فکر می کنم که مداخله در مالی یکی دیگر از الگوهای قدیمی فرانسه در نقشی است که در بی ثبات سازی آنچه به ویژه سال گذشته در لیبی و در جریان سرنگون سازی رژیم قذافی به عهده داشت. به عبارتی خاص چنین موضوعی، حرکت نئو استعماری فرانسه را در حال ارتکاب به عمل نشان می دهد.

ولی به شکل جالبی، فکر می کنم که مداخلهٔ فرانسه در واقع دست قدرتمند پنتاگون آمریکایی است که خود را برای تجزیهٔ مالی آماده می کند، یعنی واقعه ای که در شمال مالی در شرف تکوین است، و منطقه ای که القاعده و تروریست های دیگر موجبات مداخلهٔ نظامی فرانسه را فراهم آورده اند و به همین گونه در جنوب مالی که بیشتر مناطق آن به کشاورزی اختصاص دارد. زیرا اخیراً با توجه به کشف منابع مهم نفتی در شمال مالی، چنین کشفی می تواند مستقیماً خیلی ها را به این فکر وادارد و برایشان فرصت مغتنمی باشد که شورشیان مسلح، طی سال گذشته، از مرز لیبی فراتر بروند، و همزمان یک کاپیتان ارتش مالی که توسط ایالات متحده آموزش دیده است، در جنوب مالی کودتا

کند و علیه رئیس جمهوری که به شکل دموکراتیک انتخاب شده - (موضوعی که در مورد رؤسای جمهور آفریقائی خیلی نادر بنظر می رسد) - رژیم دیکتاتوری براه بیاندازد.

بر این اساس، این جریان نشان مرکز فرماندهی آمریکا در آفریقا، آفریکوم، را بر خود دارد، و تلاش بر این است که تمام منطقه با منابع طبیعی اش نظامی سازی شود. در این زمینه، مالی پل اولیه و استراتژیک است. مالی با الجزائر هم مرز است که یکی از نخستین اولویت های مداخلات احتمالی و متنوع ناتو از طریق فرانسه، ایالات متحده و دیگران است. علاوه بر این در اطراف مالی کشورهای دیگر مانند موریتانی، ساحل عاج، گینه، بورکینافاسو دیده می شود که تمام این کشورها دارای منابع طبیعی سرشار و تقریباً دست نخورده است: طلا، منگنز، و مس.

آر تی: چرا فرانسه نخستین کشور غربی بود که مستقیماً مداخله کرد؟ این ابتکار عمل نظامی چه پیغامی برای هم پیمانان فرانسه داشته است؟

ویلیام انگدل: من فکر می کنم که این موضوع استراتژی دولت اوباما را منعکس می کند: بگذاریم که فرانسه روی این مسئله ضربه ها را دریافت کند، مثل آنچه در لیبی انجام داد و یا در موارد دیگر طی یک سال و نیم گذشته، و خود ایالات متحده بر آن است که مخفیانه و در پشت پرده عمل کند، زیرا اقدام مستقیم مانند آنچه در افغانستان یا در عراق رویداد می تواند به بی اعتباری هر چه بیشتر ایالات متحده بیانجامد. ایالات متحده در اینجا بیشتر نقش زیرکانه ای بازی می کند، ولی در اعلام پشتیبانی از فرانسه و حرکت نظامی اش - و به همین حرکات آفریکوم تأخیر نکرد و این دو سال گذشته در مالی به روشنی نشان می دهد که در واقع این عملیات آمریکائی است و فرانسه نقش برادر کوچک را به عهده دارد.

آر تی: تحت شرایطی این منازعه می تواند از هم گسیخته شود؟ اگر فرانسوی ها شکست بخورند چه کشور دیگری می تواند این کارزار را بعهد بگیرد؟

ویلیام انگدل: کشورهای اروپائی دیگر به

ادعای فرانسه برای دفاع از دموکراسی در رویارویی با القاعده، بی آنکه به منافع بنیادی خویش بیانیدیشد، دروغ محض است. ابتدا باید دانست و به یاد آورد کرد که فرانسه هیچ موضع گیری اصولی در رابطه با القاعده ندارد. سال ۲۰۱۱ نیروهای جهاد طلب لیبی در کنار پاریس و ناتو رژیم قذافی را سرنگون کردند و پاریس پیوسته از جبهه النصرت پشتیبانی کرده است که یکی از شعبات القاعده بوده و در سوریه طی جنگ نیابتی از سوی ناتو برای سرنگونی بشارالاسد مبارزه می کند.

ارنست وولف و الکساندر لانتیه

هیچ عنوان مایل نیستند با نیروهایشان در زمین وارد وضعیتی مشابه به افغانستان شوند. آلمانها کمک های بشردوستانه و چند کوماندو فرستاده اند، ولی حقیقتاً، من فکر می کنم که این سازمان القاعده شاخه مغرب اسلامی خیلی مضمون است و زمان بندی فعالیت هایش این حدس را به ذهن متبادر می سازد که شاید تعدادی از کشورهای هم پیمان ناتو در حال ارسال کمک نظامی به آنها هستند تا شرایط را برای بهانه جنگ و مداخله ناتو فراهم سازند. من فکر می کنم که ما شاهد بازی شرم آوری در مالی هستیم و چنین جرایانی خیلی خطرناک است، در حالی که آفریقا قاره ای است که خیلی به سرعت توسط چین کشف شد، اروپا و بقیه جهان، به عنوان مناطق آینده ای هستند که منابع طبیعی وسیع آنها باید زیر پوشش امنیتی قرار بگیرد.

آبشار نتایج وقتی فرانسه مداخله اش را در مالی آغاز کرد، همان گونه که الکس کوربا از

«کونترپوئن» (سایت لیبرال) به آر تی گفته است، می بایستی خودش را برای مقابله با «آبشاری از نتایج بیهوده» آماده کند، مانند جریان گروگان گیری در الجزائر:
الکس کوربا روی آنتن آر تی گفت:

«ما در حال مبادله تهدید با تعدادی قربانی، یعنی غیر نظامیان هستیم». الکس کوربا تحلیل گر، فکر می کند که در حالی که شورشیان نیروهایشان را وارد کارزار کرده اند، منازعه به کشور همسایه گسترش یافته، و چنین روندی می تواند تمام آفریقای غربی را در بر گیرد. به باور کوریل، فرانسه با وارد شدن به چنین منازعه ای که به قطع یقین اوج گیرنده است، دچار اشتباه شده است.

و اضافه می کند:

«آیا ما واقعا برای جنگ در آفریقای غربی آماده هستیم؟ فکر نمی کنم.»

افکار عمومی فرانسه نیز از رویکرد دولت پشتیبانی نمی کند، «زیرا وقتی او انتخاب شد، ۶۴ درصد آرای فرانسوی فکر می کردند که فرانسوا هولاند قادر به رویارویی با بحران های مهم بین المللی نیست... به زودی مردم پی خواهند برد که این جنگ بیهوده بوده و خیلی پر هزینه است». این تحلیل گر در عین حال فکر می کند که فرانسه نمی تواند به سادگی از عهده مخارج این جنگ بر بیاید. «ما در حال حاضر در ۱۶ عملیات جنگی در سراسر جهان شرکت داریم و مالی آخرین است. بدهی دولت یک مشکل واقعی است و بودجه از سال ۱۹۷۴ از تعادل برخوردار نیست، ما حتی یک سانتیم هم پول زیادی برای یک جنگ بیهوده نداریم.»

**نیروها و افرادی که یک
ملیت را بر دیگری برتری
داده نفاق ملیتی را دامن
می زنند دشمنان مردم ما
و خاین به ملت اند.**

نویسنده: شریفه

از ایستادگی مردم ایتالیا علیه پایگاه‌های امریکا بیاموزیم



در ختم جنگ جهانی دوم، بعد از بمباردمان، تخریب و کشتار مردم بیگناه توسط فاشیست‌های نازی از یک سو و جنگنده‌های متفقین به رهبری ایالات متحده از سوی دیگر، بعضی از شهرهای اروپایی در تصرف امریکا درآمد و بعداً به مثابه پایگاه‌های بزرگ نظامی باقی ماندند.

اکثر این پایگاه‌ها در نقاط مختلف جهان به «شهرک»‌های امریکایی‌ای مبدل شده‌اند که تسلیحات، تجهیزات، پرسونل و خانواده‌های نظامیان در آنها

جایجا شده‌اند. این ساحات نه تنها کاملاً تحت کنترل و نفوذ ارتش و استخبارات امریکا بوده بلکه وسیعاً در پیاده ساختن سیاست‌های چپاولگرانه و جهان‌خوارانه، مداخله در امور کشورهای میزبان و نیز در عملیات‌های گوناگون نظامی و بمباردمان - و در واقع کشتار غیرنظامیان و ویرانی سرزمین‌های فقیر مانند افغانستان- مورد استفاده قرار می‌گیرند.

از سال ۱۹۵۵ بدینسو یکی از چنین پایگاه‌ها بنام «کمپ ایدرل» در «ویچنزیا»ی ایتالیا موقعیت دارد، شهری در شمال، سرشار از منابع طبیعی، معادن، آب و غیره. این شهر بدلیل قدامت و اهمیت تاریخی‌ای که دارد جزء میراث فرهنگی یونیسکو محسوب می‌گردد.

در اوایل سال ۱۹۹۴ امریکا و دولت وقت ایتالیا به سرکردگی رئیس جمهور فاشیست سویلو برلسکونی به دور از چشم مردم روی طرحی به توافق رسیدند که بر اساس آن قرار شد پایگاه مذکور وسعت داده شده ساحه «دال‌مولین»، یکی از میدان‌های هوایی این شهر را نیز شامل گردد. این اقدام پایگاه متذکره را به بزرگترین قرارگاه نظامی ارتش ایالات متحده در خارج از مرزهایش مبدل می‌کند. در سال ۲۰۰۶ بود که اهالی ویچنزیا مطلع گردیدند که قرار است محل زندگی آنان «میزبان» مهمانان ناخوانده‌ای گردد که در حال حاضر مشغول «صدور دموکراسی» به سایر کشورها اند! در حالی

که باشندگان این شهر به شدت مخالف چنین اقداماتی بودند، دولت محلی و مرکزی ایتالیا با تبنانی و سازش با مقامات امریکایی طرح را نهایی و به تصویب رسانیدند. بر مالیه دهندگان ایتالوی تحمیل شد تا ۴۱ فیصد مصارف بودوباش نظامیان امریکایی و نیز پول پروژه‌های زیربنایی نظیر جاده‌ها و برق را تمویل نمایند که به صدها میلیون یورو می‌رسد.

مردم ایتالیا نه تنها مصارف نظامی کشور خود بلکه بخش اعظم مصارف پایگاه‌های امریکایی را نیز به شکل پرداخت مالیه‌های بالا به دولت، متقبل می‌شوند. نظام حاکمه ایتالیا با کاهش هر چه بیشتر بودجه رفاه عامه، از میان کشورهای عضو ناتو، ۳۷ فیصد یعنی بالاترین هزینه پایگاه‌های امریکایی را به دوش دارد.

وقتی در اولین روزهای سال ۲۰۰۷ طرح توسعه پایگاه نظامی آماده پیاده شدن گردید، هزاران باشنده ویچنزا که به هیچ وجه نمی‌خواستند افتخارات تاریخی و زیبایی شهرشان را از دست دهند، به مرکز شهر سرازیر شدند تا تصمیم خود را در مخالفت با این طرح اتخاذ نمایند. این سرآغاز جنبش عظیم مردمی علیه حضور نظامی امریکا بود. در ۱۷ جنوری ۲۰۰۷ بالغ بر ۱۵۰ هزار نفر دست به دست هم داده و به شکل سمبولیک مرز شهر شان را حلقه زده، یکصدا خشم و مخالفت شدید شان را به‌رنوع نقشه نظامی در ویچنزا به نمایش گذاشتند.

از این تاریخ به بعد صدها برنامه و اکسیون و کمپاین اعتراضی یکی پی دیگری ترتیب داده شد که مخصوصا جوانان نقش فعالی در آن داشتند. در عین حال معترضان هر روز حمایت و همبستگی بیشتری از اهالی سایر ایالات و شهرها را بدست می‌آوردند. دامنه این جنبش به ایتالیا محدود نمانده به تمام اروپا کشانیده شد. حد اقل دو فستیوال بزرگ اروپایی در حمایت از مردم ویچنزا برگزار گردید. بزودی جنبشی موسوم به «نه به دال‌مولین» (No to Dal Molin) شکل گرفت و فعالان آن بر علاوه راهپیمایی‌ها به محاصره نمادین شهر ادامه داده، یکبار حتی دیوار حفاظتی منطقه دال‌مولین را درهم شکسته و برای سه روز مسلسل آنرا در تصرف خود نگهداشتند. مردم از اثرات مخرب این تاسیسات نظامی بر محیط زیست شان آگاهی زیادی بدست آورده و بیشتر درمی‌یافتند که سیاستمداران شان



با استفاده از دستگاه‌های دروغ‌پراکنی و زورگویی، آنان را فریب داده در معرض خطر قرار می‌دهند. با توجه به مخالفت‌های شدید، گسترده و وسیع، مقامات اعلام نمودند که رفتارندمی را در این رابطه برگزار خواهند کرد. اما فقط چهار روز قبل از برگزاری آن، دولت مرکزی به حکم برلسکونی جلو این همه‌پرسی را گرفت. این عمل دولت تنفر عمیق مردم را برافروخت. آنان مصمم گردیدند تا خود یکچنین همه‌پرسی‌ای را برگزار نموده سرنوشت شان را مشخص کنند. در نتیجه این رفتارندم غیر رسمی -که بصورت خیلی اصولی و تطبیق تمامی مقررات لازم برای انتخابات- به تاریخ ۵ سپتامبر ۲۰۰۸ با شرکت وسیع مردم برگزار گردید، ۹۵ فیصد مردم رای مخالف دادند. این رفتارندم به اشکال گوناگون و سمبولیک در نقاط مختلف ایتالیا و حتی دور افتاده‌ترین جزایر آن هم برگزار شد تا نمونه‌ای باشد از همبستگی سرتاسری مردم این کشور علیه حضور نظامی امریکا.

انزو سسکاتو رئیس جنبش «نه به دال‌مولین» در پیامی به مناسبت موفقیت این رای‌گیری نوشت:

«این نمونه فوق‌العاده‌ای بود از این که مردم محل چگونه با توسل به دموکراسی پیروزی بدست می‌آورند.... بیش از دو سال است که اهالی این شهر نه تنها در جلوگیری از تعمیر پایگاهی موفق بوده‌اند که مخالف آن اند، بلکه نقش فعالی در سیاستی بازی کرده‌اند که بر زندگی آنان و دیگران در این کره زمین تاثیرگذار است. زنده باد دموکراسی!»

گرچه از فیروزی ۲۰۰۹ توسعه و ساختمان پایگاه جدید رسماً آغاز شد اما راهپیمایی‌ها، تظاهرات و فعالیت‌های مردم علیه آن ادامه یافت. دولت امریکا با توجه به نفوذی که بالای مقامات فاشیست ایتالیا دارد و اهمیتی که این پایگاه برایش داشت، به‌رصورتی سد مقاومت مردم ایتالیا گردید. تقریباً هر بار اعتراضات مردمی با خشن‌ترین برخورد پلیس مواجه گردیده و حامیان و فعالان «نه به دال‌مولین» مورد ضرب و شتم و وحشیانه قرار گرفته و تعداد کثیری از آنان دستگیر شده‌اند. قابل یادآورست که در این اعتراضات زنان نقش اساسی داشته و سازمان‌های فمینیستی و فعالان حقوق زنان پیشاپیش هر صف ایستاده‌اند.

با وجود شعارهای مزورانه امریکا زیر نام «تسخیر قلوب و اذهان» و وعده‌های چربی که به مردم ایتالیا دادند که گویا با اعمار استادیوم‌های ورزشی و تیم‌های فوتبال با آنان همکاری خواهد نمود، هیچکدام این عوامفریبی‌ها نتوانسته باعث قناعت آنان گردد چون آنان استقلال و آزادی شانرا بر هرچیز دیگری اهمیت می‌دهند.

عناصر آگاه ایتالیا طی چندین دهه به تجربه دریافته‌اند که در بعضی از این کمپ‌های نظامی ایالات متحده بر علاوه تربیه دهها جاسوس، عملیات‌های سری فاشیستی و ضد کمونیستی نظیر Gladio سازماندهی شده‌اند تا دولت و فضای سیاسی اروپا تا حد امکان تحت قیمومیت امریکا باشد، کاملاً همانند سیاست‌های بنیادگراپرور و جنایتکارپرور این دولت در افغانستان تکه تکه شده از زمان تجاوز روسها تا به امروز.

مردم رنج‌دیده افغانستان با درس‌گیری از تجارب تلخی که کشورهای مختلف اروپایی، جاپان، کوریا و غیره از پایگاه‌های نظامی امریکا داشته‌اند، باید نگذارند که دستگاه حاکمه این کشور به اشغال کامل و مطلق سرزمین شان نایل آید. باید قاطعانه علیه سیاست‌های زورگویانه امریکا و غرب مقاومت نمود و این ایستادگی بدون شک حمایت هزاران و میلیون‌ها آزادیخواه افغانستان، منطقه و جهان را با خود خواهد داشت.

به امید برپایی و اوج‌گیری چنین جنبش‌های ضد‌اشغال و ارتجاع داخلی، و مدافع استقلال و دموکراسی در کشور ویران و تاراج شده‌ی ما!

گزارشها

رسانه های بریتانیا تجمل پسندی کرزی و تیمش در لندن را به تمسخر می گیرند



کرزی با تیم چهل نفره به خاطر گفتگوی کم ارزش سه جانبه با انگلستان و پاکستان به لندن رفته بود. اما دیروز مطبوعات انگلستان او را به خاطر مصارف هنگفت این سفر و پاییدن در لوکس ترین هتل لندن مورد تمسخر قرار دادند. «دیلی میل» (۸ فیبروری ۲۰۱۳) نوشت:

«کشور جنگزده او یکی از فقیرترین های دنیاست. ولی رئیس جمهور افغانستان حامد کرزی با درخواستش از

تکس دهندگان بریتانیایی که او و چهل تن از همراهانش را در جریان اقامتش در لندن در کلرج جا دهند، نشان داد که او برای اشیای تجملی اشتها دارد.»

کلرج، هتل دوصدساله لندن است که به خاطر تجمل و قیمتی بودنش در دنیا شهرت دارد و آنرا معادل قصر باشکوه باکینگهام، محل بودوباش ملکه آنکشور قرار می دهند. این هتل محل عیاشی شیخ های عرب، ابرستاره های سینمایی، رهبران کشورهای ثروتمند و خریول های جهان است که حضور یک شب در آن تا هفت هزار پوند (معادل بیش از پنج و نیم لک افغانی) مصرف دارد. حتی ارزانترین اتاق این هتل شبانه یکهزار پوند کرایه دارد. «دیلی میل» در ادامه می نویسد:

«وزارت خارجه انگلستان موافقت نمود که مصارف شخص کرزی و ده تن از همراهانش را

بپردازد، اما دولت افغانستان که سالانه ۱۷۵ میلیون پوند از پول تکس دهندگان بریتانیا را بصورت کمک بدست می‌آورد، بخش باقی مانده مصارف را پرداخت نمود.»

روزنامه «گاردین» (۸ فیبروری ۲۰۱۳) که مقاله‌ای درین ارتباط انتشار داده است می‌نویسد که قیمت یک جای عادی با چند کلبه درین هوتل چهل پوند قیمت دارد و کرسی و تیمش در حالی به این هوتل قیمتی می‌روند که یکروز قبل از سفرش حکمی صادر نموده بود که باید نهادهای دولتی از هزینه های اضافی بکاهند. کرسی به تاریخ ۱۴ دلو ۱۳۹۱ حکمی را «در مورد رعایت صرفه جویی و جلوگیری از مصارف غیر ضروری» صادر نمود که در آن گفته شده است:

«تمامی وزارت ها و ادارات دولتی مکلف اند در مصارف قرطاسیه، روغنیت، ترمیمات و سایر مصارف یومیه ادارات مربوط اصل صرفه جویی را ملاک عمل قرار داده از هر گونه مصارف غیر ضروری، اجرای سفر خرچها در سفر های خارجی خارج از نورم معینه، سفر های غیر ضروری خاصتا آنعه سفر های که مصارف آن بدوش دولت افغانستان باشد و سایر عواملی که مصارف بودجوی اضافی را در قبال داشته جدا اجتناب نموده و مصارف ادارات دولتی را به حد اقل کاهش دهند.»

مقایسه این حکم کرسی به عمل خودش، باعث غلیان خشم هر افغان دارای اندکترین حس انسانی می‌شود. در کشوری که میلیونها تن در آن گرسنه می‌خوانند، بودجه‌اش از کمک های خیراتی اعاده می‌گردد و هرطرفش رنج و فقر و بینوایی داد می‌زند، بر اینگونه لوکس پسندی و مصارف گزاف مقامات جز خیانت ملی نامی نمی‌توان گذاشت. ننگ این رسوایی تازه کرسی و باندش به روی او و تمامی «مقامات» نامحترمی می‌نشیند که درین سفر او را همراهی می‌کردند.

«حزب همبستگی افغانستان» درحالی‌که به

معتقدات مذهبی تمام مردم افغانستان احترام می‌گذارد، خواهان پایان بخشیدن به هرگونه تعصب و سؤاستفاده از معتقدات مذهبی مردم، ختم فوری جنگ های خاینانه‌ی گروپ های مسلح و محاکمه تمامی جنایتکاران جنگی و خاینان ملی و ضبط و مصادره ثروت های فراوان آنان که از کودتای ننگین هفت ثور ۱۳۵۷ باینسو گرد آورده اند، می‌باشد.

از برنامه «حزب همبستگی افغانستان»

نویسنده: احمد میلاد

کشمکش درونی حزب «گلم جم»، سرنوشت محتوم تمامی احزاب جنایتکار



احزاب جنگسالار که طی یازده سال گذشته هر کدام داد از دموکراسی می‌زنند در عمل بویی از دموکراسی را در خود نداشته و صحنه زورمداری و زدوبند های شدید و خونین می‌باشند. «حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان» یا به گفته مردم «حزب گلم جم» یکی از این احزاب است که بارها کشمکش های درونی اش حتی به کشت و خون و رسوایی کشیده است. کشته شدن رسول پهلوان، پیوستن جنرال ملک به طالبان و غیره نمونه هایی از پیامد های تخاصم رهبران حزب در گذشته بوده اند.

درین روزها یکبار دیگر تنش ها در سطح رهبری این حزب بالا گرفته است. دوستم شخصا سید نور الله سادات رئیس حزب را برکنار نموده به جایش عزیزالله کارگر را به حیث سرپرست جدید جنبش تعیین نموده است. سید نورالله و ۹ تن دیگر حتی از شورای مرکزی حزب نیز اخراج شده اند. سید نورالله در سخنانی که از رسانه های افغانستان پخش شد با ابراز خشم اعلام نمود که دوستم علیه او به زورگویی پرداخته و اگر از مداخله غیرقانونی در امور حزب دست بردار نشود او به افشای جنایات او خواهد پرداخت! آقای سادات به این سوال جوابی ندارد که وقتی از عمق جنایات و آدمکشی های شخص دوستم مطلع است بازهم چطور بیش از سی سال است که با یک «جنایتکار» در یک حزب کار می‌کند. البته مردم پاسخ به این سوال را به خوبی می‌دانند که نورالله همانند استادش تربیت یافته «خاد» بدنام رژیم پوشالی روس بوده و در آدمکشی و ویرانگری از مسکو جواز دریافت نموده است بنا کار با جنایتکاران برایش گواراست.

حزب جنبش از نوکران ترکیه در افغانستان است که در ضمن با روسیه، ازبکستان و ترکمنستان نیز روابط تنگاتنگ دارد. ترکیه که می‌داند دوستم یک فرد جاهل و بیسواد است و توانایی رهبری

و آینده‌ای ندارد، می‌کوشد که یک فرد نسبتاً آموزش دیده و توانا را جاگزین او سازد چیزیکه دوستانم آنرا درک کرده و مقابلش سخت جانی می‌کند.

در سند محرم مورخ ۴ جنوری ۲۰۰۹ سفارت امریکا در کابل که از طریق ویکی‌لیکس بیرون داده شد آمده است:

«جنبش عمدتاً از جانب دولتهای ترکیه و ازبکستان کمک مالی دریافت می‌کند... به گفته بازمحمد جوزجانی، ترکیه از طریق سفارتش در تاشکند به رهبران جنبش پول نقد پرداخت می‌کند... مقامات ترکیه بصورت فعالانه جامعه ترک تبار و کرزی را تشویق می‌کند که نورالله را به حیث رهبر جنبش به رسمیت بشناسند... ترکها کمکهایشان به تلویزیون آینه را در مسیری تغییرجهت داده اند که کنترل آنها بیشتر به نورالله واگذار نمایند... بخش عمده پولها در اختیار نورالله قرار می‌گیرد اما برادر دوستانم عبدالقادر دارایی حزب در کابل را در چنگ دارد. ترکیه تلاش دارد که نفوذ دوستانم را در حزب محدود سازد...»



در سند بالا از جمله پربشانی ترکیه از «می‌بارگی شدید» و «دمدمی مزاج» بودن دوستانم یاد شده است که آنان را به فکر تغییر رهبری جنبش انداخته است. در سند دیگری از سفارت امریکا مورخ ۲۸ جنوری ۲۰۰۸ که در سایت ویکی‌لیکس انتشار یافته آمده است:

«قنسل ترکیه در مزار می‌گوید دولت ترکیه تلاش دارد که توازن میان دوستانم و نورالله را نگهدارد. ترکیه شدیداً بالای رهبری نورالله سرمایه‌گذاری می‌کند.»

عالم ساعی والی جوزجان با عبدالله گل رئیس جمهور ترکیه

ساعی به مثابه یکی از مهره‌های ترکیه تلاش داشت جلو حزب جنبش را بدست گیرد.

در سال ۲۰۰۶ نیز جنجال بر سر رهبری جنبش باعث گردید که دوستانم شخصاً فیض الله ذکی، سخنگوی کنونی جنبش را لت و کوب نموده بی‌حیثیت سازد.

اسدالله اوگوز، خبرنگار مستقر در استانبول در مقاله‌ای به خشم ترکیه در ناتوانی دوستانم برای پیشبرد اهدافش در افغانستان و حیف و میل کمک‌هایش از جانب او پرداخته در ضمن کشمکش‌های داخلی حزب و جریان لت و کوب ذکی را مفصلاً شرح داده است:

«جنگ قدرت میان دوستانم و کرزی و کاهش محبوبیت دوستانم در شمال، دولت ترکیه را با مشکل جدی مواجه ساخته بود. ازینرو ترکیه در پی تغییر رهبری حزب جنبش اسلامی گردید. استخبارات و وزارت خارجه ترکیه تصمیم گرفتند که فیض الله ذکی را که از افراد نزدیک به دوستانم بود به رهبری حزب جنبش تعیین کنند. وقتی مقامات ترکیه به کابل رسیدند، آنان به ذکی اطمینان دادند که از این تغییر رهبری پشتیبانی می‌کنند، او قبول کرد که رهبری حزب جنبش را بپذیرد.

اما از طریق دوستم از این جریان مطلع می‌شود و ذکی و شاکر کارگر از افراد مهم خود را به شبرغان فرامی‌خواند. کارگر از رفتن ابا می‌ورزد اما ذکی که مطمئن بود ترکیه امنیت را تامین می‌کند، به شبرغان رفت. اما او خبر نداشت که دوستم قسم خورده بود که او را به سختی مجازات نماید. به گزارش منابع مخفی، عساکر دوستم به لت و کوب شدید او پرداختند و خود دوستم که نتوانست قهرش را کنترل نماید چندین سیلی به روی او حواله کرد. بعد به امر دوستم، سربازانش ذکی را مورد تجاوز جنسی قرار دادند چیزی که در افغانستان شرم آور ترین جزا پنداشته می‌شود.

ذکی برای تداوی به تاشکند فرستاده شد و وقتی به کابل برگشت یکی از مقامات ترکیه به دیدارش رفت که ذکی به او گفت: شما مرا در برابر شیر انداختید و دریده شدن من به وسیله او را تماشا کردید.»



دوستم می‌کوشد پسرش باتور را که در دامان بادران ترکیش تربیت یافته منحیت جانشین اش مطرح سازد.

قبول سگ‌دوی برای دوستم و غنیمت شمردن کرسی سخنگوی حزب توسط ذکی باوجود بی‌آبرو و ذلیل شدنش رساننده این امر است که تمامی عناصر فروخته شده و ضدملی به آسانی غیرت و وجدان شانرا در گرو دالر و مقام گذاشته پست زیستن را ترجیح می‌دهند. از آنجاییکه رهبران احزاب مزدورپیشه افغانستان به آسانی در برابر پول و مقام خرید و فروش می‌شوند، اینان هیچگاهی برای مدت طولانی با هم جور آمده نمی‌توانند و پیاپی طرف بدل می‌کنند و هرچند گاهی به جان همدیگر می‌افتند.

دوستم که زمانی به حداقل هفت ولایت شمال کشور حکمرانی داشت، فعلا آنچنان ناتوان شده که مجبور می‌شود با رقبای دیرینش

عطا و محقق ائتلاف تشکیل دهد. عطا هم برای تثبیت موقعیت و بلند بردن قیمتش در بازبهای آتی انتخاباتی با دوستمی که زمانی او را «ظالم»، «مستبد»، «فاسد»، «دزد نامی»، «چپاولگر» و «بدتر از طالبان» نامیده بود دست دوستی داد.

کرزی که برای آینده اش اتحاد جانیان شمال را به حالش مناسب نمی‌داند، تلاش نموده تا حزب جنبش را پارچه پارچه کند و بدنه بزرگ آن را بسوی خود جلب کند. سید نورالله و محمد عالم ساعی والی جوزجان از افراد مهم جنبش اند که به سوی کرزی تمایل داشته می‌کوشند اعضای دیگر این حزب را نیز بسوی کرزی بکشاند چیزی که یکی از عوامل طرد شان بوسیله دوستم گردیده است.

فعلا جنبش از نظر تشکیلاتی و سیاسی دچار سردرگمی است. دوستم با پیش کشیدن باتور و بهادر دو فرزندش که ارثیه دار کارنامه سیاه پدر هستند، تضاد در درون کادر های رهبری جنبش بر سر انتخاب رهبر را حدت بخشیده است. او «بنیاد دوستم» را به منظور فریب توده ها و مطرح ساختن باتور که آموزش دیده ترکیه است توسط بی‌شخصیت ترین افراد بنام جوانان جنبش براه انداخت. زیرا از یک طرف خود او دیگر از آن توان و اتوریته در میان حامیان و هواخواهانش برخوردار نیست از جانب دیگر با انشعابات و انفصالات پی‌هم جنبش نسبت به دیروز فوق‌العاده تضعیف گردیده و میدان مانور سیاسی اش نیز محدود شده است.

دوستم در نظر داشت امسال کنگره جنبش را دایر نماید اما بنابر ملحوظات بالا و کشیدگی های

عمیق قادر به این کار نشد و مجبورا به رسم دیکتاتور ها با یک فرمان سید نور الله و چند تن دیگر را به دور پرتاب کرد تا تفوقش را در این حزب جنایتکار و ضدملی حفظ نماید.

سید نورالله با حمایت تاشکند خود را رهبر جنبش قلمداد می کرد و چندان روابط نیک با دوستم نداشت. ثانیاً محمد عالم ساعی والی فعلی جوزجان با حمایت ترکیه دعوای رهبری جنمش را دارد چنانچه اخیراً در بعضی سایت ها و شبکه های اجتماعی اعضای موسس حزب جدیدی به نام «جنبش مردم افغانستان» را تحت رهبری خودش به نشر سپرده است. او به عنوان سرسخت ترین رقیب سیاسی دوستم نزد بادران پان ترکیست اش بحساب می رود چنانچه چندین بار با دوستم شاخ به شاخ نیز شده است.

شاخه خود دوستم با پسرانش حلقه مزدوری ازبکستان، روسیه، ترکمنستان، ترکیه و امریکا را به گردن دارد. چنانچه روزنامه «تایمز» به نقل از چندین مقام رسمی امریکا در قبال نوکری او مینویسد:

«جنرال دوستم از سازمان سیا حقوق دریافت می کرد و شبه نظامیان او از نزدیک با نیروهای ویژه ایالات متحده امریکا در سال ۲۰۰۱ کار می کردند.»

این تنها حزب جنبش نیست که این روز ها در حال انشعاب و سردرگمی است. این سرنوشت محتوم تمامی احزاب و نهاد های است که نه بر اساس نیاز جامعه بلکه برای معامله گری ها و منافع شخصی و گروهی یک اقلیت سودجو و خاین عرض اندام کرده اند.

این وضعیت دامنگیر حزب جمعیت اسلامی نیز گردیده است. صلاح الدین ربانی، عطا محمد و حفیظ منصور سه چهره ای اند که هرکدام برای به چنگ آوردن مقام رهبری این حزب کله می شکنند. به دنبال کشته شدن ربانی حزب جمعیت چند پارچه شده و تنها به گونه سمبولیک فعالیت دارد و اختلافات به حدی سنگین است که حتی نمی توانند کنگره حزب را دایر نموده رهبر جدید را برگزینند.

پس از انتصاب صلاح الدین ربانی به حیث رئیس شورای عالی صلح عملاً او زیر بیرق کرزی درآمد و در تضاد با منافع دیگر جمعیتی های مخالف کرزی قرار گرفت. عطا محمد از آنجاییکه در گذشته جمعیت از نام و نشان خوبی برخوردار نبوده تا هنوز قادر نشده هم حزبی هایش را قناعت دهد تا او را به حیث رهبر انتخاب کنند. بیشتر جمعیتی ها او را فرد خودخواه و سودجو می دانند. از حفیظ منصور هم به عنوان فردی در جمعیت یاد می شود که مشتاق تئوری صادر کردن فیلدسوف مآبانه است اما در عمل کارایی ای ندارد.

این کش و گیر های معامله گران سیاسی و ستمکاران هنوز در آغاز کار است. با آغاز نام نویسی کاندیدان انتخابات، جناح بندی ها و کشمکش های شدید تر و مفتضح تر را شاهد خواهیم بود و در نهایت دالر و دستان پس پرده بادران خارجی اینان موقعیت هرکدامشان را مشخص خواهد کرد.

اگر به اینترنت دسترسی دارید، مقالات ما را در سایت ذیل بخوانید:

www.hambastagi.org

و یا در صفحه فیسبوک ما:

[Facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party](https://www.facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party)

نویسنده: فرزاد

«پول خون»، روایت پس پرده زد و بند آخندهای ایران با اسرائیل و امریکا



به قدرت رسیدن خمینی آغاز یک دوره مکدر و خونین در ایران بود که رویداد هایش تا امروز تمامی کشورهای منطقه را تحت تأثیرات ویرانگرش قرار داده است. مخصوصاً افغانستان ما یکی از قربانیان انقلاب سیاه آخندی در ایران گردید و امروز این رژیم ددمنش در کشور ما دست بالا داشته از طریق جواسیس و دست پرورده هایش به صدور جهالت و جنایتش میان مردم ما مشغول است. خمینی تحت شعار مبارزه با «استکبار

جهانی» و «شیطان بزرگ» و دفاع از مردم فلسطین به میدان آمد و تا کنون آخند های سردمدار رژیم خون آشام اکت های ضد امریکایی و ضد اسرائیلی نموده طوری وانمود می سازند که این کشور «نه شرقی و نه غربی» توانسته است الگویی از یک کشور مستقل را ارائه دهد.

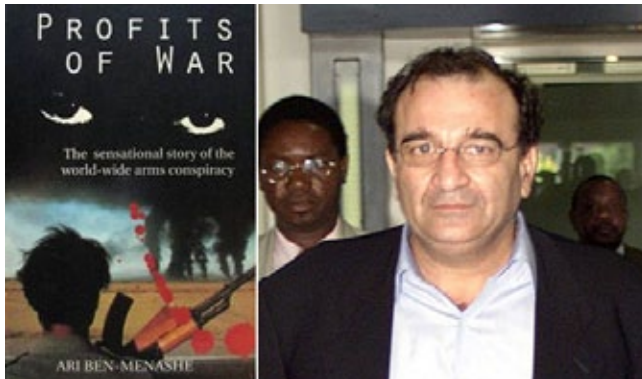
اما آفتابی شدن حقایق پس پرده ماجراهای چنددهه گذشته به این ادعای گول زننده جلادان جمهوری اسلامی خط بطلان می کشد و ثابت می سازد از روزی که این دستگاه شکنجه و کشتار و عوامفریبی توسط قدرتهای امپریالیستی در «کنفرانس گوادلوپ» نطفه گذاری شد تا امروز در نهان با امریکا و اسرائیل و دیگر کشور های «استکباری» معامله های گنبدیده و بزرگی داشته است.

آری بن مناشه (Ari Ben-Menashe)، اسرائیلی ایرانی الاصل از اعضای اطلاعاتی استخبارات اسرائیل بود که در کتابی تحت عنوان «منافع جنگ» به افشای عملیات های شیطنانی رژیم صیهونیستی و مماشات ننگین آخند های ایرانی با اسرائیل و امریکا پرداخته است.

بن مناشه در «مرکز فعالیتهای اطلاعاتی و ضد جاسوسی اسرائیل» موقعیت مهمی داشت و نقش

اصلی را در مذاکرات و تماس های بسیار محرمانه اسرائیل با رژیم جمهوری اسلامی ایران به عهده داشت. او که دوسال به عنوان مشاور ویژه اطلاعاتی صدراعظم سابق اسرائیل اسحق شمیر نیز کار کرده است یکی از اعضای کمیته شش نفره بسیار مخفی ایران و اسرائیل بود که در سالهای هشتاد میلادی تمامی معامله های بزرگ فروش اسلحه به ایران از طریق آن عملی می شد. اسرائیل از طریق این کمیته در بدل پول های هنگفت، اسلحه به رژیم می داد تا جلو شکست آنرا در برابر عراق بگیرد.

بن مناشه که در این جریان اختلاف نظرهایی با موساد و سی.آی.ای. پیدا کرد، تصمیم به افشاگری گرفت و به این خاطر یک سال در امریکا زندانی گردید و از ورود به اسرائیل برای همیشه منع گردید. با آنکه اسرائیل و امریکا



کوشیدند تا از انتشار کتاب او جلوگیری کنند، این کتاب در سال ۱۹۹۲ منتشر شد که تحت عنوان «پول خون» توسط داکتر مسعود انصاری به فارسی ترجمه گردیده است.

درین کتاب شرح وقایع فراوانی درج گردیده که بلندپایه ترین مقامات جمهوری اسلامی چون خمینی، مهدی کروبی، احمد خمینی، مهدی کاشانی، هاشمی رفسنجانی و دیگران در دیدار های پنهانی با اسرائیل شرکت کرده با آن به ساخت و پاخت پرداخته اند و در این جریان پولهای کلانی به جیب زده به حساب های شخصی خود در آلمان و سوئیس انتقال داده اند.

در صفحه ۹۲ کتاب می خوانیم:

«ظهور خمینی در ایران، برای اسرائیل موهبتی بود که کمتر در درازای سالهای زیاد، در این منطقه روی داده بود. خمینی یک فرد رادیکال، ضد امریکائی و ضد عرب بود. او گوئی برای انجام هدف های ما روی کار آمده بود و ما باور داشتیم که منافع امنیت ملی ما ایجاب می کرد که به او کمک و یاری دهیم.»

یکی دیگر از جریانات آگاهی بخش درج شده درین کتاب زد و بند های پس پرده خمینی با اسرائیل در جریان گروگان گیری سفارت امریکا در تهران بود. اسرائیل در همدستی با جمهوریخواهان امریکا به رهبران روحانی ایران ۵۲ میلیون دلار به صورت رشوه پرداخت نمود تا رهایی گروگانها را در جریان انتخابات امریکا به تعویق اندازند که زمینه برنده شدن رونالد ریگان میسر گردد:

«... طرفهای جمهوریخواه شرط کردند که آزادی گروگانها تا پیش از ۲۰ جنوری ۱۹۸۱، یعنی روز آغاز ریاست جمهوری ریگان، انجام نگیرد. این شرط انجام شد و درست همزمان با مراسم

تحلیف رونالد ریگان، هواپیمای حامل گروگانهای امریکایی، از فرودگاه تهران به فرانکفورت پرواز کرد».

اندکی بعد از پیروزی ریگان در انتخابات ۴ نوامبر ۱۹۸۰، در روز ۲۸ نوامبر کمیته مشترک نظامی و امنیتی، به تصمیم مناخیم بگین، صدراعظم اسرائیل، به ریاست ساجی، رئیس سازمان اطلاعات نظامی وزارت دفاع و با شرکت عالی ترین مقامات امنیتی و نظامی تشکیل شد که در آن اری بن مناشه نیز شرکت می کرد. این کمیته در دسامبر ۱۹۸۰ به اری بن مناشه ماموریت سپرد که ۵۲ میلیون دالر مورد توافق را به آخذند های ایرانی انتقال دهد. بن مناشه، ۵۲ میلیون از این پول را، به حساب سیدمهدی کاشانی در بانک وُرمز ژنیو به صورت نقد واریز کرد و خبر آن را به اطلاع کاشانی که در هوتلی در ژنیو اقامت داشت، رساند.

بن مناشه در مقدمه کتابش می نویسد:

«... من احساس کردم که اگر زبان به افشاکری بگشایم برای آدمیان سودمند خواهد بود. مردم باید از رویدادهایی که در دهسال گذشته از آنها و نشریات و رسانه های گروهی پوشیده مانده است آگاه شوند. مردم باید بدانند چگونه اسرائیل و امریکا از ایجاد صلح و آرامش در منطقه جلوگیری کرده اند، چگونه حکومت امریکا هنوز سلاحهای شیمیایی در اختیار صدام حسین قرار می دهد و نیز چگونه رونالد ریگن و جورج بوش برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰ امریکا با دادن اسلحه و مهمات به ایرانیها آنها را وادار کردند که آزادی گروگانهای امریکایی را به تاخیر بیندازند و نیز رویداد های مهم دیگری از این قبیل».

«درون مایه این کتاب زیاد زیبا نیست و من نیز از سهمی که در آفرینش رویدادهای داستان این کتاب داشته ام به خود نمی بالم. این سرگذشت دهه ۱۹۸۰ است - سال هایی که از پول های کلان، آز و طمع سیری ناپذیر، فساد، رشوه خواری و تباهی ناکاویده و پوشیده مانده حکایت می کند.»

من مطالعه این کتاب را به آنانی توصیه می کنم که به باور خام شان جمهوری خون آشام اسلامی ایران و در مجموع جهالت پیشگان بنیادگرا را «ضد امپریالیست» و «ضد امریکایی» خوانده تا هنوز از این حقیقت روشن بی خبر اند که بنیادگرایی اسلامی به مثابه اولاد حرام امریکا و غرب حرکت خاینانه و ضدملی است که با همه شعار های عوامفربانه ضدغربی شان در تبانی با قدرتهای جنگ افروز و زورگو بهترین خدمت را برای تحقق اهداف پلید استعماری امریکا، اسرائیل، انگلستان و غیره انجام داده و می دهند.

متن کامل ترجمه فارسی این کتاب را بصورت فایل پی.دی.ایف از آدرس زیر دونلود کنید:

www.hambastagi.org/new/images/pdf/profits_of_war_by_ari_ben-menashe_farsi.pdf

پیش گفتار مترجم

داکتر مسعود انصاری
واشنگتن، دی.سی.، سپتامبر ۱۹۹۳

گفتارهای این کتاب بیانگر بخشی از رویدادهای دردناک تاریخی سالهای ۱۹۸۰ ایران می باشد. این کتاب یکی از سندهای گویا و آشکار خیانتهای بارز دولتمردان حکومت آخوندیسم ایران نسبت به ملت و کشور ایران است.

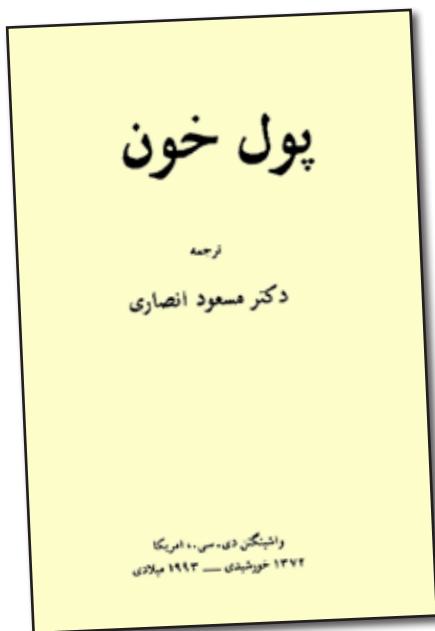
آخوندهای ایران از نخستین روزهایی که با نیرنگ و دغلکاری به کرسی قدرت تکیه زدند، سیاست خارجی خود را به قول خودشان مبارزه با امریکای جهانخوا (شیطان بزرگ)، و آزادی سرزمین قدس (فلسطین) از یوغ اسرائیل اعلام داشتند. اما گفتارهای این کتاب از چهره سالوس پیشه و نیرنگ باز و فاسد دولتمردان حکومت آخوندیسم، نقاب برمی دارد و به روشنی نشان می دهد که ملایان حکومت جمهوری اسلامی ایران، برای دفع حمله عراق مبلغ ۸۰ بیلیون دلار از اسرائیل جنگ افزار خریداری کردند و از بخش مهمی از این پول به نفع خود سوءاستفاده و آن را به حسابهای خود در بانکهای خارجی واریز کردند. برای مثال، در دومین مرتبه ای که مترجم این کتاب از سوی «کانون اندیشه وران ایرانی» موجودی ملایان را در بانکهای خارجی از تلویزیونهای ایرانی منطقه واشنگتن، دی.سی. اعلام داشت، موجودی تنها سه نفر از آنها به شرح زیر بوده است:

موجودی علی اکبر هاشمی رفسنجانی در اوینیون دو بانک سویس شعبه ژنو، ۳۸۳ اعشار ۳ میلیون فرانک فرانسه. در بانک سوسیته ژنرال شعبه زوریخ، ۳۴۶ اعشار ۷ میلیون دلار، در بانک اشپارکاسه شعبه سیبورگ آلمان، ۲۸۹ اعشار ۹ میلیون مارک، در کردیت بانک سویس شعبه لوزان، ۴۳۸ میلیون فرانک.

موجودی سید علی خامنه ای در کردیت بانک سویس شعبه ژنیو، ۲۶۶ میلیون دلار، در بانک سوسیته ژنرال، ۵۳۴ میلیون دلار.

موجودی احمد خمینی در بانک سوسیته ژنرال، ۴۳۵ میلیون دلار، در درسدنر بانک شعبه دوسلدورف آلمان، ۱۶۷ اعشار ۴ میلیون مارک، بانک اشپارکاسه شعبه فرانکفورت آلمان، ۱۴۸ میلیون مارک.

نویسنده این کتاب آشکارا فاش می سازد که خود از سوی دولت اسرائیل مامور وصول و پرداخت تنها مبلغ ۵۲ میلیون دلار رشوه به ملایان برای آزادی دیپلماتهای گروگان امریکایی بوده و نیز به روشنی بیان می دارد، مبالغی از ۸۰ بیلیون دلار پول خریداری جنگ افزارها را آخوندها برای خود رشوه گرفتند. بعلاوه تسلیحات مذکور که بیشتر کهنه و از کار افتاده بوده، از گوشه و کنار جهان خریداری و به قول نویسنده کتاب با ارقام نجومی به حکومت جمهوری اسلامی فروخته شده است. بطوری که



سازمانهای اطلاعاتی کشورهای امریکا و اسرائیل پس از آن همه هزینه‌ها و برداشتهای کلان و نابجایی که از سودهای حاصله از داد و ستدهای جنگ افزارهای مذکور کرده، هر یک هنوز مبلغ ۷۵۰ میلیون دلار در حسابهای سری خود ذخیره دارند. این عمل تنها یکی از اعمال خائنانه ملایان در غارت و چپاول اموال ملی کشور ما بوده است.

از بین ۲۴ کتابی که من تا کنون به زبان فارسی و انگلیسی به رشته نگارش در آورده‌ام، این سومین کتابی است که به زبان فارسی ترجمه می‌کنم. من به چند دلیل زیر تصمیم به ترجمه این کتاب به زبان فارسی گرفتم:

۱- گفتارهای این کتاب از بخش مهمی از روابط سیاسی پوشیده ملایان، بویژه با کشورهای امریکا و اسرائیل پرده بر می‌دارد و رویدادهای سیاسی ۱۵ ساله کشور ما را که تا کنون در هیچ یک از کتبی که در باره ایران به چاپ رسیده، ذکری از آنها نرفته است، آشکار می‌سازد.

۲- نویسنده کتاب که مقام مشاور اطلاعاتی نخست‌وزیر اسرائیل را برعهده داشته، خود از طرف کشور اسرائیل بطور رسمی عامل اجرای رویدادهایی بوده که در این کتاب بیان کرده است.

۳- در دیدارهایی که من با نویسنده کتاب (آقای اری بن- مناشه)، در واشنگتن، دی. سی. داشتم، راست‌گفتاری و درست‌کرداری او مرا بسیار زیر تاثیر قرار داد. بویژه باید به این نکته اشاره کنم که آقای (Kevin Keating) که از طرف کمیانی K Video با مسافرت به کشورهای گوناگون دنیا مشغول مصاحبه و فیلمبرداری از بعضی از سران و شخصیت‌های مهم بین‌المللی درباره رویدادهایی است که در این کتاب شرح داده شده، به من اظهار داشت، در مصاحبه‌هایی که وی با سران و شخصیت‌های مهم بین‌المللی بعمل آورده، تمام آنها اظهارات نویسنده کتاب را تایید کرده‌اند.

....

۴- گفتارهای این کتاب جهان‌بینی ویژه‌ای به خواننده القا کرده روشن‌بینی پویایی از کنشها و واکنشهای سیاسی جهانی و نیز نقش نامرئی و شگفت‌انگیز سازمانهای اطلاعاتی در آفرینش رویدادهای شگرف بین‌المللی به خواننده فرتاب می‌کند. مطالب این کتاب نشان می‌دهد که سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی کشورهای دنیا با نیروی پول و تکنولوژی پیشرفته دشمنان خود را بدون آگاهی آنها در خدمت اجرای هدفهای سیاسی و جاسوسی خود در می‌آورند و با دستهای داوطلبانه آنها خون رقیبان و مخالفان خود را در هر کجای جهان که باشند نثار منافع ملی خویش می‌سازند.

درونمایه این کتاب داستان تلخ اعمال جنایتکارانه گروهی شیاد مذهبی نماست که زیر رداي مذهبی خود شمشیر پنهان کرده و به منظور تامین منافع فردی و طبقاتی خود، آلت دست بیگانگان شده و بوسیله حربه مردم فربم مذهب، ملت پیشرویی را به ژرفای جهل و عقب‌افتادگی اعصار پیشین برگردانیده و آنها را به مفاک فقر و مسکنت و محرومیت سرنگون می‌سازند.

«سانتا یانا» فیلسوف آسیایی الاصل امریکایی می‌گوید: «آنهايي که از تاریخ گذشته خود بی‌خبر می‌مانند، محکوم به تکرار آن هستند.» من ترجمه این کتاب را که نشانگر بخش ناچیزی از خیانتها و ستمدینی‌های ملایان به تاریخ ملی، مردم و کشور عزیز ماست، به هم‌میهنان گران‌اراج فراداشت می‌کنم، به این امید که مهندسان و سازندگان ایران آزاد فردا اجازه ندهند، حتی در حکومت‌های لائیک آزادی که در آینده در کشور ما بوجود خواهد آمد، طبقه مفتخوار ملا حقوق‌بگیر ثروت ملی ما بوده و آزادی ما را از آفت وجوه خائن و پسگرا نهاد این گروه ترفندپیشه مصون نگه دارند.

مافیایاشگان بلخ، هستی ام را از من ربودند



ایرج جوان توسط مافیای بلخ به قتل رسید

اسم من شکبیا است، باشنده شهر مزار هستم. صاحب شش فرزند، دو دختر و چهار پسر می باشم. من و شوهرم در یکی از مکاتب ولایت بلخ معلم بودیم. در یک حویلی کرایسی زندگی داشتیم. با هزار و یک مشکل و تنگ دستی حاصل یک عمر زحمت خویش را نمره زمینی در منطقه نور خدای شهر مزار خریدیم.

شوهر و پسر جوانم ایرج که بیست سال عمر داشت و محصل سال دوم پوهنځی اقتصاد پوهنتون بلخ بود بعد از وقت با تقبل شاق ترین کار ها اندک پولی تهیه نمودند تا سرپناه شانرا آباد سازند. باوجود مشکلات صحتی و اقتصادی فراوان، زندگی خوشی داشتیم. ناگهان همه چیز به یکبارگی کاملاً دگرگون شد و هستی من که شوهر

و فرزندم بودند در ظرف کمتر از دو هفته از کفم رفتند و بدن های نازنین شان نزد چشمان من و سایر اولاد هایم پریر شدند.

اول اسد مصادف به اول رمضان سال ۱۳۹۱ بود. ایرج خواست تا دیوار های خانه تازه اعمار شده را بر روال معمول آب زند. او موترسایکلس را در دهن دروازه بیرون از حویلی گذاشت. بعد از آن، زمانیکه می خواست دوباره خانه بیاید چار مرد نقاب پوش که گمان می رفت لچک های سرکوچه باشند همچون حیوانات وحشی بر اطرافش حلقه زدند و با درنده خوئی به مانند گرگ گرسنه بر موترسایکل فرزندم که یگانه پایکش خانه ما بود، چسپیدند. لیکن او تا آخر با تحمل شدیدترین ضربات دست، پا و چاقو

مقاومت کرد، دستش را محکم به موتر سایکلش چسبانده بود، پردرد نفس می کشید و نمی گذاشت غارتگران مال و جان مردم، غرور جوانیش را مفتضحانه بشکنند. اما جانیان سفاک که عمر ذلتبار شانرا با کشتن و چپاول سپری نموده اند و نان از میل تفنگ فرنگ خوردند سینه پاک ایرجم را در امواجی از گلوله ها سوراخ سوراخ نمودند. موترسایکلش را با خود بردند و تن خون آلودش را بما گذاشتند. زمانیکه شوهرم را خبر دادند با آنکه توان راه رفتن را از دست داده بود با شتاب به سوی دلبندش دوید و جسد بی جاناش را که گلگون در شط خون بود، بهت زده دید و خودش از حال رفت. دو هفته بعد او هم برای دایم در کنار ایرج جان خوابید و مرا با پنج فرزند کوچکم تنها گذاشت. حالا من باید مادر و هم پدر اولادهایم باشم و مسئولیت معیشت شانرا عملا بدوش گیرم چون نان آوران خود را از دست داده ام.

از آنروز تا حال به ده ها دفتر، «مرجع و مقام» بلخ رفتم اما کسی بدادم نرسید و صدای من مظلوم سوگمند را بی غیرت ها نشنیدند تا عاملین این جنایت شناسایی و محاکمه می شدند و لااقل برین درد جانکاه ما اندک آرامش می بخشیدند.

برآنانیکه ستایشگر جنایت و خیانت اند و بر دستان خونیر جلال بوسه می زنند بدانند که مزار برای امپراتور بلخ و مافیایپیشگان هم سنخش مامن امن و آرام است تا سلطه شرارت و غارت شانرا گسترده تر پهن کنند اما برای مردم داغدار ما جهنم سوزان. آدمکشان برسر اقتدار که خود در جنایات و پستی ها دست دارند، در برابر درد جانکاه ستمدیده هایی چون من کاملاً معافیت یافته اند چون اینان در همین جو جنایت و بربریت می توانند بهتر به حیات ننگین شان ادامه دهند.



این دی.وی.دی و نشریات «حزب همبستگی افغانستان» را از در کابل از آدرس ذیل بدست آورده می توانید:

نماینده انجمن نویسندگان افغانستان
جوار پارک تیمورشاهی

هموطنان درد دیده،

اگر خواهان افغانستان مستقل، آزاد و دموکرات هستید؛
اگر آرزوی سربلندی افغانستان و آسایش مردم مظلوم ما را
به دل دارید؛ اگر می‌خواهید علیه جنایات و خیانت‌های
اشغالگران و نوکران میهنفروزش نقشی ادا کنید، به حزب
همبستگی افغانستان بپیوندید و در تکثیر و پخش نشریات
حزب تان هرچه بیشتر و وسیعتر بکوشید!

آدرس: پست بکس شماره ۲۴۰، پسته خانه مرکزی
کابل - افغانستان

موبایل: 0093-700-231590

ایمیل: info@hambastagi.org

سایت: www.hambastagi.org

فیسبوک: facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party

تویتر: twitter.com/solidarity22

یوتیوب: youtube.com/AfghanSolidarity

«حزب همبستگی افغانستان» برای پیشبرد فعالیت‌هایش
به حق‌العضویت اعضا و اعانه‌هواداران و دوستدارانش اتکا
دارد. با کمک‌های نقدی تان ما را یاری دهید:

Azizi Bank

Koti-e-Sangi Branch, Kabul, Afghanistan

Name: Sayed Mahmood

Account No: 001903204644917



خواهرم،
برای محو بیعدالتی
و ظلم
این ضجه های خشمگین تو
باید شود فریاد
باید که بگسلی این زنجیر سخت از هم
تا شوی در زندگی آزاد
خواهر، از جایت بپا خیز
ظلم را از جا کن
دردت تسکین بخش، بجنگ، بجنگ
برای حق رهاییت
برای درهم شکستن حق نا برابری

فروغ فرخزاد